





مطالعات سیاسی بین المللی

فصلنامه علمی - تحقیقی

سال دوم، شماره ۲ پیاپی (۶)، تابستان ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: دانشگاه خاتم النبیین (ص)

مدیر مسئول: دکتر محمد وحید بینش

سر دبیر: دکتر سید عبد القیوم سجادی

اعضای هیأت تحریر

دکتر سید عبد القیوم سجادی	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر محمد وحید بینش	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر سید طاهر عرفانی	عضو هیأت علمی و آمر دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر محمد اکرم عارفی	عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کاتب
دکتر فرهاد قاسمی	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - ایران
دکتر محمد عارف فصیحی دولتشاهی	استاد همکار دانشگاه خاتم النبیین (ص)
محمد جواد موسوی (محدث)	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)
دکتر سید بسم الله مهدوی	عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص) شعبه غزنی
دکتر قدرت الله حیدری	استاد همکار دانشگاه المصطفی (ص) - قم

ویراستار محتوایی و فنی: سید محمد سجادی
صفحه آرا و طراحی جلد: نعمت الله رجبی

آدرس: دانشگاه خاتم النبیین (ص)، سرک دارالامان، کابل، افغانستان

شماره تماس: ۰۰۷۰۰۸۷۷۷۹۳۷

E-mail: research.d@knu.edu.af

Web: srqpis.knu.edu.af

ISSN:3008-0541

رهنمود تدوین مقاله

این رهنمود به منظور تدوین مقالات علمی و تحقیقی با استانداردهای معین مجله علمی-تحقیقی تدوین شده است و از این رو، مقالات باید دارای مشخصات ذیل باشند:

تحقیقی، تألیفی، مستند و تحلیلی باشند؛

قبلاً در هیچ مجله‌ای چاپ نشده یا هم‌زمان به مجله دیگری ارسال نشده باشند.

عنوان در، چکیده در، (حداقل ۲۰۰ و حداکثر ۲۵۰ کلمه شامل هدف، روش و یافته‌ها) و کلیدواژه‌ها (حداکثر ۷ کلمه) داشته باشند؛

عنوان انگلیسی، چکیده انگلیسی (حداقل ۲۰۰ و حداکثر ۲۵۰ کلمه شامل هدف، روش و یافته‌ها) و کلیدواژه‌ها (حداکثر ۷ کلمه) داشته باشند؛

مقدمه، متن (حداقل ۴۵۰۰ و حداکثر ۷۵۰۰ کلمه) و نتیجه‌گیری داشته باشند؛

مقدمه (حداکثر ۳ صفحه ۳۵۰ کلمه‌ای) باید شامل بیان مسأله، سؤال‌های اصلی و فرعی، فرضیه‌ها، ضرورت و اهمیت، اهداف، نوآوری، نوع، پیشینه و ساختار تحقیق باشند؛

رفرنس براساس شیوه‌نامه استناددهی درون‌متنی باشد (تخلص، سال و شماره صفحه)؛

اسامی خاص و اصطلاحات لاتین در پاورقی ذکر شوند؛

عناوین اصلی و فرعی در بدنه (متن) با استفاده از حروف و اعداد به شکل زیر مشخص شوند:

عناوین اصلی مقاله - به جز مقدمه و نتیجه - با حروف ابجد مانند الف، ب و ...؛

عناوین فرعی با اعداد تکریمی (۱، ۲، ۳ و ...)؛

عناوین جزئی‌تر با اعداد ترکیبی دو و سه رقمی (۱-۱، ۱-۲ و ۱-۳ و ۱-۱-۱، ۱-۱-۲، ۱-۱-۳ و ...).

تمامی قواعد و استانداردهای نگارشی رعایت شوند؛

نیم‌فاصله‌ها رعایت شوند؛ به عنوان مثال: می‌رود (صحیح) می‌رود (غلط)

بین کلمات تنها یک فاصله باشد و فاصله‌های اضافه حذف شوند؛ به عنوان مثال: مطالعات.سیاسی (صحیح) مطالعات...سیاسی (غلط)

فهرست منابع

فهرست منابع در عناوین کلی به کتاب، مقاله، پایان‌نامه و اسناد داخلی و بین‌المللی تقسیم‌بندی شود؛

فهرست کتاب: تخلص، نام کوچک، (سال نشر) نام کتاب، جلد (نام و تخلص مترجم، اگر ترجمه باشد) محل نشر، انتشارات، نوبت چاپ؛

فهرست مقاله: تخلص، نام نویسنده، نام مقاله، (نام و تخلص مترجم، اگر ترجمه باشد) شماره مسلسل، سال نشر، صفحات مقاله در مجله؛

در صورتی که سند داخلی یا بین‌المللی باشد، نام سند و سال تصویب حتماً ذکر شود؛
یادآوری:

از آنجاکه احترام به حقوق پدیدآورندگان آثار علمی، یکی از اصول راهبردی مجله است، نقض این حقوق توسط ارسال‌کنندگان مقالات، موجب رد مقاله خواهد شد؛

سر دبیر در تلخیص، اصلاح و ویرایش مقالات پذیرفته‌شده آزاد است؛

در صورت لزوم به‌روزرسانی اطلاعات مندرج در مقاله هنگام چاپ، نویسنده(گان) متعهد به انجام آن است (هستند)؛

دفتر مجله مجاز خواهد بود مقالات چاپ‌شده را به‌صورت الکترونیکی نیز عرضه نماید؛

مسئولیت آرا و دیدگاه‌های ارائه‌شده در مقاله‌ها به‌عهده نویسنده(گان) است و چاپ آن‌ها به‌معنای تأیید مطالب نیست.

آدرس ارتباطی: research.d@knu.edu.af

لینک سایت مجله: srqpis.knu.edu.af

فهرست

- جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا ۱
سید طاهر عرفانی
- حیطه قانون‌گذاری در حکمرانی اسلامی ۲۷
سید عبدالقیوم سجادی
- شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا ۴۷
مطالعه موردی دو دکترین دوران جنگ سرد
محمد قاسم عرفانی
- شاخص‌های ارزشیابی خط مشی هویت فرهنگی در افغانستان ۶۳
محمد رضا رحیمی
- منازعه هند و پاکستان؛ انگاره‌های متعارض و منافع متضاد در افغانستان ۹۳
سید عبدالقیوم سجادی، محمد رضا سیرت
- نقش ساختار نظام بین‌الملل در جنگ تجاری آمریکا و چین ۱۱۵
رمضان‌علی فصاحت

جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک جانبه‌گرایی آمریکا

سید طاهر عرفانی^۱

چکیده

یکی از روندهای مهم جهانی بعد از پیروزی دونالد ترامپ، در سال ۲۰۱۶، بروز و تشدید اختلافات تجاری ایالات متحده و شرکای بزرگ تجاری این کشور بود. در این میان، تنش‌های تجاری میان دو قدرت برتر اقتصاد جهانی، آمریکا و چین، بسیار برجسته بوده است؛ به گونه‌ای که از آن به «جنگ تجاری» تعبیر می‌کنند. هدف این مقاله بررسی تأثیر جنگ تجاری بر یک جانبه‌گرایی آمریکاست. پرسش مقاله این است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تأثیری بر یک جانبه‌گرایی آمریکا داشته است؟ فرضیه مقاله نیز این است که جنگ تجاری آمریکا و چین باعث تضعیف یک جانبه‌گرایی ایالات متحده شده و برای جلوگیری از افول هژمونی ایالات متحده به دنبال ایجاد موانع و افزایش تعرفه‌ها بر چین است تا هژمونی خود را تداوم بخشد. یافته‌ها نشان می‌دهد که جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین تجلی نوعی گذار قدرت در نظام بین‌الملل است. چین به عنوان قدرت نوظهور با توان اقتصادی در حال رشد، در تلاش برای افزایش نفوذ و جایگاه خود در نظام بین‌الملل از طریق ابتکارات جهانی است. ایالات متحده در واکنش به خیزش چین، در تلاش برای حفظ جایگاه خود به عنوان رهبر جهان با تحمیل موانع تجاری بر چین است تا از این طریق بتواند جایگاه خود را در نظام بین‌الملل حفظ کند. به باور ایالات متحده، این استراتژی می‌تواند سقوط هژمونی آمریکا را به تأخیر اندازد. در این تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و منابع اولیه و ثانویه به تحلیل جنگ تجاری و تأثیر آن بر یک جانبه‌گرایی آمریکا پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: جنگ تجاری، قدرت، ایالات متحده، چین، هژمونی، تعرفه، نظام بین‌الملل.

^۱ عضو هیأت علمی دپارتمنت روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خاتم النبیین (ص) - افغانستان؛

erfani55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: عرفانی، سید طاهر (۱۴۰۴) جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک جانبه‌گرایی آمریکا، فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۶) صص ۱-۲۶

الف) تبیین مسأله

از زمان پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها کشور هژمون در نظام تک‌قطبی بین‌الملل بوده است (layne, 2009, p. 150) و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه را در نظام بین‌الملل دنبال کرده است. ایالات متحده برای چندین دهه متوالی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را نیز دارا بوده است (World Bank, 2019). ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت هژمون و یک‌جانبه‌گرا، تلاش داشته تا جهان را متقاعد کند که نظم بین‌الملل لیبرال باثبات‌ترین نظم بین‌الملل در مقایسه با انواع نظام‌های دیگر بوده است. هورل^۱ نظم بین‌الملل لیبرال را به‌عنوان نظامی تعریف می‌کند که در آن اصول بازار آزاد را در اولویت اول قرار داده، نقش نهادها یا سازمان‌های بین‌المللی را مورد توجه عمیق قرار داده و به‌دنبال ترویج ایده حقوق بشر و دموکراسی است (Hurrel, 2013, p. 66).

باوجوداین، خیزش اقتصادی چین که از سال ۱۹۷۸ با اصلاحات اقتصادی و صنعتی‌سازی دینگ شیائوپینگ آغاز شد، بسیاری از نظریه‌پردازان را به این باور رساند که چین هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده را در نظام بین‌الملل با چالش مواجه کرده است. مجموعه‌ای از دانشمندان آمریکایی به این نتیجه رسیده‌اند که اقتصاد چین با میانگین ۹/۵ درصد به‌صورت سالانه تا سال ۲۰۱۸ افزایش و رشد را نشان می‌دهد و بانک جهانی نیز رشد اقتصادی چین را به‌عنوان «بزرگ‌ترین توسعه اقتصادی پایدار» در تاریخ یادآور می‌شود (Marrison, 2019, p. 205).

آنچه در سال‌های اخیر در روابط میان ایالات متحده و چین مشاهده می‌شود، گواه آن است که رقابت میان قدرت‌های بزرگ پس از سال‌ها دوباره از سرگرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۸ دیده شده و از آن به‌عنوان جنگ تجاری^۲ یاد می‌شود از یک‌سو، و رقابت‌های فناورانه بین دو کشور از سوی دیگر، بیان‌کننده این است که حوزه اقتصادی به مهم‌ترین موضوع رقابت بین دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در زمینه رقابت قدرت‌های بزرگ و راهبردهای کلان آن‌ها، ادبیات گسترده‌ای وجود دارد که اکثر آن‌ها در حوزه نظامی نگارش یافته‌اند و تنها تعداد کمی از آن‌ها کمک خواهند کرد که نقطه‌نظراتی

^۱. Hurrel

^۲. Trade War

راجع به جنگ در صحنه اقتصادی و علل و عوامل آن به منصفه ظهور رسانده شود (Pozen, 1984).

باوجوداین، رقابت اقتصادی قدرت‌های بزرگ موضوعی جدید نیست. درواقع، رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا در قرن ۲۱، شباهت غریبی با جنگ تجاری آلمان و بریتانیا در قرن ۱۹ دارد که هر دو رقابت در بحبوحه جهانی شدن اقتصادی و نوآوری فناورانه رخ داده‌اند، هر دو رقابت شامل ظهور خودکامگی با سیستم اقتصادی تحت حمایت دولت بوده‌اند که در مقابل دموکراسی با سیستم اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد قد علم کرده‌اند. در هر دو دوره رقبا از لحاظ اقتصادی به شدت به یکدیگر وابسته بوده و تهدیدهای تعرفه‌ای نسبت به یکدیگر اعمال کرده‌اند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سرقت فناوری و سرمایه‌گذاری مالی از دیگر رفتارهایی است که دست‌کم از یکی از طرفین رقابت در این دو دوره مشاهده می‌شود. این شباهت‌ها به قدری زیاد است که رقابت آلمان - بریتانیا می‌تواند الگویی برای بررسی و حتی سیاست‌گذاری دوره رقابت چین - آمریکا در نظر گرفته شود (Brunnermeier, Doshi & James, 2018, p.161). از سوی دیگر، از این شباهت‌ها می‌توان نتیجه گرفت که سیاست بین‌الملل از دیدگاه سیستمی، دست‌کم در بخش‌های کلان و منطقه‌ای تفاوت چندانی نکرده است و باوجود پافشاری بیشتر جامعه دانشمندان این رشته، می‌توان در قالب شباهت‌های رفتاری که در طی تاریخ روابط بین‌الملل در سطح کلان دیده می‌شود، الگوهای رفتاری نسبتاً پایدار ارایه کرد.

دغدغه و سؤال اصلی این مقاله آن است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تاثیری بر هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده برجای خواهد گذاشت؟ برای یافتن پاسخ به این سؤال فرضیه مورد آزمون این است که با بررسی شاخص‌های جنگ تجاری مانند جنگ تعرفه‌ها و خروج از رژیم‌های بین‌المللی از جانب آمریکا و تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی و راه ابریشم جدید یا ابتکار یک کمربند یک جاده ازسوی چین نتیجه گرفته خواهد شد که براساس نظریه گذار قدرت، چین به‌عنوان قدرت نوظهور به‌دنبال نظم مورد نظر خویش و برقراری موازنه در مقابل یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا بوده و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را تحت‌تأثیر قرار داده است.

ب) مرور آثار

در موضوع جنگ تجاری ایالات متحده و چین پژوهش‌های زیادی انجام شده که به چند نمونه در ادامه اشاره می‌شود. گونگ و لی^۱ (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحول در تجارت ایالات متحده در قبال چین و روابط ایالات متحده و چین» تحلیل‌های وسیع و گسترده‌ای در مورد عوامل مؤثر در جنگ تجاری از طریق دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی مطرح کرده‌اند. آن‌ها اتفاق نظر دارند که علل جنگ تجاری ایالات متحده و چین ناشی از کسری تجاری عظیم ایالات متحده بوده و اقدامات تجاری غیرقانونی و ناعادلانه چین و رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد، سیاست و فناوری باعث جنگ تجاری میان دو قدرت بزرگ جهان شده است.

کاپوستینا و همکارانش^۲ (۲۰۱۸) در کنفرانسی با عنوان «جنگ تجاری ایالات متحده و چین، علل و پیامدها» چهار نتیجه مطلوب را که آمریکایی‌ها امیدوار بودند از جنگ تجاری به دست آورند، مورد شناسایی قرار داده‌اند: «۱. کاهش کسری تجارت دوجانبه و افزایش تعداد مشاغل؛ ۲. محدود کردن دسترسی شرکت‌های چینی به فناوری آمریکایی و جلوگیری از نوسازی دیجیتال صنعت در جمهوری خلق چین؛ ۳. جلوگیری از رشد قدرت نظامی چین و ۴. کاهش کسری بودجه فدرال». آن‌ها نتیجه گرفته‌اند که هیچ برنده‌ای در جنگ تجاری ایالات متحده و چین وجود نخواهد داشت؛ زیرا این جنگ تنها تولید جهانی و تجارت بین‌المللی را کند کرده و در نتیجه اقتصاد آمریکا و چین را مختل خواهد کرد.

چونگ و لی^۳ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده - چین: علل، نتایج اقتصادی و بدترین سناریو» با بررسی علل و تأثیرات اقتصادی و پیش‌بینی بدترین سناریوی جنگ تجاری، بحث جامعی در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین انجام داده‌اند. این تحلیل از دیدگاه تاریخی انجام شده است. در طول تاریخ، ایالات متحده درگیر جنگ‌های تجاری با کشورهای دیگر مانند اتحادیه اروپا و جاپان بر سر ارز، منسوجات، وسایل نقلیه و بسیاری از محصولات دیگر بوده است. نویسندگان براساس مطالعه موردی

¹. Gong & Li

². Kapustina et al

³. Chong & Li

مقایسه‌ای، علل اقتصادی و سیاسی به وجود آورنده دو جنگ تجاری را روشن کرده‌اند. یکی بین ایالات متحده و جاپان و دیگری جنگ تجاری جدیدتر میان ایالات متحده و چین. علل مشترکی که باعث جنگ‌های تجاری شده‌اند عبارت‌اند از: ۱. عدم تعادل تجاری؛ ۲. رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی و ۳. انتخابات میان‌دوره‌ای ایالات متحده.

کیم^۱ (۲۰۱۹) در مطالعات خود با عنوان «محرک واقعی منابع تجاری ایالات متحده-چین» نظریه گذار قدرت را برای بررسی جنگ تجاری ایالات متحده و چین استفاده کرده است. در مقاله حاضر نیز این رویکرد اتخاذ شده است. استدلال کیم این بود که عامل اصلی و اساسی جنگ تجاری، ترس ایالات متحده به عنوان یک هژمون روبه‌زوال از چین به سرعت در حال ظهور است. وی به جای جنبه اقتصادی (اعمال تعرفه برای جبران کسری تجاری)، جنبه سیاسی (رقابت قدرت سیاسی) جنگ تجاری را برجسته کرده است. او برای اشاره به نظریه انتقال قدرت، به سه نمونه از چالش‌های چین برای یک جانبه‌گرایی ایالات متحده اشاره کرده است: ساخت چین ۲۰۲۵، ایجاد بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و طرح کمربند و جاده. بنابراین، براساس نظریه گذار قدرت، جنگ تجاری اساساً تلاشی از جانب ایالات متحده برای طولانی‌تر کردن هژمونی خودش است.

لیو و وو^۲ (۲۰۱۸) در مقاله دیگر با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده و چین» جنگ تجاری ایالات متحده و چین را با تمرکز بر سه مسأله اصلی توصیف می‌کنند: ۱. مازاد تجاری بزرگ چین که مانع شغل در ایالات متحده شده است؛ ۲. استفاده چین از فناوری غیرقانونی منتقل شده از شرکت‌های آمریکایی برای توسعه صنایع پیشرفته خود؛ ۳. تغییرات سریع چین که امنیت ملی ایالات متحده و نظم بین‌الملل موجود را تهدید می‌کند.

با توجه به پژوهش‌های انجام شده در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین، تمرکز این مقاله بر این است که جنگ تجاری ایالات متحده و چین باعث تأثیر بر یک جانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا شده و اقدامات چین در حوزه‌های مختلف و رشد سریع این کشور هژمونی آمریکا را متأثر کرده است.

¹. Kim

². Liu, T., & Woo

ج) مفاهیم

۱. جنگ تجاری

در یک تعریف ساده، جنگ تجاری عبارت است از: افزایش تعرفه‌های وارداتی یک کشور علیه کشور دیگر. به مالیات یا عوارضی که بر کالاهای وارد شده به یک کشور تحمیل می‌شود، تعرفه اطلاق می‌شود. به‌دیگرسخن، دولت‌ها برای حفاظت از مشاغل داخلی نسبت به رقابت خارجی، اقدامات حمایت‌گرایانه را روی دست می‌گیرند. حمایت نیز شیوه‌ای است که برای موازنه کسری تجاری استفاده می‌شود و این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که واردات یک کشور بر صادرات آن پیشی گیرد (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۹). بنابراین، جنگ تجاری درگیری اقتصادی میان دو یا چند کشور است که با وضع تعرفه‌ها و محدودیت‌های تجاری تلافی جویانه بر کالاهای یکدیگر شکل می‌گیرد.

۲. یک‌جانبه‌گرایی

چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل به معنای ائتلاف چند کشور برای پیشبرد یک هدف مشترک است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: هرگونه برنامه‌ای که اقدامات یک‌جانبه را مورد حمایت قرار دهد، یک‌جانبه‌گرایی گفته می‌شود. این اقدامات احتمالاً جوانب دیگر را نادیده می‌انگارد یا هم تمایل به سمت‌وسویی داشته باشد که جوانب دیگر با آن موافق نباشند. یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سه ویژگی بنیادین از همدیگر متمایز می‌شوند. این سه ویژگی عبارت‌اند از: غیرقابل تقسیم بودن، اصول کلی رفتار و معامله به مثل پراکنده. هرچند نمی‌توان گفت که یک‌جانبه‌گرایی امر نامشروع و خلاف قواعد حقوقی است، اما برخلاف ارزش‌ها و اهدافی است که حقوق بین‌الملل عرفی و معاهده‌ای آن را دنبال می‌کند (اشتری، امیری، ابوئی، ۱۳۹۹، ص ۲۳۶۹).

د) مبانی نظری

دانشمندان روابط بین‌الملل معتقدند که ایجاد ثبات بین‌الملل مستلزم این مسأله است که در آن یک دولت پیش‌تاز در عرصه‌های مختلف به‌صورت داوطلبانه شبیه یک دولت در نظام بین‌الملل عمل کند و با بسیج منابع خود، اعم از اقتصادی و نظامی، کالاهای عمومی را برای جامعه بین‌الملل فراهم کند (Ikenberry & Nexon, 2019, p. 234). دولت‌های دیگر به‌عنوان پاداشی برای ارایه کالاهای عمومی توسط دولت هژمون، رهبری جهانی دولت برتر را خواهند

پذیرفت (Hrrell, 2013, p. 25). این نظم هژمونیک یک نظام نسبتاً آرام و با ثباتی را به وجود خواهد آورد (Gilpin, 1988 & Krasner, 1998, p. 602). با وجود این، با رقابت قدرت‌های جدید برای کسب هژمونی، چنین نظام با ثبات ناپایدار خواهد بود.

نظریه گذار قدرت ابتدا توسط ارگانسکی^۱ در کتاب سیاست جهان معرفی شد. نظریه گذار قدرت، به دنبال بررسی پیامدهای جنگ و صلح در دوره‌های گذار هژمونیک در نظام بین‌الملل است. در حقیقت، نظریه گذار و چرخه قدرت، روشی است که بازیگران دولتی را درون سیستم بین‌الملل مورد مقایسه قرار داده و قدرت نسبی آن‌ها را بر مبنای شاخص‌های مادی مورد سنجش قرار می‌دهد. در این سیستم قدرت‌های بزرگ قرار دارند که میان آن‌ها سیاست‌های بین‌المللی حکمفرماست (Kissane, 2005, p. 108). نظریه گذار قدرت سه متغیر کلیدی را که عبارت‌اند از «برابری»، «پیشی جستن» و «میزان رضایتمندی از وضعیت موجود» مورد توجه قرار داده و وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن قدرت چالشگر برای رسیدن به چرخه فوقانی قدرت وارد منازعه و همکاری شده و از روش‌های مختلف خود را به چرخه فوقانی نزدیک می‌کند.

در زمان‌هایی قبل از ارگانسکی نظریه موازنه قدرت به عنوان قانون غیرقابل تغییر در سیاست جهان به شمار می‌آمد که این قانون از جانب ارگانسکی به چالش کشیده شده و نظریه گذار قدرت را مطرح کرد. او با طرح این نظریه به دنبال فراهم کردن چارچوبی بود که مبنای تحلیل بهتر برای پیش‌بینی اتفاقات آینده رقم زند (Organski, 1958, p. 300). بنابراین، نباید این واقعیت را فراموش کرد که سلسله‌مراتب قدرت در نظام بین‌الملل به صورت مستمر در حال تغییر و تحول است. تعارض زمانی در سیستم به وجود می‌آید که قدرت مسلط و هژمون با چالشگر برابر با خود مواجه و رویارو شود. معیار برابری از منظر ارگانسکی و کاگلر^۲ زمانی است که دولت چالشگر بتواند ۸۰ درصد میزان توانمندی‌های قدرت مسلط را به دست آورده یا تا ۲۰ درصد از آن پیشی گیرد (Kugler & Organski, 1980, p. 176). نظریه گذار قدرت برای اینکه سیاست بین‌الملل را به خوبی بررسی کند، سه مفروض دارد:

1. Organski

2. Kugler

۱. نظریه گذار قدرت، نظام بین‌الملل را آنارشیک در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه وجود نظم سلسله‌مراتبی را متشکل از قدرت هژمون، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های کوچک در نظر می‌گیرد که مدیریت نظام بین‌الملل به عهده دولت واحد تحت عنوان قدرت مسلط قرار دارد و تعارض میان چالشگران (قدرت‌های نوظهور) و دولت مسلط به تعارض و بی‌ثباتی سیستم منجر شده و این جدال احتمالاً به جنگ منتهی شود (Organski, 1958)؛

۲. نظریه گذار قدرت، قوانین هدایتگر نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی را اصولاً مشابه هم می‌داند که در آن ملت‌ها همانند گروه‌های سیاسی در سیستم داخلی، در رقابت دائم بر سر منابع کمیاب در نظام بین‌الملل هستند (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۷، ص ۱۰۴)؛

۳. نظریه گذار قدرت، هدف ملت‌ها و رقابت میان آن‌ها را آن‌چنان که نظریه موازنه قدرت اذعان دارد، نه در بیشینه‌سازی قدرت، بلکه در افزایش دستاوردهای خالص می‌بیند. به عبارتی، تغییر در قدرت ملی در نتیجه انگیزه‌های ملی‌گرایی و صنعتی شدن را محرک تغییرات در روابط میان دولت‌ها دانسته که خود سیاست بین‌الملل را متحول می‌کند (همان).

ارگانسکی باور دارد در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ در دوره انتقال قدرت افزایش می‌یابد. «الگوی گذار براساس یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده و آشوبی، یعنی شاخه‌ای شدن، قابل بازتعریف است. براساس این ویژگی، سیستم‌های یادشده، دورانی از ثبات را طی می‌کنند که انرژی‌های گوناگونی وارد آن‌ها خواهد شد. انباشت انرژی و فشارهای ناشی از آن، تا آستانه خاصی تحمل می‌شود؛ اما در صورتی که سیستم در آستانه رفتار خود قرار گرفته باشد، کوچک‌ترین ورودی انرژی، می‌تواند پیامدهای زیادی را در پی داشته باشد. در این مرحله، یکی از ویژگی‌های سیستم، شاخه‌ای شدن نظم و انتقال فشارها به این شاخه‌هاست. سیستم پس از شاخه‌ای شدن، دوره نوینی از ثبات را طی خواهد کرد و مجدداً دوره شاخه‌ای شدن تکرار خواهد شد» (قاسمی، ۱۳۹۷، ص ۱۶۵). فشار ساختاری می‌تواند از سوی قدرت برتر و یا قدرت مداخله‌گر و هم‌چنین، از ساختار سیستم وارد شود و فشارهای فرایندی در راستای جهانی‌شدن در زمینه‌های مختلف به سیستم وارد خواهد شد.

برای بازنمایی نظریه گذار قدرت در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین می‌توان این گونه تحلیل کرد که ظهور چین به عنوان منادی رقابت هژمونیک و یک جاذبه‌گرا در نظام بین‌الملل امروزی بیان‌کننده پیش‌بینی ارگانسکی از ظهور این کشور به عنوان قدرت چالشگر در آینده نظام بین‌الملل است. با توجه به نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب که عبارت‌اند از: پویایی و غیرخطی عمل کردن سیستم بین‌الملل، اصل شاخه‌ای شدن نظم، اصل وابستگی حساس، اصل قانون قدرت، اصل تنوع و هم‌زمانی و اصل نبود تقارن در سیستم‌های پیچیده، سیستم بین‌الملل به سوی «شبه‌ای شدن و اهمیت یافتن الگوی توزیع ارتباطات در کنار دینامیک قدرت» (قاسمی، ۱۳۹۳)، گذار را شاخه‌ای می‌کند. شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین‌الملل بیان‌کننده نوعی گذار قدرت و ظهور قدرت چالشگر است. در این راستا، قدرت هژمون برای بقای خود به عنوان هژمون تلاش نموده و جلو چالشگران مانع ایجاد می‌کند.

کیم و گیتس^۱ باور دارند که برای هژمون روبه‌زوال احتمالاً راه‌هایی وجود دارد تا دوره برتری قدرت خود را در برابر رقیب در حال ظهور طولانی‌تر کند؛ به گونه‌ای که قدرت در حال ظهور جرئت به چالش کشیدن رهبری هژمونیک را نداشته باشد (Lee & Zulkefli, 2021, p. 12). بنابراین، آغاز جنگ تجاری یکی از تلاش‌های ایالات متحده، اما نه تنها تلاش، برای حفظ هژمونی بلامنازع خود است. با نگاه از دریچه نظریه گذار قدرت می‌توان گفت که جنگ تجاری ایالات متحده و چین در واقع، تلاش برای کند کردن انتقال قدرت از واشنگتن به پکن تلقی می‌شود.

افزون‌براین، نظریه‌پردازان گذار قدرت استدلال می‌کنند که فراتر از جنگ تجاری، در پرتو افزایش برابری قدرت، اشکال دیگری از درگیری میان دو کشور رخ خواهد داد. هرچند در ادبیات گذار قدرت، این مسأله که هژمون به دلیل تعهدش به حفظ وضع موجود، دست به شروع جنگ نخواهد زد و این کار برایش غیرمعمول است، اما استدلال این است که مجموعه‌ای از شرایط باعث می‌شود که ایالات متحده دست به این اقدام غیرمعمول بزند. اول، کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد ایالات متحده است. رقابت‌پذیری ایالات متحده در طول سال‌ها کاهش یافته و باعث جاذبه‌جایی تأسیسات تولیدی، عمدتاً به چین شده است. دوم، توسعه

^۱ . Kim & Gates

سریع فناوری‌های اصلی در چین است. بدیهی است که «ساخت چین ۲۰۲۵»، صرفاً یک سیاست صنعتی با هدف ارتقای توان تولیدی چین نیست؛ بلکه هدف آن از بین بردن سلطه ایالات متحده و متحدانش در صنعت نیمه‌هادی است (Liu & Woo, 2018).

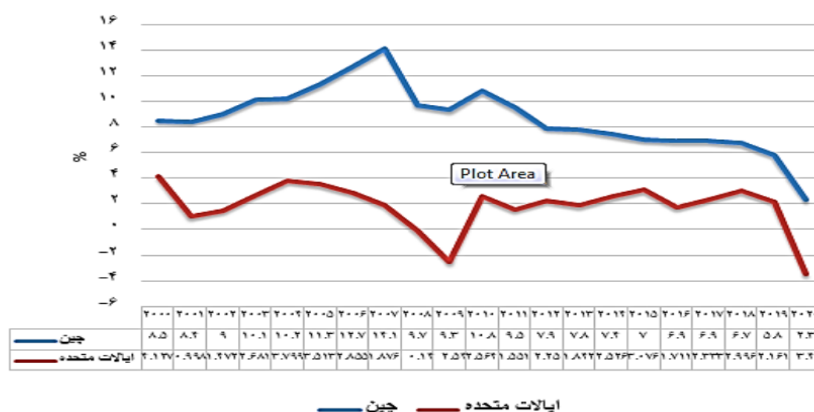
هـ) قدرت‌یابی اقتصادی چین

زمانی که دنگ شیائوپینگ در حدود ۳۴ سال پیش در اوج جنگ سرد و حاکمیت دیدگاه‌های ایدئولوژیک و حزبی اعلام کرد که آینده نظام جهانی متأثر از توسعه اقتصادی و نه نیروی نظامی است (Yahunda, 2007, p. 343)، کمتر کسی تصور این مسأله را داشت که با اصلاحات اقتصادی حدود نیم‌قرن، کشور بزرگی مثل چین با مناقشات بزرگ سرزمینی، وجود شکاف‌های قومی، نظام کمونیستی و داشتن جمعیتی حدود یک میلیارد نفر، چنین توسعه اقتصادی عظیمی را تجربه نماید که در آغاز هزاره سوم از شاخص‌های خیره‌کننده برخوردار باشد. این شرایط، زمینه‌های همکاری و تعارض را با ایالات متحده در زمینه‌های گوناگون و در ابعاد منطقه‌ای و جهانی فراهم آورده است که این موضوع در تاریخ روابط دو کشور به‌خوبی مشهور است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۲).

سرانه تولید ناخالص داخلی، سهم تولید ناخالص داخلی چین از مجموع تولید ناخالص داخلی جهان، سرانه درآمد ناخالص ملی، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و تمامی ذخیره‌های مالی این کشور به دالر است (زرقانی و سیدهادی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۶) و چین در تمام موارد ذکرشده رشد قابل‌توجهی را تجربه کرده است. این کشور در حال حاضر بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی با سهمی نزدیک به ۱۲ درصد تقاضای جهانی است. رشد اقتصادی ۸ درصدی برای این کشور بعد از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ محقق شد. پیش‌بینی بسیاری از اقتصاددانان این بود که با ادامه رشد اقتصادی، در سال ۲۰۲۵ چین به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا شناخته خواهد شد (Khan, 2010, p. 109-110). وضعیتی که امروزه تقریباً تحقق پیدا کرده و کمتر کسی تردید دارد که چین به چنین چشم‌اندازی دست نیافته است.

شروع قرن ۲۱ سرآغاز فصلی جدید در رشد شتابان اقتصادی چین به حساب می‌آید و این کشور در عرصه‌های مختلف به پیشرفت‌های زیاد دست پیدا کرده و این روند با شتاب در

حال رشد است. نمودار ۱ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده را به صورت مقایسه‌ای در طی سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۰۰ نشان می‌دهد:



نمودار ۱. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین طی سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۰۰

منبع: <https://b2n.ir/r63945>

ارقام نمودار ۱ نشان می‌دهد که چین در سالیان گذشته رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کرده و حتی عواملی مانند جنگ تجاری با ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ و همه‌گیری بیماری کرونا در سال ۲۰۲۰ نیز تأثیر چندانی بر این رشد نداشته است. براساس داده‌های بانک جهانی (۲۰۲۱)، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۸ رقم ۱۳/۸۹۵ تریلیون دلار بوده است. این رقم رشد سریع چین را نشان می‌دهد در مقایسه با اصلاحات اقتصادی اولیه که در سال ۱۹۷۸ چین آغاز کرد و تولید ناخالص این کشور در آن زمان فقط ۱۴۹/۵۴۱ میلیارد دلار بود (بانک جهانی، ۲۰۲۱). در سال ۲۰۱۸ فقط تجارت ۳۸ درصد از کل تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل می‌داد؛ در حالی که سهم تجارت در سال ۱۹۷۸ کمتر از ده درصد آن بود (همان). این درصد بالای تجارت از مجموع واردات و صادرات کالاها و خدمات چین محاسبه شده است.

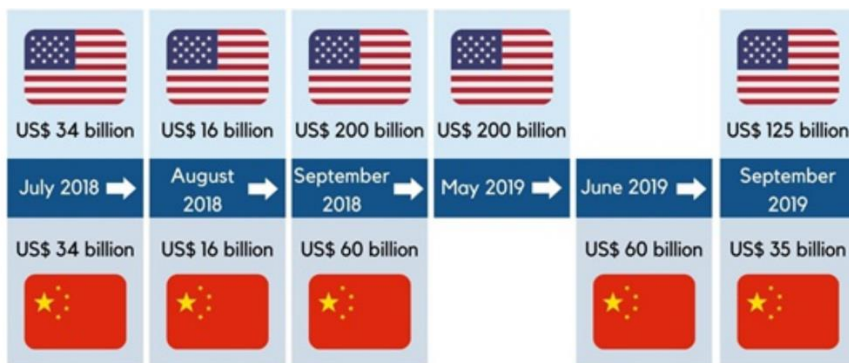
چین با صادراتی به ارزش ۴۵۲/۶ میلیارد دلار به ایالات متحده در سال ۲۰۲۰، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بود. پیشرفت اقتصادی چین در طی چندین سال گذشته با توجه به آنچه مشاهده شد، کاملاً محسوس است. این پیشرفت در زمینه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی نیز دیده می‌شود. داده‌های موجود نشان می‌دهد که چین و ایالات متحده شرکای

تجاری بزرگی هستند و عمیقاً بر همدیگر تأثیرگذارند. درحقیقت، چین سومین و بزرگ‌ترین شریک صادراتی برای کالاهای ایالات متحده و بزرگ‌ترین شریک ایالات متحده از نظر کالاهای وارداتی است (Yang & Qu, 2020, p. 671).

(و) نگاه اجمالی به جنگ تجاری چین و ایالات متحده

جنگ تجاری فعلی میان ایالات متحده و چین در ماه جنوری سال ۲۰۱۸ آغاز شد؛ زمانی که ایالات متحده تعرفه ۲۵ درصدی را در تجارت با چین اعمال کرد (CNBC, 15th June 2018). چین در واکنش به افزایش تعرفه توسط ایالات متحده، ۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد (Reuters, 6th May 2019). دولت ترامپ امیدوار بود که تعرفه‌های جدید روی واردات کالاهای چین به ایالات متحده قیمت محصولات چین را در بازارهای آمریکا افزایش داده و باعث خواهد شد که مصرف‌کنندگان آمریکا محصولات داخلی را به دلیل قیمت ارزان‌تر انتخاب کنند (Sheng et al., 2019, p. 145). از آنجایی که نگاه ایالات متحده به تجارت بین‌الملل به عنوان یک بازی با حاصل جمع صفر است، کسری تجاری به عنوان ضرری تلقی می‌شود که باید توسط ایالات متحده جبران شود. به باور ایالات متحده افزایش تعرفه می‌تواند کسری تجاری با چین را جبران کند.

نمودار ۲. افزایش تعرفه تجاری ایالات متحده و چین



منبع: نیسیتا (۲۰۱۹)

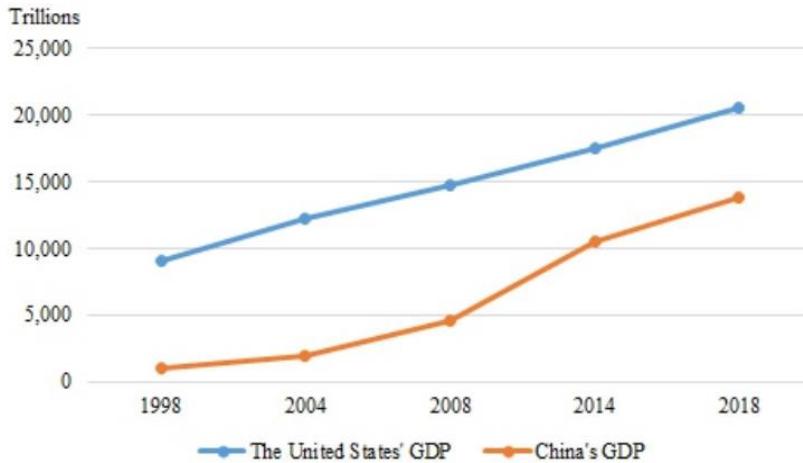
بسیاری از دانشمندان باور دارند که کسری تجاری ایالات متحده با چین باعث شده تا ایالات متحده جنگ تجاری با چین را آغاز کند. دولت ایالات متحده به رهبری ترامپ معتقد بود کسری تجاری باعث کاهش اشتغال در ایالات متحده خواهد شد (Sheng et al., 2029).

147p). با توجه به اقدام چینی‌ها که آمریکا آن را به‌عنوان یک تلافی غیرقانونی تلقی می‌کرد، دستور فوری ترامپ به وزارت بازرگانی این بود که وارد کردن کالاهای وارداتی بیشتر را تحت تعرفه‌های جدید بررسی دقیق کند. از این‌جا بود که اختلاف تجاری میان دو کشور افزایش یافت (office of the United States Trade representative, 2018). دو کشور تا سپتامبر سال ۲۰۱۸ سه دور از تعرفه‌ها را اجرا کردند. مجموع تعرفه‌های آمریکا که منحصرأ در مورد چین اجرا شد، بیشتر از ۲۵۰ میلیارد دلار بود. این دور از تعرفه‌ها با پایان یافتن ریاست‌جمهوری ترامپ فروکش کرد؛ اما با انتخاب مجدد دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور دور جدیدی از جنگ تجاری میان چین و آمریکا آغاز شد. در دور جدید ترامپ ۱۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای چینی وارد کرد. چین در واکنش به اعمال تعرفه‌های ترامپ ۸۴ درصد تعرفه را بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد (صدای آمریکا، ۱۴۰۴/۰۱/۲۱).

ز) جنگ تجاری و گذار قدرت

براساس نظریه گذار قدرت، در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ افزایش پیدا می‌کند (Orgnaski & Kugler, 1980, p. 65). توانمندی مشابه نسبی می‌تواند به‌عنوان برابری قدرت تلقی شود که به‌عنوان جنبه مهمی است که شرایط را در جریان انتقال قدرت تعیین می‌کند (Zhu, 2005, p. 12). ایالات‌متحده و چین از بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا هستند. تولید ناخالص داخلی ایالات‌متحده در سال ۲۰۱۷ از ۱۹/۴۸۵ تریلیون دلار به ۲۰/۵۲۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۸ رشد داشت؛ در حالی که تولید ناخالص داخلی چین از ۱۲/۳۱ تریلیون به ۱۳/۸۹۵ تریلیون دلار در همین مقطع زمان رشد را تجربه کرد (World bank, 2021). این آمار نشان‌دهنده قدرت نسبی دو کشور است. این وضعیت را می‌توان در نمودار ۳ مشاهده نمود:

نمودار ۳. رشد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و چین



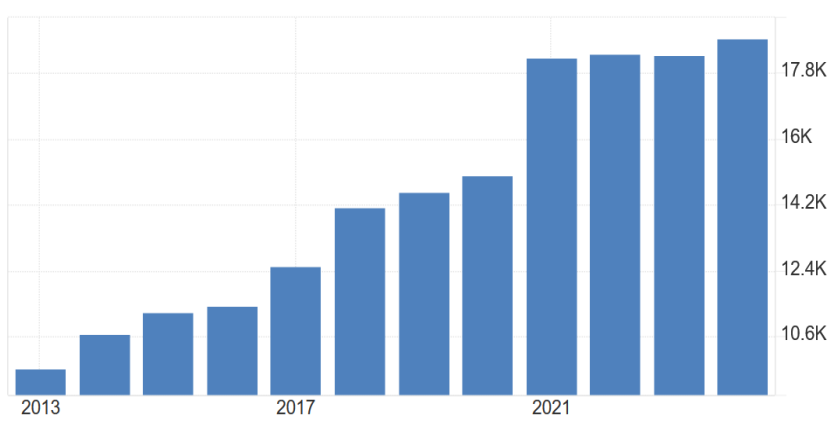
منبع: بانک جهانی (۲۰۲۱)

جنگ هژمونیک به عنوان جنگی تفسیر می‌شود که در آن هژمون بودن یک دولت برای کنترل نظم تعیین می‌شود. این پتانسیل برای این نوع از جنگ میان چین و ایالات متحده نه تنها ناشی از برابری قدرت، بلکه ناشی از این واقعیت است که چین کشوری است که به عنوان قدرت ناراضی از وضع موجود به شمار می‌آید (Feng, 2009, p. 321). براساس نظریه گذار قدرت، اگر قدرت نوظهور از این دسته باشد، احتمال انتقال و گذار از طریق جنگ افزایش پیدا می‌کند؛ اما اگر قدرت نوظهور در دسته دولت قدرتمند ولی راضی از وضع موجود قرار گیرد، گذار قدرت احتمالاً صلح‌آمیز خواهد بود (Organski, 1958, p. 33).

براساس نظریه گذار قدرت، ایالات متحده با مواجه شدن با رشد سریع چین به دنبال به تأخیر انداختن هژمونی این کشور است. دولت ترامپ تلاش دارد تا پکن را تحت فشار قرار داده و جلو گذار قدرت را بگیرد؛ اما چین به دلیل دارا بودن ۷۰۰ میلیارد دلار از اوراق قرضه دولتی ایالات متحده، به دنبال تبدیل کردن آن‌ها به اهرم فشار در مقابل آمریکاست. مهم‌تر از همه در شرایط فعلی چین انحصار کامل بر استخراج و پالایش عناصر کمیاب زمین را در اختیار دارد که در تولید فناوری‌های پیشرفته نقش کلیدی دارد (بی‌بی‌سی، ۱۴۰۴). براساس داده‌های رسمی بانک جهانی چین در سال ۲۰۲۴ شکاف تولید ناخالص داخلی خود را با

آمریکا به حداقل رسانده و سهم ۱۷/۶۵ درصد در اقتصاد جهان داشته است. نمودار ۴ رشد اقتصادی چین را در بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد.

نمودار ۴. رشد اقتصادی چین در بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۴



منبع: بانک جهانی

به نظر می‌رسد که چین با توانمندی اقتصادی فوق‌العاده به دنبال جانشینی ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی است. اقدامات چین در ارتباط با تجارت بین‌الملل نشان‌دهنده نارضایتی این کشور از نظم بین‌المللی موجود است. ابتکار یک کمربند و یک راه چین (BRI) بازتابی از تلاش چین برای جانشینی قدرت هژمون است. در این راستا، ایالات متحده به عنوان ابرقدرت موجود و یک‌جانبه‌گرا در مقابل گذار قدرت مقاومت نموده و احتمال وقوع جنگ میان دو قدرت برتر نظام بین‌الملل را افزایش می‌دهد.

ح) دلایل جنگ تجاری چین و آمریکا

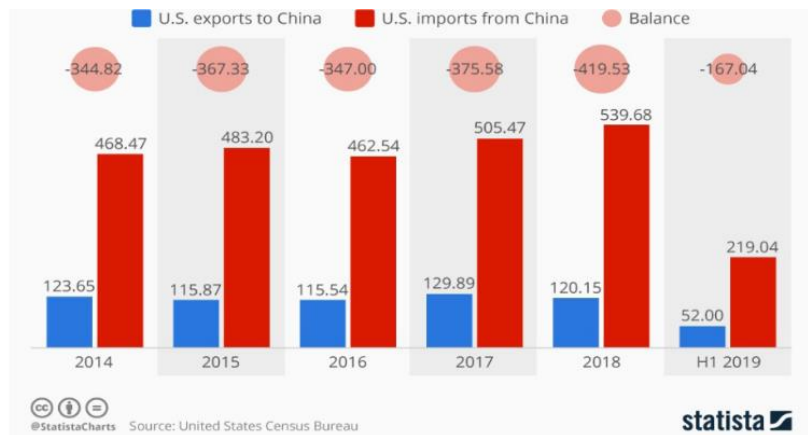
جنگ تجاری ایالات متحده و چین دارای دلایل سیاسی و اقتصادی است. در دلایل سیاسی جنگ تجاری دو کشور می‌توان گفت: براساس نظریه گذار قدرت، عامل سیاسی نهفته در جنگ تجاری دو کشور، رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی است. چین برای اینکه هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را به چالش بکشد، در عرصه فناوری استراتژی موسوم به ساخت چین ۲۰۲۵ را سرلوحه سیاست خود قرار داده است. این استراتژی در راستای توسعه ۱۰ بخش کلیدی اتخاذ شده تا چین بتواند تا سال ۲۰۲۵ جایگاه خود را به عنوان قدرت شماره یک جهان تثبیت کند.

طیف گسترده‌ای از برنامه‌های استراتژیک که چین اخیراً اعلام کرده است، از یک سو، باعث تقویت جایگاه چین در زنجیره ارزش جهانی و افزایش نقش چین در حاکمیت بین‌المللی می‌شود و از سوی دیگر، باعث تقویت تصویر چین به عنوان تهدید برای تسلط جهانی ایالات متحده می‌شود (Yu, 2019, p. 20). افزون‌براین، در گزارش استراتژی امنیت ملی آمریکا منتشر شده در دسامبر سال ۲۰۱۷، ترامپ تأکید کرده که پایه و اساس امنیت ملی امنیت اقتصادی است و چین و روسیه به عنوان رقبای استراتژیک آمریکا به شمار می‌آیند (White house, 2017). این درحالی بود که در زمان کلینتون چین به عنوان شریک استراتژیک معرفی شده بود و این کشور به عنوان ذی‌نفع مسئول قلمداد می‌شد و در زمان باراک اوباما به عنوان کشوری با مشارکت مبتنی بر احترام متقابل و همکاری برد-برد قلمداد می‌شد. بنابراین، همان‌گونه که جفری ساکس می‌نویسد: «کلید فهم دیدگاه‌های آمریکا این است که معتقد است ایالات متحده باید یک رهبر قدرتمند جهان باشد و دیگران نباید برتری ایالات متحده را به چالش بکشند. بنابراین، چین صرفاً قربانی تلاش‌های ایالات متحده برای حفظ رهبری خود است» (Sachs, 2018).

اینکه دلایل اقتصادی جنگ تجاری آمریکا و چین چیست، معمولاً ایالات متحده مشکلات مختلف را با چین مطرح کرده که مهم‌ترین آن‌ها کسری تراز تجاری با چین است که قبلاً هم وجود داشته؛ اما امروزه روند افزایشی به خود گرفته است. از مجموع ۷۹۶ میلیارد دلار کسری تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۷، ۳۷۶ میلیارد دلار یا به عبارتی ۴۷ درصد از آن به چین اختصاص دارد (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۵). نمودار ۴ کسری تجاری دو کشور را نشان می‌دهد:

نمودار ۴. کسری تجاری چین و ایالات متحده (توازن تجاری ایالات متحده با چین از ۲۰۱۴ تا

۲۰۱۹ به میلیارد دلار



نمود تعادل تجاری با چین و کسری تجاری آمریکا با این کشور باعث شکل‌گیری بحران بدهی ملی و در نتیجه نارضایتی عمومی در ایالات متحده شده است. به همین دلیل، دونالد ترامپ در هر دو دوره ریاست‌جمهوری خود از جمله اولویت‌های اصلی سیاست اقتصادی خود را کاهش کسری تجاری با چین قرار می‌دهد. ترامپ از اهرم افزایش تعرفه‌ها و مذاکره دوباره در توافقات تجاری با چین برای این کار استفاده می‌کند. ترامپ برای سرعت بخشیدن به این کار، تجارت با چین را ناعادلانه خوانده و در قوانین سازمان تجارت جهانی از مفاد امنیت ملی استفاده کرده تا بتواند کنگره را دور زده و نیاز به تصویب کنگره نداشته باشد. ترامپ باورمند است که جنگ تجاری با چین باعث کاهش کسری تجاری شده و مشاغل آمریکایی را برخواهد گرداند (Tan & Chen, 2019, 2016). بنابراین، برای جنگ تجاری دو کشور آمریکا و چین به عنوان دو قدرت اقتصادی برتر نظام بین‌الملل می‌توان هم دلایل سیاسی را مطرح کرد که مسأله مقابله چین با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و نارضایتی از نظم موجود است و هم دلایل اقتصادی که بیان‌کننده رشد سریع چین در اقتصاد جهانی است.

ط) تأثیر جنگ تجاری بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا

براساس نظریات گذار قدرت، جنگ تجاری ایالات متحده و چین به خوبی در این نظریات قابل توضیح است. چین به عنوان قدرت تجدیدنظرطلب، با وجود ادعای خیزش صلح‌آمیز،

ایالات متحده را در سطوح منطقه‌ای و جهانی به چالش کشیده است. از مهم‌ترین شاخص‌های مربوط به این چالش سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی، جاده ابریشم جدید و در کنار آن بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و بریکس می‌باشد. ایالات متحده نیز در واکنش و برای حفظ برتری خود، دست به اقداماتی زده است که از مهم‌ترین شاخص‌های آن می‌توان به جنگ تعرفه‌ها و یا خروج از رژیم‌های بین‌المللی اشاره کرد.

با توجه به پیچیدگی سیستم نوین بین‌الملل، هرکدام از اقدامات طرفین در قالب فشارهای فرایندی از جانب چالشگر و یا ساختاری از جانب قدرت برتر نمود پیدا می‌کند. به‌عنوان مثال، سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی در راستای به چالش کشیدن برتری دالر و در قالب ارتباطات در سیستم شبکه‌ای روابط بین‌الملل نمود پیدا می‌کند. دالر سال‌هاست که به‌عنوان ارز قوی در دنیا شناخته شده است و اکثر معاملات بین‌المللی بر مبنای آن انجام می‌شود. این اقدام بانک مرکزی چین، می‌تواند در راستای مقابله با برتری دالر و موازنه‌بخشی به سیستم مالی دنیا دیده شود. در سیستم پیچیده نوین بین‌الملل که اساس آن را شبکه‌های ارتباطات پایه شکل داده‌اند، موازنه قوا نیز به حالت هوشمند و بر مبنای اطلاعات نمود پیدا کرده است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۷).

در جهان امروز شواهد به‌گونه‌ای است که نشان می‌دهد چین تلاش دارد تا به‌عنوان یک لنگر اقتصادی بالقوه در منطقه عمل نماید و درعین حال روابط اقتصادی خود را با اقتصادهای در حال ظهور فراتر از آسیا تعمیق بخشد. میزان واردات کالاهای مصرفی در چین بیشتر از ۱۰ برابر افزایش داشته است. اکثریت واردات مربوط به آسیا است که سهم ۳۷ درصدی را از مجموع ۲۸ درصد مواد غذایی به خود اختصاص داده و حمل و نقل نیز ۴۱ درصد را به خود اختصاص داده است. بانک توسعه آسیا اعلام کرده که در سال ۲۰۱۸ شرکت‌های چینی سرمایه‌گذاری خود را برای توسعه آسیا ۳ برابر افزایش داده است (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). بعد از اختلال بازار اقتصادی چین با آمریکا، این کشور تلاش کرده بازارهای مصرفی نوین برای خود فراهم کرده و مسیر اقتصادی و تجاری خود را به‌سوی آسیا گسیل دارد.

چین به دنبال حفظ رشد اقتصادی چندین ساله، به آسیا نگاه نوین دارد و این منطقه را به‌عنوان بازار مصرفی و سرمایه‌گذاری برای خود تعریف کرده است. بعد از مسایل جنگ تجاری بین چین و آمریکا، چین توجه بیشتری به آسیای مرکزی داشته است. «اولویت رهبران

چین در آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک، اهمیت گسترش روابط تجاری و اقتصادی دوجانبه با طراحی استراتژی جدید کمربند اقتصادی جاده ابریشم است. افزایش سرمایه‌گذاری و تلاش برای همگرایی تجاری اقتصادی با کشورهای منطقه از طریق توسعه و بهبود زیرساخت‌هایی نظیر بزرگراه‌ها، خطوط لوله انتقال انرژی و راه‌آهن هم‌چنین اهمیت سیاسی، اقتصادی برای توسعه و پیشرفت مناطق جدایی‌طلب در شمال غرب چین است» (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۵). ابتکار یک کمربند یک جاده چین پروژه‌ای است که هدف آن احیای جاده ابریشم تاریخی به یک شکل جدید است که شامل امتدادهای شرقی، غربی و جنوبی می‌باشد. به هر میزان که چین در کشورهای مختلف درگیر شود، زمینه نفوذ بیشتر و کاهش نفوذ آمریکا را فراهم کرده و باعث تأثیرگذاری بر هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا می‌شود.

«طرح و پیگیری پروژه بزرگ یک کمربند یک جاده از جانب پکن، درواقع، تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه‌ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت‌های دیگر بخزد و برای خود، قدرت‌سازی نماید. به دیگر سخن، تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیک و استراتژیک چین، به گونه‌ای که نه تنها علیه واشنگتن، بلکه علیه دیگر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می‌خواهد برابری خود با آمریکا را به رخ جهانیان بکشاند» (شکورزاده اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۱۴). حداقل دوسوم کشورهای جهان یا حدود ۱۳۹ کشور در این طرح ابتکاری شامل هستند (Sack, 2021).

چین در این پروژه به دنبال این است که در آینده اروپایی‌ها بیشتر به چین وابسته باشند تا آمریکا. چین توانسته نفوذ خود را در آفریقا نیز افزایش دهد و به نوعی جای آمریکا را در این منطقه بگیرد. بعد از جنگ تجاری، جایگاه خاورمیانه، به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس، نیز جایگاه مهم در سیاست خارجی چین به دست آورده‌اند. از منظر چین این منطقه دارای منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف، به ویژه در حوزه اقتصادی و انرژی است که چین باید به آن‌ها دست یابد (شکورزاده اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۱۵). پیش‌بینی بسیاری بر این است که ایران به کانون جنگ تجاری تبدیل خواهد شد. آن گونه که اروپاییان به خاطر ایالات متحده دست از نفت ایران برداشته و خریدار آن نیستند، انتظار نمی‌رود که چین نیز راه آن‌ها را پیماید و به

خواسته آمریکا تمکین کند. این به معنای چالش ایجاد کردن چین بر سر راه یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست که با وجود تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران، چین به راحتی تحریم‌ها را دور زده و معاملات خود را با ایران ادامه می‌دهد.

از دیگر علائمی که بیان‌کننده تلاش چین برای عبور از یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست، توجه بیشتر این کشور به نهادهای بین‌المللی است. چین تلاش کرده به‌ویژه بعد از جنگ تجاری، تحرک و فعالیت خود در نهادهای بین‌الملل را بیشتر کند. چین تلاش دارد تا سازمان همکاری شانگهای را به عنوان یک اهرم قدرت در دست داشته باشد. چین در سازمان همکاری شانگهای نقش تعیین‌کننده دارد. تعیین خط‌مشی‌ها، تبدیل پیمان شانگهای به سازمانی نهادینه و حمایت مستقیم از پروژه‌ها و برنامه‌های آن در دستور کار چین است. به اعتقاد چین این سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله با سیاست‌های آمریکا، به‌ویژه در آسیای مرکزی باشد (سلمان تبار و همکاران، ۱۳۹۸).

گروه بریکس نیز در سیاست خارجی چین از اهمیت بالایی برخوردار است و به باور چین گروه بریکس می‌تواند به پیشبرد سیاست‌های اتخاذی چین کمک نموده و در صورت تداوم روند کنونی و ادامه جنگ اقتصادی، قلمرو منافع چین را در آسیای مرکزی و سایر مناطق بیش‌ازپیش گسترش دهد (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). «بریکس^۱ نام گروهی به رهبری قدرت‌های نوظهور است که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است. چین مهم‌ترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه‌بندی، سرشتی چین‌محور دارد. تغییر محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه‌زنی و رویارویی با تصویر منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری بریکس به دنبال آن است» (سلمان تبار و همکاران، ۱۳۹۸). چین در جنگ تجاری با آمریکا اهمیت زیادی به نهادهای بین‌المللی قائل است و این نشان‌دهنده مقابله چین با یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست.

به موازات جنگ تجاری، چین سعی کرده است با کشورهای که به‌نوعی در ابعاد مختلف با آمریکا اختلاف داشته و در تنش هستند، رابطه و تعامل بیشتری برقرار کند. از جمله

^۱ BRICS

کشورهایی که چین مورد توجه قرار داده ایران و روسیه هستند. به موازات اختلافش با آمریکا، چین تلاش کرده با کشورهایی که از قدرت بیشتر در سطح نظام بین الملل برخوردار هستند، همکاری نماید. اقدامات چین برای مقابله با جنگ تجاری منحصر به این موارد نیست؛ بلکه مواردی که مطرح شد، برای چین دارای اهمیت بیشتر است تا با یک جانبه گرایی آمریکا مقابله کند.

در مجموع می توان گفت: تضعیف هژمونی و یک جانبه گرایی آمریکا و افزایش نقش چین نشان می دهد که در حقیقت جهان مقطع گذار قدرت را تجربه می کند؛ هر چند ایالات متحده در تلاش است تا جایگاه خود را به عنوان رهبر جهان حفظ کند و با جنگ تجاری جلو رشد چین را گرفته و چین را متوقف کند؛ اما با توجه به توضیحاتی که در مقاله داده شد، گذار قدرت در نظام بین الملل اجتناب ناپذیر است. چین به عنوان قدرت نوظهور به دنبال داشتن جایگاه بالا در نظام بین الملل است و ابتکاراتی که چین در این راستا انجام می دهد، بیانگر چنین وضعیتی می باشد. ایالات متحده، به عنوان هژمون فعلی، در تلاش است تا خیزش اقتصادی چین را با افزایش تعرفه ها بر کالاهای چینی متوقف کند. افزون بر این، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که نفوذ جهانی ایالات متحده در حال کاهش است و چین در حال افزایش نفوذ است و این نشان دهنده گذار قدرت است (Karim & Susanto, 2021, p. 553).

با توجه به رشد سریع چین در عرصه های مختلف، ایالات متحده در کنار جنگ تجاری و افزایش تعرفه ها برای تداوم یک جانبه گرایی خود به دنبال توسعه تسلیحاتی و ساخت سلاح های بسیار پیشرفته است تا بتواند جلو چین و روسیه را بگیرد. او تلاش دارد فناوری های نظامی نوین را در آمریکا دنبال کند تا بتواند هژمونی و یک جانبه گرایی آمریکا را تداوم بخشد.

نتیجه گیری

اقدامات و کنش و واکنش هایی که در سال های اخیر میان ایالات متحده و چین شاهد هستیم، دال بر این است که رقابت بین قدرت های بزرگ پس از سال ها مجدداً از سر گرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن دیده می شود و از آن به عنوان جنگ تجاری یاد می کنند از یک سو، و رقابت های فناورانه میان دو کشور از سوی دیگر، بیانگر این است که حوزه اقتصادی به مهم ترین موضوع رقابت میان دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در این مقاله تلاش شد تا جنگ تجاری آمریکا و چین در قالب نظریات گذار قدرت تبیین و نشان داده شود

که چگونه جنگ تجاری میان آمریکا و چین باعث گذار قدرت در نظام بین‌الملل و عبور از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تلقی می‌شود.

رشد اقتصادی سریع چین در عرصه‌های مختلف و استراتژی‌های تعریف شده برای آینده در بازه‌های زمانی مشخص همگی حکایت از نوعی گذار قدرت از غرب به شرق با محوریت چین را نشان می‌دهد. با بازنمایی و بازسازی نظریه گذار قدرت و شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین‌الملل پیچیده و آشوبی، شاهد شکل‌گیری نظم سلسله‌مراتب دوگانه با رهبری آمریکا در حوزه امنیت و رهبری چین در حوزه اقتصاد در حال تکوین است.

با توجه به اینکه ایالات متحده چین را به‌عنوان تهدید بالقوه برای هژمونی خود در نظام بین‌الملل می‌بیند، اجرای موانع تجاری و افزایش تعرفه‌ها را با چین در دستور کار قرار داده تا جلو چالشگری چین را برای سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه خود بگیرد. ایالات متحده امیدوار است که با جنگ تجاری و افزایش تعرفه برای کالاهای چینی، باعث رکود اقتصادی چین شده و درآمد چین را از صادرات به ایالات متحده کاهش دهد. به‌دیگرسخن، افزایش تعرفه‌ها ابزارهای پیشگیرانه برای دستیابی چین به جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود.

جنگ تجاری آمریکا و چین شکل عینی فرایند انتقال قدرت در نظم بین‌الملل محسوب می‌شود. این جنگ نشان می‌دهد باوجوداینکه آمریکا به‌دنبال مهار چین است، اما شاخص‌های گذار قدرت آشکار شده و جنگ تجاری مشهودترین این شاخص‌هاست. ایالات متحده از طریق جنگ تجاری به‌دنبال جلوگیری از رسیدن چین به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل است.

منابع

- (۱) احمدیان، قدرت، و کهریزی، ندا (۱۳۹۸)، اقتصاد سیاسی ترامپیستی و تأثیر آن بر اقتصاد تجاری چین و آسیا، سیاست خارجی، سال ۳۳، شماره ۳، ص ۴-۲۷.
- (۲) رفیع، حسین، و بختیاری جامی، محسن (۱۳۹۵)، رویکرد نئومرکانتلیستی روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی، آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۲۲، شماره ۹۵، ص ۳۳-۶۴.
- (۳) زرقانی، هادی (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر قدرت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۴) زو، زینکوان (۱۳۸۶)، روابط آمریکا و چین در قرن بیست‌ویکم، ترجمه مهدی بهادری، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۱، شماره ۱، ص ۱۶۹-۱۹۸.
- (۵) سلمان تبار، محمد، فتاحی، شهرام، و مهرورز، عباس (۱۳۹۸)، مناسبات سیاسی-اقتصادی چین و آمریکا در بازی بزرگ قرن، سیاست و روابط بین‌الملل، سال سوم، شماره ۵، ص ۱۹۵-۲۱۷.
- (۶) شکورزاده اردبیلی، سعیده (۱۴۰۳)، روندها و زمینه‌های جنگ تجاری چین و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست‌های داخلی و خارجی، چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، گرجستان، ۲۲ شهریورماه.
- (۷) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲)، نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی، تهران، میزان.
- (۸) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی: ایران، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۴، ص ۱۵۸-۱۸۸.
- (۹) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، نظریه پیچیدگی-آشوب و جنگ در روابط بین‌الملل، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۰) قربانی، مژگان (۱۳۹۹)، جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، ص ۱۳۴-۱۵۴.
- (۱۱) لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
- (۱۲) موسوی، سیده مریم (۱۴۰۰)، جنگ تجاری چین و ایالات متحده آمریکا: موازنه قدرت در برابر هژمونی، فصلنامه علمی مطالعات امنیت اقتصادی، سال اول، شماره سوم، ص ۶۱-۸۲.
- (۱۳) اشتری، مهدی، قصاب امیری، علی‌پور، ابونیه، فخرالدین (۱۳۹۹)، تقابل چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی در جامعه جهانی، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره اول، ص ۲۳۸۰-۲۳۶۷.
- 14) Bridges, W. (2009). Managing transitions: Making the most of change. Da Capo Press.
- 15) Brunnermeier, M., Doshi, R., & James, H. (2018). Beijing's Bismarckian ghosts: how great powers compete economically. The Washington.

Quarterly, Vol. 41, No.3, pp.161-176.

17) CNBC (15th June 2018). China announces retaliatory tariffs on 34 billion worth of US goods, including agriculture products. (reported by Evelyn Cheng.)

<https://www.cnn.com/2018/06/15/>

18) Feng Huiyun (2009). Is China a revisionist power? *The Chinese Journal of International Politics*, Vol. 2, No.3, pp. 313-334.

19) Gilpin, Robert (1988). The theory of hegemonic war. *The Journal of Interdisciplinary History*, Vol.18, No.4, pp. 591-613.

20) Haass, R. N. (2008). The age of nonpolarity: what will follow US dominance. *Foreign Affairs*, pp. 44-56.

21) Huntington, S. P. (1993). The Clash of Civilization? *Foreign Affairs*, Vol.72, No. 3, pp. 22- 49.

22) Hurrell, Andrew (2013). Regional powers and the global system from a historical perspective. In: Daniel Flomen (ed), *Regional leadership in the global system: ideas, interests and strategies of regional powers*. Burlington VT: Ashgate publishing.

23) Ikenberry, G. J., & Nexon, D. H. (2019). *Hegemony studies 3.0: The dynamics of hegemonic orders*.

24) Karim, Moch Faisal, Susanto, Alfiani Gracia (2021). Power transition and the United States-China trade war, *Contemporary Chinese Political Economic and Strategic Relations: An International Journal*, Vol.7, No. 1, pp. 531-562.

25) Khan, Haider A. (2010). China's Development Strategy and Energy Security, In *The Rise of China and India*, Edited by Santos Paulin Amelia U. & Wan Guanghua. London: Palgrave Macmillan.

26) Kissane, Dylan, (2005b), *Curves, Conflict and Critical Points: Rethinking Power Cycle Theory for the Twenty First Century*, BA (Hons) Thesis, School of International Studies Division of Education, Arts and Social Science, University of South Australia.

27) Layne, Christopher (1993). The unipolar illusion: why new great powers will rise. *International Security*, Vol.17, No.4, pp. 5-51.

28) Lee, P. M., & Zulkefli, N. N. (2021). US-China relations: Trade war and the quest for global hegemony. *Journal of International Studies*, 17, 131-155. <https://doi.org/10.32890/jis2021.17.6>

29) Morrison, Wayne M. (2019). China's economic rise: history, trends, challenges, and implications for the U.S. *Current politics and economics of Northern and Western Asia*, Vol. 28, No. 2/3, pp.189-242.

30) Organski, A. F. K & Jacek Kugler (1980). *The War Ledger*, Chicago, IL: The University of Chicago Press.

- 31) Organski, A. F. K (1958). World Politics, New York: Alfred A. Knopf. Office of the United States Trade Representative. (2018b). Findings of the investigation into China's acts, policies.
- 32) Pozen, Barry R. (1984), The Sources of Military Doctrine: France, Britain, and Germany between the World Wars. Ithaca: Cornell University Press
- 33) Sachs, J. D. (2018). The war on Huawei. Retrieved from <https://www.project-syndicate.org/commentary/trump-war-on-huawei-meng-wanzhou-arrest-by-jeffrey-d-sachs-2018-12?barrier=accesspaylog>.
- 34) Schweller, R. L. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of underbalancing. *International security*, Vol. 29, No.2, 159-201.
- 35) Sheng, Liugang, Hongyan Zhao and Jing Zhao(2019). Why will Trump lose the trade war? *China economic journal*, Vol.12, No, 2, pp.137-159.
- 36) Tan, D. H. Y., & Chen, C. (2019). Modelling the economic impact of the Sino-US trade dispute: A global perspective. In Song, L., Zhou, Y., & Hurst, L. The Chinese economic transformation: Views from young economists (pp.215-236). Canberra: ANU Press.
<https://www.jstor.org/stable/j.ctvp7d4j8.18>.
- 37) The White House. (2017). National security strategy of the United States of America. Retrieved from <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905>.
- 38) Waltz, K. (1979). Theory of International Politics. New York: McGraw Hills
- 39) World Bank (2019). Global growth to weaken to 2.6% in 2019, substantial risks seen. Press release No: 2019/190/EFI, [HTTPS://www.worldbank.org/en/news/press-release](https://www.worldbank.org/en/news/press-release).
- 40) Yahuda, M (2007). China's Foreign Policy Comes of Age. *The International Spectator*. Vol. 42, No.3, pp.337-350.
- 41) Yang, Xinglong and Shuang Qu (2020). China-US trade friction under trade unilateralism and china,s legal responses. *Contemporary chinese political economy and strategic relations: an international journal*. Vol. 6, No.2, pp. 655-691.
- 42) Yu, M. (2019). Introduction to the special issue on understanding the current China-U.S. 'trade war'. *China Economic Journal*, Vol.12, No.2, pp.9-97.
DOI:10.1080/17538963.2019.1616919.
- 43) Zhao, Quansheng (2005). America,s response to the rise of China and Sino-US relations. *Asian journal of political science*, Vol.13, No.2, pp.1-27.

- 44) Kim, M. (2019). A real driver of US-China trade conflict. The Sino-US competition for global hegemony and its complication for the future. *International Trade, Politics and Development*, Vol. 3, No.1, pp.30-40.
- 45) Liu, T., & Woo, W. T. (2018). Understanding the U.S.-China trade war. *China Economic Journal*, Vol.11, No.3, pp.1-22.
- 46) Siddiqui, K. (2018, December 3). US-China trade war: The reasons behind and its impact on the global economy. *The World Financial Review*. <https://worldfinancialreview.com/u-s-china-trade-war-the-reasons-behind-and-its-impact-on-the-global-economy>.
- 47) Trade-war-the-reasons-behind-and-its-impact-on-the-global-economy.

حیطه قانون‌گذاری در حکمرانی اسلامی

سید عبدالقیوم سجادی^۱

چکیده

وجود قانون برای ایجاد نظم و عدالت از ضرورت‌های اساسی است. قانون از پایه‌های اساسی حکمرانی است که در نظام سیاسی اسلام نیز مورد توجه جدی قرار گرفته است. در اندیشه اسلامی حاکمیت تکوینی و تشریعی منحصرراً از آن خداوند است. با توجه به اصل جامعیت شریعت اسلام و با در نظر داشت ضرورت‌های زندگی و مقتضیات زمانی، حق قانون‌گذاری به گونه محدود و تحت ضوابط و شرایط مشخص به بشر واگذار شده است. حاکم اسلامی برای تأمین مقاصد شریعت و تطبیق احکام اسلامی در موارد خاص از این حق برخوردار است. از دیرباز تاکنون حیطه و قلمرو قانون‌گذاری بشر در نظام سیاسی اسلام در میان فقهای مسلمان مورد بحث و گفتگو بوده است. سؤال این است که حیطه و قلمرو قانون‌گذاری بشر تا کجاست؟ (سؤال اصلی). نویسنده می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به دیدگاه‌ها و نظریات فقهای مسلمان این سؤال را مورد بحث و بررسی قرار دهد. با توجه به جامعیت شریعت اسلامی و با عنایت به پاسخگویی آن به پرسش‌های متحول انسان، شریعت اسلامی حق قانون‌گذاری بشر را در تعیین مصادیق قواعد کلی شریعت، عناوین ثانویه، احکام حکومتی و حوزه فراغ قانونی براساس اصل عدم مغایرت با احکام و نصوص شرعی تأیید کرده است. این حق توسط افراد متخصص و عالمان دینی آشنا با منابع اسلامی از طریق استنباط حکم گزاره‌های جزئی از منابع چهارگانه شریعت تحقق می‌یابد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد با توجه به طبقه‌بندی احکام اسلامی، حق قانون‌گذاری بشر را می‌توان در چهار عرصه مصادیق‌یابی قواعد شرعی، احکام حکومتی، حوزه مباحات شرعی و موارد مربوط به عناوین ثانویه تبیین نمود.

واژگان کلیدی: قانون‌گذاری، تقنین در نظام سیاسی اسلام، اصل اباحه اولیه، قانون موضوعه.

^۱. عضو هیأت علمی دبیرانتمت روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خاتم النبیین (ص)-افغانستان؛
Ab.sajjadi@knu.edu.af

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۴) حیطه قانون‌گذاری در حکمرانی اسلامی، فصلنامه علمی-تحقیقی

انسان در زندگی اجتماعی خود نیازمند امنیت، آزادی، نظم، عدالت و رفاه اجتماعی است؛ اما در انسان‌شناسی اسلامی نیازهای مادی تنها بخشی از ضرورت‌های اجتماعی هستند که حکومت، جهت تأمین آن مسئولیت دارد. حرکت در مسیر کمال معنوی که به عنوان هدف غایی در اندیشه اسلامی تعریف شده، بعد دیگری از نیازهای انسان است که حکومت مسئولیت تأمین آن را دارد. تعقیب و تأمین این اهداف، ضرورت وجود قانون را در زندگی اجتماعی انسان مطرح می‌کند. قانون از نیازهای اساسی زندگی اجتماعی جهت حرکت و نیل به اهداف کوتاه‌مدت (تأمین نیازهای مادی)، میان‌مدت (ایجاد جامعه مطلوب و عادلانه) و بلندمدت (کمال و سعادت) می‌باشد.

ضرورت وجود قانون در جامعه مورد توافق همه جوامع بشری است؛ اما در مورد محتوا و ماهیت قوانین، مراجع وضع‌کننده قانون و نیز چرایی اطاعت از قانون دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در این نوشتار پرسش از حیطه و قلمرو قانون‌گذاری در نظام سیاسی اسلام، مسأله اصلی است که بررسی می‌شود. در مورد پاسخ این پرسش دیدگاه‌های مختلف مطرح شده است. عده‌ای با استناد به اصل منحصر بودن حق قانون‌گذاری به خداوند و با ارجاع به اصل جامعیت شریعت اسلامی، فقه اسلامی را پاسخگوی تمامی نیازهای بشر دانسته و حق قانون‌گذاری بشر را ناقض حق انحصاری قانون‌گذاری خداوند و نافی جامعیت شریعت می‌دانند. در دیدگاه دیگر، بشر صرفاً در تعیین مصادیق احکام و قوانین کلی حق اعمال نظر و قانون‌گذاری دارد. اما دیدگاه سوم، حق قانون‌گذاری بشر را فراتر از تعیین مصادیق دانسته و بر این باور است که انسان برای تأمین نیازهای خود می‌تواند افزون بر تعیین مصادیق از طریق تفریع فروع بر اصول و با استفاده از روش اجتهادی به تدوین قوانین مورد نیاز جامعه اسلامی بپردازد. قانون‌گذاری در حوزه مباحثات شرعی، امور مربوط به حکمرانی اسلامی و استفاده از عناوین ثانویه شریعت از دیگر حیطه‌های مشروع قانون‌گذاری در این دیدگاه است.

الف) چیستی قانون در اندیشه اسلامی

چیستی و چرایی قانون از مباحث مقدماتی ضروری برای بررسی رابطه شریعت و قانون در اندیشه اسلامی است. قانون عبارت است از مجموعه مقررات الزام‌آور که توسط نهاد دارای صلاحیت به منظور مدیریت زندگی انسان وضع و تدوین شده است. این تعریف از قانون در

قرون اخیر وارد جهان اسلام شده و ناظر به قانون در مفهوم مدرن آن است. حاکمیت قانون به جای حاکمیت اراده شاهانه از پیش شرط‌های مهم تأمین عدالت، آزادی و مردم‌سالاری است و همین امر ضرورت وجود قانون را تبیین می‌کند. درواقع، نیاز انسان به زندگی اجتماعی و قوام و دوام زندگی اجتماعی به وجود قانون جهت ایجاد شرایط مناسب زندگی، حل منازعات اجتماعی، جلوگیری از استبداد و خودکامگی و تأمین عدالت اجتماعی از مهم‌ترین دلایل اهمیت و ضرورت قانون در زندگی انسان است.

قانون به عنوان مجموعه‌ای از دستورات الزام‌آور، با زندگی مدنی و اجتماعی انسان آغاز شده؛ اما به تدریج با شکل‌گیری نهاد مقننه و مطرح شدن حق قانون‌گذاری بشر، مفهوم جدید قانون که بر حق و صلاحیت قانون‌گذاری انسان تأکید نمود، مطرح شد. توسعه و گسترش تفکر و اندیشه آزادی‌خواهی، ظهور جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواهی و استبدادزدایی به تدریج ضرورت قانون برای مهار و کنترل قدرت سیاسی مطلقه را بیش‌ازپیش مطرح کرد. از این پس قانون به عنوان مهم‌ترین وسیله مؤثر و کارآمد جهت مهار استبداد سیاسی و جلوگیری از قدرت سیاسی خودکامه تبارز یافت.

در اندیشه اسلامی از همان آغاز تأسیس دولت مدینه، قدرت سیاسی در چارچوب قوانین اسلامی محدود شد. براساس آموزه‌های اسلامی، اداره و رهبری جامعه انسانی و حکمرانی از همان آغاز محدود به حدود قانونی و شرعی شده و حاکم اسلامی صلاحیت خود را براساس قانون و نه خواست و اراده شخصی اعمال می‌نمود (محسنی، ۴۱۱، ص ۱۴۵). مجموعه قوانین حکمرانی اسلامی که مبتنی بر قوانین ثابت شریعت و مجموعه مقررات متغیر بوده توسط حاکم اسلامی وضع می‌شد، در سیمای فقه سیاسی و فقه حکومتی تبارز یافت.

در نظام حقوقی اسلام تأمین نظم عادلانه و حفظ مصالح پنج‌گانه شریعت (جان، مال، ناموس، عقل و دین) ضرورت اطاعت و پیروی از قانون را توضیح می‌دهد (دانش‌پژوه، ۱۳۹۵، ص ۱۳۸). به تدریج تجربه حکومت اسلامی در تحولات تاریخی مسیر حرکت از مردم‌سالاری به سوی استبداد راه پیمود. حکومت اسلامی مدینه که براساس شریعت اسلامی و قوانین و حیانی اداره می‌شد، پس از عصر خلفای راشدین، با تأسیس نظام سیاسی خودکامه و موروثی که توسط معاویه انجام یافت، از مسیر اصلی خود منحرف شد و به نظام سلطنتی

و تغلب تغییر یافت (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۵۱). تبدیل خلافت به سلطنت، برابری حاکم اسلامی و مردم را در حاشیه راند و حاکم را از جایگاه خلیفه و امانت‌دار مردم در جایگاه اشرافی و سلطنتی امتیاز خاص بخشید. استبداد سیاسی جایگزین آزادی عمل و اندیشه در جهان اسلام شد. نظارت مطلق امت به اطاعت مطلق امت مبدل شد. این وضعیت مدت‌ها در تاریخ تحولات سیاسی جهان اسلام استمرار یافت. جهان اسلام با تجربه ممتد استبداد دینی بیش از دیگر جوامع تشنه قانون و قانون‌گرایی بود. از این‌رو، پس از شکل‌گیری دولت مدرن در غرب و هم‌زمان با ورود مفاهیم مدرن مانند قانون و حق انسان، صلاحیت قانون‌گذاری بشر وارد فضای فکری و فرهنگی جهان اسلام شد و مورد توجه جدی اندیشمندان مسلمان قرار گرفت.

ب) چستی حکمرانی اسلامی

حکمرانی از مفاهیم پر پیشینه در حوزه علوم سیاسی است. حکمرانی با مفهوم دولت، حکومت و سیاست رابطه جدی و عمیق دارد. برخی حکمرانی را مترادف با حکومت به‌کار برده‌اند؛ در حالی که میان حکمرانی و حکومت تفاوت وجود دارد. در تعریف رسمی و رایج حکومت به معنای سازمان اجرایی دولت اطلاق می‌شود و از این‌رو، گفته‌اند که حکومت یکی از عناصر اساسی تشکیل‌دهنده دولت است. اما حکمرانی عمده‌تر ناظر به شیوه و روش به‌کارگیری قدرت سیاسی است. اگر حکمرانی بیانگر فرایند تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم در راستای اداره مؤثر جامعه است، حکمرانی اسلامی، شیوه حکومتی است که در آن ابعاد روابط بین حکومت و مردم، تعامل اجزای تشکیل‌دهنده حکومت و رابطه آن با سایر حکومت‌ها، در اهداف و سیاست‌ها، قوانین و خط‌مشی‌ها، برنامه‌ریزی و اجرا و نظارت و ارزیابی براساس مبانی، اصول و روش‌های اسلامی تنظیم می‌شود (رضایی و همکاران، ۱۳۹۰). هم‌چنان‌که در مورد حکمرانی تعاریف متعدد و مختلف وجود دارد، در مورد حکمرانی اسلامی نیز تعاریف مختلف بیان شده است. در این نوشتار منظور از حکمرانی اسلامی، روش و شیوه حکومتی است که براساس مبانی، اصول و اهداف اسلامی بازنمایی می‌شود.

ج) چرایی قانون در حکمرانی اسلامی

در مورد جایگاه قانون در نظام اسلامی به صورت کلی دو دیدگاه متفاوت مطرح است؛ در حالی که عده‌ای با وجود فقه اسلامی، جامعه مسلمان را از هر نوع قوانین موضوعه بی‌نیاز می‌دانند و ضرورت تدوین قانون موضوعه در جامعه اسلامی را ناقض با جامعیت شریعت اسلامی عنوان می‌کنند، عده‌ای با استناد به متحول بودن قانون موضوعه و ثابت بودن فقه و احکام الهی، در پی ناتوان نشان دادن فقه و شریعت اسلامی برای پاسخ به نیازهای حقوقی و قانونی جوامع انسانی هستند. در این میان دیدگاهی وجود دارد که افزون‌براینکه بر ضرورت تدوین قانون برای نیازهای جامعه اسلامی با استناد به منابع فقه اسلامی تأکید دارند، از ظرفیت‌های فقه اسلامی برای تأمین نیازهای حقوقی و قانونی انسان در عصر متحول کنونی سخن می‌گویند (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۳).

برخی از فقهای مسلمان با تقسیم احکام شرعی به چهار دسته احکام اولیه، ثانویه، احکام حکومتی و احکام عرفی، بر این باور هستند که از منظر فقه اسلامی برای تدوین قوانین مورد نیاز جامعه اسلامی افزون‌بر استفاده از موارد منصوص، از عناوین ثانویه نیز می‌توان استفاده کرد. هم‌چنین، حاکم اسلامی براساس اصل مصلحت می‌تواند با رعایت اصل عدم مخالفت بر شریعت اسلامی به وضع قوانین مورد نیاز جامعه اقدام نماید (محسنی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۴).

تأمین نظم و عدالت و تضمین زندگی امن و همراه با رفاه مهم‌ترین کارکرد قانون در اندیشه غربی است. تشخیص و تأسیس قانون مؤثر برای تأمین نیازهای انسان، با خرد خودبنیاد انسان صورت می‌گیرد و از این‌رو، انسان یگانه مرجع قانون‌گذار است که یا خود یا توسط نمایندگان خود به وضع قوانین مورد نیاز خود می‌پردازد. وجاهت و احترام قانون نیز ناشی از منافع و کارکرد آن برای انسان و جامعه است که بر بنیان قرارداد اجتماعی ماهیت جمعی به‌خود می‌گیرد. در این تلقی انسان به‌عنوان موجودی عاقل با درنظرداشت مصالح و مفاسد زندگی فردی و اجتماعی خود به وضع قانون می‌پردازد. اعضای جامعه طی قرارداد اجتماعی حق وضع و اجرای قوانین و برنامه‌ریزی برای اداره جامعه را به افراد متخصص و آگاه به فنون قانون‌گذاری (قوه مقننه) واگذار می‌کنند. نهاد قانون‌گذار به نمایندگی از مردم از حق

قانون‌گذاری برخوردار بوده و مردم نیز براساس همین قرارداد قانون را نافذ و خود را ملزم به اطاعت از آن می‌دانند.

در اندیشه اسلامی حاکمیت اصلی به‌گونه انحصاری از خداوند است. تنها خداوند به‌عنوان مالک و خالق هستی و انسان دارای حاکمیت نهایی تکوینی و تشریعی است. حاکمیت مطلق فقط از خداوند است و هیچ فردی حق حاکمیت بر دیگران را ندارد، مگر در پرتو حق حاکمیت الهی. خداوند حق حاکمیت خود را از طریق وحی الهی به پیامبر و جانشینان عام وی تفویض می‌کند. هم‌چنین در اندیشه اسلامی فقط خداوند به‌عنوان عالم و دانای همه امور نسبت به مصالح و مفاسد همه انسان‌ها و در همه شرایط آگاه بوده و راه‌های مؤثر رسیدن به سعادت اخروی و عزت دنیوی انسان را به‌خوبی بیان نموده است.

قانون‌گذار کامل کسی است که نسبت به نیازهای مادی و معنوی انسان آگاه و مسیر آینده زندگی انسان را پیش‌بینی نماید. قانون‌گذار باید خود منافع شخصی در وضع و اجرای قانون نداشته باشد تا قانون عادلانه و بی‌طرفانه را برای صلاح و فلاح همگان وضع نماید. قانون‌گذار واقعی باید از دانش کافی و شناخت ابعاد مختلف نیازمندی‌های انسان آگاه باشد تا قوانین تضمین‌کننده سعادت و خوشبختی بشر را وضع نماید. این اوصاف جز در خداوند حکیم وجود ندارد. پس تنها او قانون‌گذار واقعی است (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۶۸). او که خالق و آفریننده انسان و هستی است، خود هیچ‌گونه منافعی در وضع قانون نداشته و با درنظرداشت مصالح جامعه انسانی و عدالت اجتماعی قوانین مناسب و مورد نیاز جامعه را وضع می‌کند. به همین جهت برابری انسان، تأمین عدالت و احقاق حقوق انسان‌ها از مهم‌ترین اهداف قانون اسلامی است.

قانون در اندیشه سیاسی اسلام همان دستورات الهی است که در مجموعه‌ای به نام شریعت اسلامی بیان شده است. احکام شریعت برگرفته از دو منبع مورد توافق مسلمانان یعنی قرآن الهی و سنت نبوی است. «هیچ‌کسی غیر از خداوند حق قانون‌گذاری و تشریع ندارد؛ زیرا اعطای این صلاحیت موجب می‌شود که قانون‌گذار به‌جای مصالح جمعی تحت تأثیر مصلحت و هوای نفسانی قرار گیرد» (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۶۵۷). خداوند این حق را برای افراد خاص تفویض نموده است تا با ارجاع به قوانین کلی شریعت و با رعایت

اصل عدم مغایرت با نصوص شرعی به تدوین قانون پردازند. قوانین اسلامی دارای ماهیت کلی است که با استناد به آن اصول کلی می‌توان وضعیت قانونی مصادیق جزئی را استخراج کرد. به باور فقهای اسلامی احکام شریعت اسلامی ناظر به دو دسته نیازهای ثابت و متحول انسان بوده و شامل دو دسته احکام ثابت و متغیر می‌باشد. احکام ثابت ناظر به نیازهای ثابت و مبتنی بر موضوعاتی است که از خصلت ثبات برخوردار بوده و در فرایند تاریخی دچار تحول و دگرگونی نمی‌شوند و تا قیامت ماندگار و ثابت هستند؛ اما احکام و قوانین متغیر شامل قوانین ناظر به موضوعات متحول و زمان‌مند هستند که با تحولات اجتماعی و تغییر زمان و مکان دچار تحول می‌شوند (نائینی، بی‌تا، ص ۱۳۴). با توجه به تغییرات شرایط زمانی و مکانی، وجود قوانین متناسب با نیازهای جدید و متغیر انسان، لازم است تمهیدات قانونی مناسب جهت پاسخگویی به نیازهای جدید جوامع بشری در دستگاه قانون‌گذاری اسلام مورد توجه قرار گیرد.

از این‌رو، در کنار مجموعه احکام و قوانین ثابت، دسته دیگری از احکام اسلامی مطرح شده است که خصلت تحول و پویا دارند. این احکام در ذیل عنوان احکام حکومتی و احکام ثانویه در فقه اسلامی معرفی شده است. در اندیشه اسلامی دو تعریف موسع و مضیق از قانون اسلامی را می‌توان مطرح کرد: در تفسیر مضیق، قانون اسلامی عبارت است از مجموعه‌ای از قوانین و مقرراتی که از سوی خداوند و رسول و در منابع معتبر اسلامی مانند قرآن و سنت بیان شده است. اما در تعریف موسع، قانون اسلامی فراتر از مقررات و احکام منصوص شرعی شمرده شده و قانون اسلامی مجموعه‌ای از قواعد و احکامی است که یا از سوی خدا و رسول در قرآن و سنت بیان یا توسط حاکم اسلامی و فقهای اسلامی در موارد غیر منصوص با رعایت قواعد و اصول کلی شریعت و ارزش‌های اسلامی وضع شده است (السدیری، ۱۴۲۵، ص ۹۴). بنابراین، قانون اسلامی مترادف با دستگاه فقه اسلامی ماهیت پیشینی دارد و فقهای مسلمان به‌عنوان متخصص فقه اسلامی وظیفه کشف و استنباط احکام الهی را دارند و نه جعل یا وضع احکام شرعی.

(د) چیستی قانون‌گذاری در حکمرانی اسلامی

مفهوم قانون‌گذاری در حکمرانی اسلامی چیست؟ اصل قانون‌گذاری در اسلام (اشتراع) از مقومات حکومت و از ضروریات اجتماع بشری است که بدون آن امر حکومت قوام نمی‌یابد

(رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۴)؛ اما بین مفهوم قانون‌گذاری اسلامی و قانون‌گذاری سکولار تفاوت اساسی وجود دارد. منظور از قانون‌گذاری در مفهوم سکولاریستی آن، تدوین و تصویب قوانین توسط انسان است که بر مبنای رأی اکثریت و جاهت و اعتبار می‌یابد؛ اما قانون‌گذاری در نظام سیاسی اسلام درواقع، به معنای تدوین قانون است. احکام و دستورالعمل‌هایی که از سوی خداوند برای اداره عرصه‌های مختلف حیات انسان ارسال شده، توسط فقهای مسلمان که اهل فن و خبره در فقه اسلامی هستند، به صورت قانون عصری جهت تأمین نیازهای زمانه تدوین می‌شوند. منظور از تدوین قانون این است که افراد واجد شرایط با استفاده از اصول و قواعد کلی موجود در شریعت اسلامی، به استخراج فروع و پاسخ‌های مناسب از اصول کلی شریعت اقدام می‌کنند.

در حالت نخست، انسان با تکیه بر تجزیه و تحلیل عقلی و با استناد به خرد خودبنیاد بشری به وضع قانون می‌پردازد؛ اما در حالت دوم، انسان با استفاده از قاعده تفریع فروع بر اصول می‌کوشد تا در سایه اصول و قواعد کلی، دیدگاه شریعت را در موضوعات مورد نظر به‌ویژه مسایل جدید استخراج و تدوین نماید. ماهیت قانون و فرایند تقنین یکی از تمایزات نظام سیاسی اسلام از دیگر انواع نظام‌های سیاسی است. در نظام دموکراسی، قانون‌گذار خود را فقط به قانون اساسی و خواست رأی‌دهندگان ملزم می‌داند؛ حتی اگر خواست آنان مخالف احکام عقل و شرع باشد. اما آنچه قوه مقننه را در حکومت اسلامی از سایر حکومت‌های متداول مشخص و ممتاز می‌کند، متکی بودن آن به ضوابط و احکام اسلامی است (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۱۹).

در حکومت اسلامی ضوابط و قانون، احکام خداوند است و هیچ‌کس نمی‌تواند از سوی خود حکمی را تشریع یا قانونی در برابر قانون خداوند وضع کند. در این تلقی، قانون‌گذاری در اندیشه اسلامی مترادف با استنباط و استخراج احکام فرعی و امور جزئی از اصول و قواعد کلی است. کاری که بیشتر فقهای اسلام‌شناس با رعایت اصول و قواعد و با استفاده از روش اجتهادی انجام می‌دهند. مفهوم اشتراع در بیان رشیدرضا ناظر به همین معنا از قانون‌گذاری است. به باور ایشان منظور از اشتراع، استنباط و اجتهاد است که در عرف زمانه به معنای تشریع و قانون‌گذاری به کار می‌رود (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۱). این قوانین برای تأمین

عدالت، امنیت، مصلحت و دفع تهدیدات و مفاسد وضع می‌شود و همانند قوانین موضوعه زمانه ما، در حال تحول و تغییر است.

در این حالت سؤال این است که چگونه میان احکام ثابت شرعی و نیاز متحول انسانی می‌توان جمع کرد؟ چگونه در صورتی که امور مستحدثه و جدید در شریعت اسلامی بیان نشده، فقهای مسلمان می‌توانند از طریق اجتهاد حکم شرعی امور جدید را استخراج و استنباط نمایند؟ رشیدرضا پس از تقسیم احکام شریعت به دو بخش عمده عبادات و معاملات معتقد است که در بخش معاملات، که شامل امور سیاسی و حکمرانی است و جایی برای تعبد وجود ندارد، بشر قانون‌گذاری دارد و می‌تواند با استفاده از اجتهاد شرعی به وضع قوانین مورد نیاز جامعه اسلامی بپردازد. وی برای جواز تشریع و قانون‌گذاری در اسلام به آیات شوری، اطاعت از اولوالامر و احادیث استدلال می‌کند (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۳). بر علاوه، وی برای جواز اشتراع به قاعده ضرورت نیز استدلال می‌کند. حتی اگر نص قرآن در مورد شورا، اطاعت از اولوالامر، دستور امت بر ارجاع این امور به خدا و رسول، تفویض امر استنباط احکام، دستور نبی برای معاذ مبنی بر اجتهاد در موارد نبود نص شرعی اگر هیچ‌کدام از این دلایل بر جواز اشتراع وجود نداشت، قاعده ضرورت به‌عنوان یک اصل شرعی جهت اثبات جواز اشتراع کافی بود (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۵). قوانینی که حاکم اسلامی وضع می‌کند، الزام‌آور است؛ زیرا حاکم شرع به اذن الهی حق دارد قوانین محدود و موقتی را وضع نماید که در کتاب و سنت به‌گونه مشخص بیان نشده است. چنین قوانینی را قوانین سلطانی یا حکومتی می‌نامند و این دسته از قوانین به حکم آیات قرآنی ماهیت الزامی دارد (سبحانی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۴).

برخی نویسندگان قانون‌گذاری در نظام اسلامی را به تدوین قانون تعریف می‌کنند. تقنین و تدوین قانون دو مفهوم متفاوت‌اند. این تفاوت به‌صورت منطقی در مورد جایگاه و رابطه قانون با شریعت اسلامی و نقش قانون‌گذاری انسان ارتباط می‌گیرد. در نظام سیاسی اسلام، حاکم اسلامی، اولوالامر و فقهای مسلمان در چارچوب رعایت اصول و قواعد اسلامی و با در نظر داشت مصالح امت اسلامی در همه موارد مطابق مصلحت عمومی حق قانون‌گذاری دارد. تدوین قانون کار متخصصان و عالمان دینی است؛ زیرا استنباط شرعی در عرصه‌های مختلف کار هر کسی نیست (محسنی، ۱۴۱۴، ص ۵۷). بنابراین، قانون‌گذاری همان تدوین

پاسخ نیازمندی‌های اجتماعی انسان است که از طریق استنباط احکام فرعی با استناد به مصادر و منابع کلی شریعت اسلامی توسط حاکم اسلامی یا فقهای مسلمان انجام می‌شود.

در این تلقی حاکم اسلامی می‌تواند در موارد ضرورت و با در نظر داشت مصالح امت اسلام در چارچوب اصول و قواعد و کلی شریعت و با رعایت اصل عدم مغایرت با احکام و ارزش‌های اسلامی به تدوین قانون پردازد؛ زیرا «نبود قانون مشخص و صریح واضح در ابعاد مختلف و اعتماد نمودن بر کتب فقهی قدیم هرج و مرج و سردرگمی به وجود می‌آورد که منجر به تضعیف حکومت اسلامی و عسر و حرج مردم می‌شود، بنابراین ما باید به جای قوه مقننه و تقنین قوانین قوه مدونه داشته باشیم» (محسنی، ۱۴۱۴، ص ۵۷). وی ضمن تمایز میان دو مفهوم تقنین و تدوین، بر ضرورت تدوین قانون در ابعاد مختلف جامعه اسلامی با استناد به اصول و قواعد فقهی و شریعت اسلامی تأکید می‌کند.

به باور ایشان «مسلمانان نیازی به تقنین ندارند، خداوند متعال از فضل و کرم خود برای آنان قانون زندگانی را در ابعاد مختلف آن فرستاده است ... ولی استخراج احکام تفصیلی برای هر وزارتخانه و هر واحد مستقل مطابق نیازهای روزمره مردم از قوانین کلی آسمانی بدون استادان فن و اهل خبره که همان دانشمندان فقه و حقوق است، میسر نیست» (محسنی، ۱۴۱۴، ص ۵۸). در تلقی ایشان قانون‌گذاری در نظام سیاسی اسلام با قانون‌گذاری در نظام‌های غیردینی دارای تفاوت اساسی است. قانون‌گذاری در نظام‌های سیاسی غیراسلامی براساس دموکراسی و رأی اکثریت صورت می‌گیرد؛ اما در نظام اسلامی قانون‌گذاری توسط نخبگان فکری و خبرگان جامعه تدوین می‌شود. فقها و عالمان خبره و آگاه با استناد به منابع اسلامی به استخراج احکام مورد نیاز جامعه پرداخته و قانون را تدوین می‌کنند؛ از این رو به جای قوه مقننه قوه مدونه را مطرح می‌کنند. به باور ایشان قوه مدونه در واقع، با توجه به نیازهای جامعه در ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان با استناد به منابع اسلامی به تدوین قوانین اسلامی می‌پردازد.

هـ) حیطه قانون‌گذاری در اندیشه اسلامی

اگر دولت اسلامی حق قانون‌گذاری دارد، این قانون‌گذاری محدود به کدام حدود است؟ حیطه قانون‌گذاری بشر تا کجاست؟ این پرسش‌ها را با توجه به تقسیم احکام شریعت به

احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی می‌توان پاسخ گفت. در این بحث اصل محدود بودن صلاحیت قانون‌گذاری بشر مورد توافق است؛ زیرا این حق براساس تفویض الهی برای بشر ایجاد شده و این تفویض به حدود و مشروط به شروط محدود است. تفویض اشتراع مطلق نیست؛ بلکه محدود به حدود است (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۸)؛ اما در مورد حدود این تفویض که محدوده و حیطه قانون‌گذاری بشر را مشخص می‌کند، تفاوت نظر وجود دارد. موافقت یا عدم مغایرت با نصوص شرعی، جلب منفعت و دفع مفسده، مصلحت عامه، عناوین ثانویه مانند ضرورت و اضطرار از مهم‌ترین شروط قانون‌گذاری در اندیشه اسلامی است.

در حالی که برخی اندیشمندان مسلمان حیطه قانون‌گذاری انسان را به حوزه خاص که همان قلمرو مباحات شرعی است، محدود می‌کنند، این دیدگاه معتقد است که احکام شریعت در دو حوزه وجوب و حرمت احکام ثابت و ماندگار و غیرقابل تغییر است. این احکام ماهیت جاودانی دارد و تا روز قیامت هم‌چنان ماندگار است؛ اما قانون‌گذاری در حوزه فراغ قانونی یا حوزه عفو عمومی (قرضاوی، ۱۴۳۲، ص ۷۷) که بیانگر مواردی است که شریعت در این موارد ساکت است، در صلاحیت و اختیارات حکومت اسلامی قرار دارد و با توجه به مصالح امت اسلامی و رعایت اصول و احکام ثابت صورت می‌گیرد.

به باور شهید صدر حاکم اسلامی می‌تواند با توجه به اصول و مقاصد شریعت و با رعایت احکام و ارزش‌های ثابت اسلامی مطابق مصالح امت به وضع قوانین مناسب و مورد نیاز بپردازد. امت اسلامی نیز در این عرصه برای وضع قوانین مورد نیاز آزادی عمل دارند (صدر، ۱۴۲۶، ص ۱۹). مفهوم کلیدی منطقه‌الفراغ، یا به تعبیر دیگر حوزه عفو عمومی، مجال وسیعی را برای وضع قوانین مناسب و مورد نیاز حکومت اسلامی ایجاد می‌کند و از این‌رو، مورد تأکید برخی از فقهای شیعه و سنی قرار گرفته است. شاطبی در (الموافقات، ۱۴۱۷) و قرضاوی در السیاسة الشرعیة (۱۴۳۲، ص ۷۷) به این حوزه به‌عنوان قلمرو مجاز برای قانون‌گذاری دولت اسلامی اشاره می‌کنند. آیت‌الله محسنی نیز بر این باورند که «تقنین در مرحله مباحات دینی مطابق مصالح ملی که با سایر احکام دینی مخالفت نکند اشکالی ندارد» (۱۳۹۱، ص ۴۸).

احکام حکومتی قلمرو دیگری از حق قانون‌گذاری در حکومت اسلامی است. حاکم اسلامی در حدود معین می‌تواند به وضع قوانین مورد نیاز اقدام نماید. به باور رشیدرضا، تفویض اشتراع و قانون‌گذاری به حاکم اسلامی مطلق نیست؛ بلکه مقید به حدود و شرایط است. رعایت مصلحت امت در عرصه امور دینی و دنیوی، رعایت قواعد و قوانین ثابت شریعت اسلامی، رعایت قواعد استنباط و تخصص در امور دینی و فقه اسلامی از مهم‌ترین حدود قانون‌گذاری اسلامی است (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۸). دایره احکام حکومتی نیز به عناوین ثانویه یا حوزه فراغ قانونی محدود نبوده، بلکه شامل تمامی موارد می‌باشد. احکام حکومتی یا قوانینی که توسط حاکم اسلامی در موارد نبود نص قانونی ثابت، موارد تعارض یا تراحم احکام، یا تقدیم مصلحت اهم مطابق با قواعد و اصول اسلامی وضع می‌شود، نوع دیگری از قوانین اسلامی است. موقت بودن و محدود بودن اعتبار این نوع قانون به شرایط و مقتضیات زمانه از ویژگی‌های مهم این قانون است (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۱۷۷).

این حق در موارد نبود نص و حوزه اباحه شرعی به خلفای پیامبر به‌صورت خاص و حاکم اسلامی به‌گونه عام تفویض شده است. به باور برخی از فقهای مسلمان «تفویض سیاسی و تدبیر امت در شئون و عرصه‌های مختلف زندگی متحول جوامع بشری از طریق وضع قوانین و احکام موقت حکومتی و سلطانی، برای خلفای پیامبر، بلکه برای مطلق حاکم اسلامی امر پذیرفته شده و غیر قابل تردید است» (محسنی، ۱۴۳۴، ج ۱، ص ۴۷۶). حاکم اسلامی برای حفظ مصالح پنج‌گانه شریعت و با استفاده از عناوین ثانویه می‌تواند به‌صورت موقت برخی از قوانین ایجابی یا سلبی شرعی را تعطیل نماید. این حکم حکومتی خود مشروط به شرایط خاص است؛ از یک‌سو باید مصلحت اهم مانند حفظ نظام اسلامی، حفظ جان و مال امت اسلامی یا حفظ نسل و عقل جامعه اسلامی مطرح می‌باشد و از سوی دیگر، وضع و اجرای این قانون موقتی و دایرمدار مصلحت اهم است. این امر از نظر فقهی مشمول قاعده تراحم یا اولویت است که هم مبنای شرعی دارد و هم پشتوانه عقلی.

برای نمونه، هم‌چنان‌که در حالت تراحم میان دو واجب، واجب مهم‌تر مقدم و توجیه‌کننده ترک واجب مهم است، در دوران امر بین وجوب و حرمت نیز براساس قاعده تراحم جانبی که دارای مصلحت قوی یا ضرر کمتر است، بر طرف دیگر تقدم دارد. اگر حفظ کلیت نظام اسلامی یا مصالح پنج‌گانه شریعت (حفظ جان، حفظ مال، حفظ دین، حفظ عرض و حفظ

نسل) منوط و مشروط به ترک واجبی مانند حج و دیگر احکام شرعی شود، مصلحت اهم مقدم است. درواقع، نظام حقوقی اسلام مبتنی بر اراده تشریعی خداوند است و جز ذات باری تعالی هیچ کس حق قانون گذاری ندارد. ملاک مشروعیت در قانون اسلامی نیز به خداوند بازمی گردد؛ از این رو قوانین موضوعه در صورت مغایرت با شریعت اسلامی فاقد مشروعیت و توجیه قانونی است (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۳۱۱).

برخی از فقهای مسلمان حق قانون گذاری حاکم اسلامی را ذیل سه حالت توضیح می دهند. در این تلقی حوزه فقدان نص شرعی یا حوزه عفو عمومی، استخراج جزئیات قوانین کلی وجود محتملات عدیده و انتخاب یکی از گزینه ها به تشخیص حکومت اسلامی از موارد قانون گذاری حاکم اسلامی است. «رأی امام در سه مورد دارای اعتبار و نفوذ شرعی است؛ حوزه ما لا نص فیه که از آن به منطقه فراغ یا به تعبیر من منطقه العفو تعبیر می شود. مواردی که از کتاب و سنت صحیح دلیلی شرعی وجود نداشته باشد» (قرضاوی، ۱۴۳۲، ص ۷۰). به گفته ایشان مراد از حوزه عفو مواردی است که یا اصلاً نص شرعی وجود ندارد یا نص کلی وجود دارد و جزئیات آن به اجتهاد واگذار شده است؛ مانند نص شورا که به صورت کلی بیان شده اما در مورد اینکه با چه کسانی مشورت شود، مشاورین چگونه انتخاب شوند و در صورت اختلاف آرا چه باید کرد، به صورت جزئی و تفصیلی بیان نشده و جزئیات آن به اجتهاد فقیهان و رأی حاکم اسلامی واگذار شده است. «مورد دوم اعتبار رأی امام در جایی است که وجوه متعدد احتمال وجود دارد. موارد تعخیر بین الامرین از این موارد است» (قرضاوی، ۱۴۳۲، ص ۷۳).

بنابراین، قانون گذاری در حکومت اسلامی محدود به موارد فقدان نص نبوده، بلکه فراتر از آن مواردی را که شارع به بیان کلیات اکتفا نموده یا گزینه های متعددی را برای انتخاب مطرح نموده نیز جاری و ساری است. مورد سوم مصالح مرسله است. مصالح مرسله در فقه اهل سنت آن مصالحی است که در نصوص شرعی چیزی در مورد آن بیان نشده است (زرقاء، ۱۴۲۵، ص ۱۰۰).

به باور شهید صدر حکومت اسلامی در موارد فراغ قانونی می تواند مطابق مصالح جامعه به وضع و اجرای قانون اقدام نماید. «احکام ثابت شریعت که از نظر فقهی کاملاً مسلم هستند تا آنجا که به زندگی اجتماعی ارتباط پیدا می کند، بخش ثابت حقوق اساسی را تشکیل

می‌دهند. هر جا که در شریعت حکم الزام‌آور و قاطعی مبنی بر حرمت یا وجوب نداشت، قوه مقننه که ازسوی مردم انتخاب می‌شود، می‌تواند هر قانونی را که مصلحت می‌داند وضع کند، به شرط آنکه مغایر با ارزش‌های اساسی نباشد، قلمرو این‌گونه قوانین را منطقه فراغ می‌نامند و شامل همه مواردی است که شریعت به انسان‌ها قدرت انتخاب داده است (صدر، ۱۴۱۰، ص ۶۳-۶۲).

هم‌چنان که ملاحظه می‌شود در بیان شهید صدر منطقه‌الفراغ اعم از حوزه اباحه شرعی یا موارد فقدان نص شرعی است. به باور ایشان منطقه‌الفراغ منطقه‌ای است که قوانین آن از الزام خالی است. این منطقه شامل افعالی می‌باشد که حکم شرعی اولیه آن‌ها استحباب، کراهت یا اباحه است. در این‌گونه مواقع فقیه یا حاکم اسلامی می‌تواند براساس مصالح و اهداف اسلام به وجوب یا حرمت یا اباحه بالمعنی‌الاعم حکم کند (صدر، ۱۳۷۵، ص ۶۸۹). بنابراین، برخلاف برخی برداشت‌ها، منطقه‌الفراغ نقص نیست و با جامعیت شریعت اسلام تناقض ندارد؛ زیرا این مفهوم بدین معنا نیست که اسلام در برخی از موضوعات حکمی پیش‌بینی نکرده، بلکه منطقه‌الفراغ به معنای قلمروی است که دارای احکام و قوانین غیرالزامی (استحباب، کراهت، اباحه) می‌باشد، نه اینکه فاقد هر نوع حکم باشد. «منطقه‌الفراغ نشانه پویایی و توان اندیشه اسلامی در پاسخگویی به مشکلات عصرها و نسل‌هاست و روشی ارایه می‌دهد که بر پایه آن اسلام می‌تواند ضمن تأیید نیازهای ثابت انسان، همه نیازهای متغیر وی را برآورده کند (صدر، ۱۳۷۵، ص ۷۲۶). بنابراین، منطقه فراغ قانونی شامل تمامی مسایل جدید و شرایط تازه‌ای است که در نتیجه تحولات علمی و رشد اجتماعی بشر ایجاد شده و درباره آن نص شرعی به‌گونه‌ای مستقیم وجود ندارد (شمس‌الدین، ۱۴۱۹، ص ۱۱۰).

محسنی قلمرو قانون‌گذاری در حکومت اسلامی را فراتر از حوزه فراغ قانونی و موارد فقدان نص شرعی بیان می‌کند. به باور ایشان «جامعیت شریعت بدین معناست که احکام، اصول و قواعد کلی در شریعت اسلامی بیان شده، اما در برخی از موضوعات جزئی و مسایل جدید به‌گونه صریح و روشن بیان نشده است. این‌گونه موارد که مصادیق زیاد دارد دو حالت دارد: یا موضع شریعت کلاً سکوت است و حکمی وجود ندارد و به اجتهاد امام جامعه واگذار شده یا اینکه حکم وجود دارد و تشخیص موضوع به عهده عرف و مردم واگذار شده که باید با مشورت مشخص شود (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۵۰).

همان گونه که از بیان یادشده به دست می آید از نظر ایشان قانون گذاری در اندیشه اسلامی ناظر به سه حوزه است: حوزه مباحات یا همان حوزه فقدان نص شرع، که حکم مسأله در شریعت بیان نشده و عالم دینی با استفاده از روش اجتهادی در پی استخراج دیدگاه شریعت در مورد می باشد. حوزه موضوعات که دومین حوزه کلان قانون گذاری است و قانون گذار می کوشد تا مصادیق احکام شرعی را با کمک عرف و مردم بیان نماید و حوزه فروع است که با استناد به اصول و قواعد کلی تقنین انجام می شود. به باور ایشان «قسمت عمده قوانین را خداوند تشریع فرموده و هیچ کسی توانایی نسخ و یا تعدیل آن ها را ندارد و مردم باید بدون چون و چرا تسلیم و عامل به آن ها باشند و اسلام در این مود تأکید فراوانی دارد. اما در جزئیات زندگانی، مردم یا نمایندگان آنان می توانند قوانینی را که مخالف دستورات اسلامی نباشد وضع کنند» (محسنی، ۱۴۱۲، ص ۷۹).

به باور برخی از فقهای مسلمان قانون گذاری در نظام اسلامی، محدود به حدود سه گانه است (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۸۹): نخست اینکه، قانون گذاری در حوزه مباحات شرعی باشد؛ دوم اینکه مطابق با مصالح عمومی جامعه باشد و سوم اینکه، مخالف با احکام شریعت نباشد. در این میان رعایت شرط آخر مهم ترین شرط در قانون گذاری در نظام سیاسی اسلام است و در صورت مخالفت با شریعت اسلامی قانون گذاری جواز ندارد. با توجه به شرایط مزبور مکانیسم قانون گذاری در حکومت اسلامی همان مکانیسم اجتهاد فقیهان است و فقط عالمان دینی متخصص از چنین صلاحیتی برخوردار می باشند. این کار فقط توسط فقهای آشنا به امور حکومت داری یا شورای اهل حل و عقد (عالمان دینی) ساخته نخواهد بود.

ظرفیت شریعت اسلامی برای پاسخگویی به نیازهای زمان و مسایل مستحدثه، از دیدگاه محسنی ذیل سه عنوان کلی بیان می شود: عنصر اجتهاد و نظریه پردازی جهت کشف پاسخ پرسش های جدید که با رعایت اصول و قواعد اجتهاد و از طریق تفریع فروع بر اصول انجام می گیرد، موضوع شناسی و تطبیق احکام شرعی بر موضوعات که با ارجاع به عرف صورت می گیرد، استفاده از عناوین ثانویه از دیگر مواردی است که انعطاف شریعت اسلامی و همراهی با مقتضیات زمانه را توضیح می دهد (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۵۲).

با توجه به فتاوی فقهای مختلف در شریعت اسلامی، در فرایند تقنین این تنوع آراء ظرفیت مناسبی را در اختیار قانون گذار قرار می دهد. از نظر شرعی هیچ گونه الزامی بر پیروی از فتوا و

نظریه خاص فقه‌های مسلمان در امر قانون‌گذاری و مدیریت جامعه اسلامی وجود ندارد؛ بلکه انحصار مذهبی و تأکید بر نظریه مذهب فقهی خاص در مغایرت با اصل تفقه در دین و اصل خطاپذیری در اجتهاد اسلامی است. به همین دلیل گفته‌اند با توجه به پیچیدگی‌های قانون‌گذاری در زمانه حاضر لازم است، در کنار فقیه متخصص به علوم شرعی افراد متخصص و صاحب‌نظر در امور حقوقی نیز در وضع قوانین حضور و مشارکت داشته باشد. از نظر فقهی نیز برای احراز اصل عدم مغایرت با ارزش‌ها و احکام اسلامی، استفاده از نظریات اجتهادی و فقهی مذاهب اسلامی مهم و راهگشاست. از این‌رو، در بیان آیت‌الله محسنی و به نقل از شیخ محمد شلتوت «حکومت‌های دینی می‌توانند از فقه مذاهب اسلامی هر حکمی را که مناسب یا مناسب‌تر به حال عصرشان باشد اختیار کنند» (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۵۸).

همان‌گونه‌که شرط عدم مغایرت قانون با ارزش‌ها و احکام اسلامی، قانون‌گذاری را در نظام اسلامی محدود به مکانیسم اجتهاد نموده و قانون‌گذاری را به فقه‌های مسلمان یا شورای اهل حل و عقد محدود می‌کند، نفوذ و اعتبار قانون نیز باید متکی به منبع مشروع و برخوردار از اعتبار شرعی باشد. به همین دلیل گفته شده است که «اجتهاد مهم‌ترین مصدر و مکانیسم برای قانون‌گذاری است و این امر در عرصه حکومت‌داری توسط اولوالامر و حاکم اسلامی انجام می‌شود و به حکم دستور شرعی اوامر و دستورات اولوالامر در صورتی‌که مخالف شریعت نباشد، لازم‌الاتباع و نافذ است» (السدیری، ۱۴۲۵، ص ۹۴). مشورت با امت نیز یکی از حدود قانون‌گذاری جهت اداره جامعه است. همان‌گونه‌که در بیان رشیدرضا احکام سلطانیه باید در مشورت با امت وضع و اجرا شود و عدم مشورت باعث عدم انفاذ قانون می‌شود (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۱۰۹).

در دیدگاه اندیشمندان دیگر نیز «رضایت و اطاعت مردم نسبت به دولت اسلامی از شرایط تنفیذ قانون و اجرای احکام شریعت اسلامی است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا براساس آیه کریمه «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» بهتر است قوه مدونه احکام وضعی را پس از تدوین در معرض رأی‌گیری عامه مردم قرار دهد و انتظار آنان در تصویب نهایی احکام وضعی با توجه به احکام شرعی باید مورد اعتبار قرار گیرد» (محسنی، ۱۴۱۲، ص ۶۰).

نتیجه‌گیری

قانون از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است و جامعه اسلامی نیز برای دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت (تأمین نیازهای مادی جامعه)، میان‌مدت (ایجاد جامعه عادلانه و مطلوب) و بلندمدت (کمال و سعادت) نیازمند قانون است. شریعت اسلامی شامل مجموعه‌ای از احکام و قوانین کلی ناظر به نیازهای مادی و معنوی انسان بوده و از جامعیت لازم برخوردار می‌باشد. قانون‌گذاری در دولت اسلامی دارای تفاوت‌های اساسی با قانون‌گذاری در نظام سکولار است. در نظام‌های سکولار و غیردینی قانون ناظر به نیازهای مادی جامعه بوده و تحت تأثیر دیدگاه اکثریت تدوین و تصویب می‌شود. اما در نظام سیاسی اسلام قانون ناظر به نیازهای مادی و معنوی انسان بوده، اصول و کلیات آن از جانب خداوند با توجه به نیازهای مادی و معنوی بشر توسط وحی نازل شده و از ثبات و جاودانی برخوردار می‌باشد.

اما در موضوعات جزئی و مسایل نوظهور، فقهای اسلام‌شناس و آشنا با منابع، مصادر و روش استنباط شرعی به قانون‌گذاری می‌پردازند. این قوانین دارای ماهیت متحول بوده و با دگرگونی شرایط و مقتضیات زمانی متحول می‌شوند. فقهای اسلام‌شناس، حاکم اسلامی و شورای اهل حل و عقد که متشکل از عالمان دینی و صاحب‌نظران مسایل فقهی هستند، در چارچوب اصول و قواعد شرعی و با رعایت اصل عدم مخالفت با شریعت اسلامی می‌توانند به وضع قوانین مورد نیاز جامعه بپردازد. در این نوشتار ضمن مروری بر دیدگاه‌های مختلف در مورد حیطه قانون‌گذاری در اندیشه اسلامی، قلمرو قانون‌گذاری بشر در عرصه‌های فقدان نص و فراغ قانونی، احکام حکومتی، امور عرفی و تطبیق قواعد کلی شریعت بر مسایل جزئی بررسی شده است. استناد به اصل ضرورت و استفاده از عناوین ثانویه از دیگر عرصه‌های قانون‌گذاری در نظام اسلامی است.

منابع

- ۱) جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، چ ششم.
- ۲) جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۷)، فلسفه حقوق بشر، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ نهم.
- ۳) خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۹)، صحیفه نور، ج ۱۵، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۴) دانش‌پژوه، مصطفی (۱۳۹۵)، فلسفه حقوق، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۵) زرقاء، مصطفی (۱۴۲۵)، المدخل الفقهي العام، بیروت، دارالشامیه.
- ۶) رشیدرضا، محمد (بی‌تا)، الامامه و خلافة العظمی، القاهرة، الزهراء للاعلام العربی.
- ۷) رضایی، حسن و دیگران (۱۳۹۰)، از حکمرانی اسلامی تا دولت معیار، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- ۸) زحیلی، وهبه (۱۴۰۹)، الفقه الاسلامي وأدلته، دمشق، دارالفکر.
- ۹) سبجانی تبریزی، جعفر (بی‌تا)، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- ۱۰) السدیری، توفیق ابن‌العزیز (۱۴۲۵)، لکتاب: الإسلام والدستور، الناشر: وكالة المطبوعات والبحث العلمي وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والإرشاد، الطبعة: الأولى.
- ۱۱) شاطبی، ابراهیم بن موسی بن محمد اللخمی الغرناطی (۱۴۱۱) الموافقات، دار ابن عفان، بی‌جا.
- ۱۲) شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۴۱۴)، فی الاجتماع السياسي الاسلامی، قم، دارالثقافة للطباعة والنشر.
- ۱۳) شمس‌الدین، محمد مهدی (۱۴۱۹)، الاجتهاد والتجديد فی الفقه الاسلامی، بیروت، المؤسسة الدولية للدراسات و النشر.
- ۱۴) صدر، سید محمد باقر (۱۳۷۵)، اقتصادنا، بی‌جا، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۱۵) صدر، سید محمد باقر (۱۴۲۶)، الاسلام يقود الحياه، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر.
- ۱۶) قرضاوی، شیخ یوسف (۱۴۳۲)، السياسه الشرعيه فی ضوء النصوص الشرعيه و مقاصدها، مکتبه وهبه، القاهرة، البطعه الرابعه.
- ۱۷) محسنی، محمد آصف (۱۴۱۱)، جهاد اسلامي در عصر حاضر، ۲ جلد، کمیته فرهنگی حرکت اسلامی افغانستان - پاکستان - لاهور - پاکستان.
- ۱۸) محسنی، محمد آصف (۱۳۸۷)، مباحث علمی دینی، ۲ جلد، حوزه علمیه خاتم‌النبيين (ص)، کابل، افغانستان.
- ۱۹) محسنی، محمد آصف (۱۴۱۲)، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان، ۱ جلد، حرکت اسلامی افغانستان، شعبه فرهنگی، بی‌جا، چاپ دوم.
- ۲۰) محسنی، محمد آصف (۱۳۹۱)، توضیح المسایل سیاسی، شورای علمای شیعه افغانستان، کمسیون فرهنگی، کابل، افغانستان.
- ۲۱) مصباح‌یزدی، محمد تقی (۱۳۹۴)، پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ نهم.

- ۲۲) مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶)، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ ششم.
- ۲۳) مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، حقوق و سیاست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم.
- ۲۴) مکارم‌شیرازی، ناصر (۱۳۸۶)، پیام قرآن، ج ۱۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۵) منتظری، حسین‌علی (۱۳۶۷)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، قم، انتشارات کیهان.
- ۲۶) میرباقری، سیدمحمد مهدی (۱۳۹۸)، درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی، تمدن نوین اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- ۲۷) نائینی، محمدحسین (۱۳۷۸)، تنبیه الامه و تنزیه المله، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم.

شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا مطالعه موردی دو دکترین دوران جنگ سرد

محمد قاسم عرفانی^۱

چکیده

فهم فرایندهای سیاست‌گذاری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به عنوان ابر قدرت، بسیار مهم است. اندیشکده‌ها یکی از بازیگران مهم پشت صحنه در این عرصه هستند که به صورت روز افزونی توجه محققان و کارشناسان سیاست خارجی آمریکا را به خود جلب کرده‌اند. شورای روابط خارجی آمریکا یک اندیشکده کهن، پر نفوذ و تأثیرگذار در بیش از یک قرن گذشته است. سؤال مقاله این است که اندیشکده شورای روابط خارجی چه جایگاهی در شکل‌گیری دکترین‌های سیاست خارجی آمریکا دارد؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش دو راهبرد مهم آمریکا در دوران جنگ سرد در تعامل با دو قدرت بزرگ شوروی و چین با اطلاعاتی که به شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که شورای روابط خارجی با تشکیل گروه‌های مطالعاتی و انتشار مجله فارن افرز در تولید ایده‌های تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری، بسیج افکار عمومی، آموزش مقامات آینده دولتی، جذب نیروهای بازنشسته، برگزاری نشست‌های هم‌اندیشی و میانجی‌گری بین طیف‌های مختلف سیاسی و مقامات و مردم، نقش برجسته در شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا به خصوص در دوره جنگ سرد بازی کرده است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، شورای روابط خارجی، آمریکا، چین، شوروی، مهار، عادی‌سازی.

^۱. دانشجوی دکتری و پژوهشگر روابط بین‌الملل؛ qasimerfani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: عرفانی، محمد قاسم (۱۴۰۴) شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا مطالعه موردی دو دکترین دوران جنگ سرد، فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۶) صص ۴۷-۶۳

بیش از یک قرن است که اندیشکده‌ها در آمریکا نقش مهمی در آموزش و آگاهی‌دهی به سیاست‌گذاران کاخ سفید و جامعه امنیتی آمریکا بازی می‌کنند، تا دستگاه‌های اجرایی بتوانند به شکل بهتر از منافع این کشور در سراسر جهان دفاع و آن را تقویت کنند (Abelson, 2024:1) از میان بیشتر از دو هزار و دوصد اندیشکده فعال در آمریکا (McGann, 2021:44) ۲۸ اندیشکده در میان ۱۵۶ اندیشکده معتبر در حوزه سیاست خارجی و امور بین‌الملل قرار دارند. شورای روابط خارجی آمریکا یکی از قدیم‌ترین و تأثیرگذارترین اندیشکده‌ها در حوزه سیاست خارجی است که در جمع ۱۵۶ اندیشکده معتبر جهانی در حوزه سیاست خارجی، جایگاه چهاردهم (McGann, 2021:167) و در میان ۱۱۰ اندیشکده معتبر در سطح آمریکا رتبه یازدهم را دارد (McGann, 2021:90). در چند دهه اخیر توجه محققان و متخصصان سیاست‌گذاری آمریکا به‌طور روز افزونی به ماهیت و چگونگی کارکرد اندیشکده‌ها معطوف شده است. اهمیت اندیشکده‌ها به حدی است که برخی پژوهشگران از اندیشکده‌ها به‌عنوان قوه پنجم یاد می‌کنند (McGann, 2016). بر این اساس تمرکز بر نحوه فعالیت و تأثیرگذاری اندیشکده‌ها می‌تواند زمینه‌ساز فهم عمیق‌تر از پیچیدگی‌ها و دینامیسم سیاست‌گذاری در آمریکا باشد. بدون درک جایگاه و نقش اندیشکده‌ها نمی‌توان اطمینان به فهم دقیق و عمیق از فرایندهای سیاست‌گذاری در این کشور به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی داشت. تحلیل‌ها از فرایند سیاست‌گذاری در حوزه زبان فارسی و کشورهای منطقه بیشتر متمرکز بر نقش احزاب، کنگره، گروه‌های ذی‌نفع و شخصیت‌ها است. تداوم چنین رویکردی تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران را از درک پیچیدگی‌های سیاست‌گذاری و چگونگی اتخاذ تصمیم‌های پژوهش‌محور دور می‌کند. با توجه به اهمیت این موضوع و در راستای گشودن بابی به رویکرد جدید در فهم فرایندهای سیاست‌گذاری سیاست خارجی آمریکا، در این مقاله به جایگاه اندیشکده شورای روابط خارجی در سیاست خارجی آمریکا تمرکز شده است. پرسش اصلی مقاله این است که اندیشکده شورای روابط خارجی چه جایگاهی در شکل‌گیری راهبردهای سیاست خارجی آمریکا دارد؟ برای پاسخ‌گویی به پرسش فوق دو راهبرد مهم سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد در تعامل با دو قدرت بزرگ یعنی شوروی و چین به شیوه تحلیلی - توصیفی مورد بررسی قرار گرفته و جایگاه اندیشکده

شورای روابط خارجی در این راهبردها ارزیابی شده است. اطلاعات و داده‌های تحقیق به روش کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع معتبر و جدید که در قالب کتاب، مقاله و یا گزارش منتشر شده‌اند، جمع‌آوری گردیده است.

الف) کارکردهای پنج‌گانه اندیشکده‌ها از منظر سیاست‌گذاری

ریچارد هاس که هم‌زمان پیشینه فعالیت سیاسی و اندیشکده‌ای داشته و از جمله بیست سال رئیس شورای روابط خارجی بوده است پنج کارکرد را برای اندیشکده‌های آمریکایی در عرصه سیاست‌گذاری برشمرده است (Hass, 2002:6) که می‌تواند چارچوب مفهومی مناسبی برای تحلیل نقش اندیشکده‌ها از جمله شورای روابط خارجی به دست دهد. کارکردهای تبیین شده توسط هاس با توجه به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی آمریکا از جمله خصوصیات کثرت‌گرایی، بازار فروش ایده و دانش بنیان بودن سیاست‌گذاری، دارای اهمیت است و در مباحث این مقاله چندین جزء آن به صورت هم‌زمان قابل کاربست هستند.

۱. خلق تفکر جدید

محققان در اندیشکده‌ها با خلق تفکر جدید، ادراک و پاسخ تصمیم‌گیرندگان آمریکایی را نسبت به جهان تغییر دهد (Hass, 2006:6). این کارکرد از طریق انتشار کتاب، مقاله، سر مقاله روزنامه‌ها، تهیه متون کوتاه سیاست‌گذاری، مصاحبه در رسانه‌ها (Hass, 2002:6) و حضور کارشناسان اندیشکده‌ها در جلسات استماعیه کنگره می‌تواند محقق شود (Abelson, 2024:2). بنیاد هریتج در ۱۹۸۰ پس از پیروزی دونالد ریگان در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا بیش از دو هزار توصیه سیاسی برای اداره جدید نوشت (Troy, 2012: 80). استراتژی مهار در دوره جنگ سرد، نظریه برخورد تمدن‌ها پس از جنگ سرد و چارچوب مبارزه با تروریسم پس از یازده سپتامبر، نمونه‌هایی از این نوع کارکرد اندیشکده‌ها محسوب می‌شوند. قابل یادآوری است که برخی مقاطع تاریخی فرصت استثنایی برای دانشمندان اندیشکده‌ها فراهم می‌کنند تا ایده‌های جدید را به ساختار دولت تزریق کنند؛ جنگ جهانی دوم و حمله‌های یازده سپتامبر نمونه‌های بارزی از این لحظه‌های تاریخی هستند (Hass, 2002: 6).

۲. پرورش و جذب نیرو

یکی از کارکردهای مهم اندیشکده تربیت نیرو برای ورود به دولت و جذب نیروی‌های بازنشسته از دولت است (Abelson, 2024). متخصصان برای ورود به اداره جدید در اندیشکده‌ها تربیت و آماده می‌شوند و مقامات پیشین جذب می‌شوند (CFR, 2023). این اتفاق بیشتر در زمان انتقال قدرت به رئیس‌جمهور جدید رخ می‌دهد؛ زیرا در هر دوره انتقال صدها تا هزاران نفر از مدیران میانه و ارشد قوه مجریه تغییر می‌کنند. ریچارد هاس این رویه را با مفهوم درب‌های گردان^۱ به عنوان منبع قدرت آمریکا می‌داند (Hass, 2002: 7). جیمی کارتر که در ۱۹۷۶ به قدرت رسید بخش عمده پرسنل اداره خود را از متخصصین اندیشکده‌های بروکینگز و شورای روابط خارجی آمریکا برگزید. هم‌چنین رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰ در هر دو دوره کاری خود به متخصصان اندیشکده‌ها متکی بود. در دو اداره ریگان حدود ۱۵۰ چهره را از هریتج، موسسه هوور و امریکن انترپرایز وارد دولت کرد (Hass, 2002: 7). در تازه‌ترین مورد ۱۶ نفر از مقامات ارشد دولت جو بایدن به شمول کامالا هریس معاون رئیس‌جمهور، آنتونی بلنکین وزیر خارجه، جانت یلین وزیر خزانه‌داری، لویید استین وزیر دفاع، لیندا توماس گرینفیلد سفیر در سازمان ملل متحد، جک سالیوان مشاور امنیت ملی، اعضا و محققان شورای روابط خارجی آمریکا بودند (Shoup, 2021).

۳. برگزاری جلسات هم‌اندیشی

برگزاری نشست‌های هم‌اندیشی بین سیاست‌گذاران، متخصصان و اصحاب رسانه به منظور ایجاد توافق یا حداقل درک مشترک در مورد گزینه‌ها از دیگر کارکردهای اندیشکده‌ها به شمار می‌رود (Abelson, 2024). اندیشکده‌ها از طریق عمومی‌سازی سیاست خارجی زمینه پایداری ابتکار عمل‌ها را فراهم می‌کنند که بتوانند حمایت گسترده اجتماعی جلب کنند. در میان اندیشکده‌ها، شورای روابط خارجی یکی از فعال‌ترین اندیشکده‌ها محسوب می‌شود که سالانه میزبانی صدها نشست را در نیویورک، واشنگتن و دیگر شهرهای آمریکا به عهده دارد (Hass, 2002: 8). نشست‌های هم‌اندیشی به مقامات سیاسی فرصت می‌دهد که در یک محیط غیر حزبی ابتکارهای جدید سیاسی را اعلام کنند، سیاست‌های جاری را توضیح دهند و برای سنجش افکار عمومی ایده‌هایی را به گونه آزمایشی مطرح کنند. هم‌چنین

^۱ . Revolving Doors

مهمانان داخلی و خارجی می‌توانند با مخاطبان حرفه‌ای اندیشکده‌ها مواجه شوند و به تأثیرگذارترین افراد سیاست خارجی آمریکا دسترسی مستقیم پیدا کنند (Hass, 2002:8).

۴. آموزش عمومی

بسیج و آموزش عمومی از دیگر کارویژه‌های اندیشکده‌ها محسوب می‌شود (Del Rosso, 2021). اندیشکده از طرق مختلف به شهروندان آمریکا آموزش می‌دهند و ماهیت جهانی که در آن زندگی می‌کنند را تبیین می‌کنند. جهانی‌شدن و ادغام فرایندهای جهانی اهمیت این کارویژه اندیشکده‌ها را بیشتر ساخته است (Hass, 2002:8). به گفته ریچارد هاس هشتاد شورای امور جهانی که در سراسر آمریکا پراکنده هستند، انجمن‌هایی را ایجاد کرده‌اند که در چارچوب آن‌ها میلیون‌ها بزرگسال و نوجوان در مورد رویدادهای بین‌المللی بحث و تبادل نظر می‌کنند (Hass, 2002: 8).

۵. میانجی‌گیری

ایفای نقش پل ارتباطی بین طرف‌های درگیر آخرین کارویژه اندیشکده‌ها از منظر هاس شمرده می‌شود. موسسه صلح ایالات متحده آمریکا (USIP) مدت‌ها است که تسهیل‌کننده چنین مذاکرات غیررسمی (مسیر دوم) است و سیاست‌مداران آمریکایی را برای میانجی‌گری در منازعات طولانی‌مدت آموزش می‌دهد (Hass, 2002:8). اندیشکده‌ها هم‌چنین نقش میانجی میان دولت و ملت را بازی کرده به تقویت اعتماد عمومی به مقامات دولت کمک می‌کنند (McGann, 2005:3).

استفن جی. دل روسو، مدیر امنیت و صلح بین‌المللی شرکت کارنگی در نیویورک نیز همانند ریچارد هاس معتقد است که اندیشکده‌ها در آمریکا کارکردهای ذیل را دارند: ایده‌های جدید برای سیاست‌گذاری خلق می‌کنند، خط‌مشی‌های موجود را ارزیابی می‌کنند، توجه‌ها را به مشکلات نادیده گرفته شده جلب می‌کنند، کارشناسان را برای مشارکت در بحث دعوت می‌کنند و با رسانه‌ها تعامل دارند. علاوه بر آن، درگیر فعالیت آموزش عمومی هستند و راه‌هایی برای ورود افراد به دولت فراهم می‌کنند (Del Rosso, 2021).

ب) شورای روابط خارجی

شورای روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۲۱ به‌عنوان یک اندیشکده غیر حزبی و مستقل با حمایت بخش خصوصی تأسیس گردید و از نسل نخست مراکز مطالعاتی آمریکا است که دانشگاه‌های بدون دانشجو (Weave, 1989: 564) نامیده می‌شوند. شورا پس از موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی (۱۹۱۰) دومین اندیشکده تاریخ آمریکا است که به‌صورت اختصاصی به موضوع سیاست خارجی تمرکز دارد (Hass, 2002: 6 & Abelson, 2002: 10). این اندیشکده که دفتر مرکزی آن در نیویورک قرار دارد، مأموریت خود را اطلاع‌رسانی در مورد تعامل ایالات متحده آمریکا با جهان می‌داند و برای تأثیرگذاری بر مسایلی که ایالات متحده و جهان با آن‌ها مواجه هستند، توصیه‌های سیاستی صادر می‌کند، ایده‌های مرتبط با سیاست‌گذاری تولید می‌کند و هم‌اندیشی متخصصان و سیاست‌گذاران را بر گزار می‌کند. برنامه‌های مطالعاتی شورا مهم‌ترین مسایل سیاست خارجی که فرا روی ایالات متحده آمریکا و جهان قرار دارند را بررسی می‌کنند (CFR, 2025). از این‌رو، شورا به دنبال جذب کارشناسان با تجربه و دانشگاهیانی است که توانایی تجزیه و تحلیل امور سیاسی را داشته باشند و بتوانند دانش مفیدی را ارائه دهند تا مبنای تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران قرار گیرد (Parmar, 2004: 4). پس از شروع جنگ جهانی دوم، شورای روابط خارجی آمریکا یک پروژه مطالعاتی بزرگ جنگ و صلح را با هدف ارزیابی بنیادها و مبنای مناسب صلح پس از جنگ آغاز کرد و توانست حمایت و مشارکت بهترین و درخشان‌ترین نسل بین دو جنگ جهانی را جلب کند. محققان و تحلیل‌گران شرکت‌کننده در این پروژه در نهایت ۶۸۲ توصیه سیاستی به وزارت خارجه آمریکا دادند که موضوعات مختلفی از قبیل اشغال آلمان و ایجاد سازمان ملل را در بر می‌گرفت (Hass, 2002: 6). از جانب دیگر شورای روابط خارجی شبکه نخبگانی است که شرکت‌های ثروتمند، دانشگاه‌ها، بنیادهای خیریه و سیاست‌گذاران را به هم متصل می‌کند (Parmar, 2004: 3).

فارن افرز مجله شورای روابط خارجی که از ۱۹۲۱ تا اکنون منتشر می‌شود، از معتبرترین مجلات آمریکا و جهان است. فارن افرز هر دو ماه یک بار و در سال شش شماره منتشر می‌شود. با اینکه در حوزه سیاست خارجی مجلات مختلفی توسط اندیشکده‌ها و نهادهای گوناگون منتشر می‌شوند؛ اما وزارت خارجه آمریکا به فارن افرز وزن بیشتری می‌دهد (Su).

(180: 2016) فارن افروز سال‌ها پیش از اینکه تلویزیون و اینترنت امکان ارتباط مستقیم دولت‌مردان و مردم را فراهم کنند، به‌عنوان رسانه معتبر برای بحث‌های سیاست خارجی توسط آمریکایی‌ها و رهبران برجسته خارجی، ظهور کرد. نویسندگان و سیاست‌مداران برجسته از نقاط مختلف جهان دیدگاه‌های خود را در مقاطع مختلف در این مجله منتشر می‌کرده‌اند و این روند ادامه دارد. در دوره جنگ سرد مقالات رهبرانی مثل خروشچف از شوروی، تیتو از یوگسلاویا، جمال عبدالناصر از مصر و نکرومه از غنا همانند مقالات دانشمندان از کشورهای گوناگون در فارن افروز منتشر می‌گردید (Grose, 2006:39). مقاله منابع رفتار شوروی جورج کنان در ۱۹۴۷ و مقاله برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون در ۱۹۹۳ از تأثیرگذارترین مطالبی است که در تاریخ فعالیت این مجله منتشر شده‌اند.

ج) دکرین مهار شوروی

دو سال پس از پایان جنگ جهانی دوم فارن افروز مقاله‌ای را با عنوان «منابع رفتار شوروی» در ۱۹۴۷ منتشر کرد. این مقاله که توسط جورج کنان نوشته شده بود و در آن زمان با اسم رمزی ایکس (X, 1947) منتشر شد، تأثیر عمیق بر سیاست خارجی آمریکا در طول چهار دهه بعدی و اداره هفت رئیس‌جمهور بعدی گذاشت. راهبرد مهار که سیاست اصلی ایالات متحده آمریکا در طول دوره جنگ سرد را شکل داد، ریشه در همین مقاله داشت (Hass, 2002:6). بخاطر تأثیرگذاری این مقاله از جورج کنان به‌عنوان معمار راهبرد مهار یاد می‌شود. پیترو گروس اذعان می‌کند که کنان اصطلاح مهار^۱ را وارد ادبیات راهبردی آمریکا کرد (Grose, 2006: 36). به‌نظر گروس شاید هیچ مقاله‌ای در قرن بیستم نتواند از نظر تأثیرگذاری بر کنجکاوای یک ملت سردرگم، سیاست‌گذاران و محققان به همان میزان سردرگم و سیاست‌های ملی هفت اداره ریاست جمهوری با مقاله جورج کنان برابری کند (Grose, 2006: 37). سیاست مهار دولت آمریکا را تشویق می‌کرد که برای جلوگیری از گسترش کمونیسم از ابزارهای اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک استفاده کند.

با پایان جنگ دوم جهانی دو ابر قدرت ظهور کردند؛ ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی. آمریکا به طور فزاینده نگران توسعه طلبی ژئوپلیتیکی شوروی بود، ارتش

شوروی بخش‌های وسیعی از اروپای شرقی را در کنترل خود داشت و کشورهای آن منطقه در فاصله ۱۹۴۵-۱۹۴۶ به سرعت دولت‌های کمونیستی تأسیس کردند. دولت شوروی به رهبری استالین از قیام‌های کمونیستی در دیگر کشورها نیز حمایت می‌کرد. توسعه‌طلبی روز افزون شوروی کارشناسان سیاست خارجی در آمریکا و اروپای غربی را واداشت تا برای یافتن بهترین راهبرد به تکاپو بیفتند. برخی راهبرد همکاری و تعامل با شوروی را پیشنهاد می‌کردند، برخی هم با توجه به نتایج سیاست مداخلات با هیتلر در دهه ۱۹۳۰ مخالف تعامل بودند. در چنین فضای توأم با اضطراب و سردرگمی جورج کنان دیپلمات سابق آمریکا در مسکو و عضو گروه مطالعاتی شوروی روابط خارجی آمریکا، نسخه راهبرد مهار را تجویز کرد که منجر به اتخاذ سیاست سد نفوذ از طرف آمریکا در طول جنگ سرد گردید (Danver, 2021). کنان با ریشه‌یابی گرایش توسعه‌طلبی شوروی به دولت آمریکا توصیه کرد که «عنصر اساسی هر سیاست ایالات متحده در قبال اتحاد جماهیر شوروی باید مهار بلند مدت و صبورانه اما قاطعانه و توأم با هوشیاری، تمایلات توسعه‌طلبانه روسیه باشد.» (X). (8:1947 جورج کنان در مورد ریشه‌ها و چرایی توسعه‌طلبی شوروی نوشت: «اتحاد جماهیر شوروی به‌ویژه جوزف استالین توسعه‌طلبی و امپریالیسم ریشه‌دار روسیه را با ایدئولوژی مارکسیسم ترکیب کرده است تا نوع قدرتمندی از کمونیسم را شکل دهد و خود را به‌عنوان کاتالیزور انقلاب‌های کمونیستی پی در پی در سایر ملت‌ها می‌داند.» (9:1947, X). البته که جورج کنان پیش از انتشار این مقاله در فبروری ۱۹۴۶ که هنوز در مأموریت بود با ارسال تلگرامی موسوم به تلگرام طولانی، بخشی از دغدغه‌های مطرح شده در مقاله فارن افزر را با دولت ترومن به اشتراک گذاشته بود (Fruchter, 2021).

۱. شورای روابط خارجی و دکترین مهار

برای درک پیوند راهبرد مهار با اندیشکده شورای روابط خارجی نیاز است که به فرایندهای تکامل این ایده‌نگاهی داشته باشیم. جورج کنان اولین نماینده ارشد وزارت خارجه آمریکا بود که یک دوره مطالعاتی هشت ماهه را از سپتامبر ۱۹۴۶ تا می ۱۹۴۷ در کالج تازه تأسیس ملی جنگ سپری کرد. او در این دوره با تأمل بر تجربیات دیپلماتیک خود در کشورهای حوزه بالتیک، آلمان و روسیه، به تعمق پرداخت و افکار و اندیشه‌های خود را منسجم ساخت. کنان در جنوری ۱۹۴۷ دغدغه‌های فکری خود را با یک گروه کوچک مطالعاتی از

شورای روابط خارجی در میان گذاشت. همیلتون فیش آرمسترانگ^۱، سردبیر فارن افرز (۱۹۷۲-۱۹۲۸) از این دیپلمات کمتر شناخته شده خواست که ایده خود را برای انتشار در مجله فارن افرز آماده کند. کنان تردید داشت که به عنوان یک کارمند دولت بتواند محتوای ارزشمندی را به نام خودش ارایه کند. ولی در برابر اصرار آرمسترانگ تسلیم شد، مقاله در جولای ۱۹۴۷ منتشر گردید و نویسنده همانطور که قبلاً اشاره شد با نام ایکس معرفی گردید. مقاله تنها در ۱۷ صفحه تنظیم شده بود، لحن علمی و کاربردی داشت (Grose, 37-2006:35). تأثیرگذاری مقاله خارج از حد انتظار بود؛ والتر لیپمن^۲ مفسر سیاسی دارای شهرت و احترام ملی در اوج نفوذ خود حد اقل ۱۳ مقاله روزنامه‌ای را به کالبد شکافی مقاله ایکس اختصاص داد. نیم قرن سیاست خارجی آمریکا در چارچوب ایده جورج کنان ساماندهی گردید (Gorse, 2006:37). مفهوم مهار در استراتژی امنیت ملی آمریکا در ۱۹۵۰ که با عنوان NSC-68 منتشر گردید به عنوان راهبرد ایالات متحده آمریکا در جنگ سرد تثبیت گردید، هرچند جورج کنان با آن مخالفت کرد و آن را بیش از حد متمرکز بر اقدامات نظامی دانست (The white house, 1950).

از جانب دیگر رابرت ای. لاوت که بیست سال عضویت شورای روابط خارجی را داشت در می ۱۹۴۷ به عنوان معاون وزیر خارجه آمریکا گماشته شد (Grose, 2006:37). کمی قبل از انتشار مقاله ایکس، جورج سی مارشال وزیر خارجه وقت، طرح خود برای ایفای نقش آمریکا در بازسازی کشورهای دموکرات اروپا را طی سخنرانی در دانشگاه هاروارد ارایه کرد. در دسامبر ۱۹۴۷ هری ترومن رئیس جمهور با ارسال پیامی از کنگره خواست که طرح کمک اقتصادی به اروپا را تصویب کند. کنگره با اکثریت قاطع قانون همکاری اقتصادی ۱۹۴۸ را تصویب کرد. ترومن در اپریل ۱۹۴۸ قانونی موسوم به طرح مارشال را امضا کرد. (Milestone Documents, 1948) محققان و مسئولان شورای روابط خارجی در مورد ادعای تأثیرگذاری نهادی بر طرح مارشال جنب احتیاط را رعایت کردند. با این وجود گروه‌های مطالعاتی شورای روابط خارجی در تهیه چارچوب‌های فکری طرح مارشال و هم چنین نظارت بر اجرای این طرح مشارکت داشته‌اند (Grose, 2006: 38). جنرال دیوایت آیزنهاور

^۱. Hamilton Fish Armstrong

^۲. Walter Lippmann

ریاست یکی از گروه‌های مطالعاتی شورای روابط خارجی برای نظارت بر اجرای طرح کمک‌ها به اروپا را به عهده داشت. پیتر گروس معتقد است که اگر منصفانه بیندیشیم حضور در شورای روابط خارجی بر بینش‌های سیاسی رئیس‌جمهور آینده که تجارب نظامی داشت تأثیرگذار بوده است (Grose, 2006:39). پیتر گروس اظهار می‌دارد که گروه‌های مطالعاتی و بحث‌های شورای روابط خارجی حد اقل به مدت دو دهه زمینه‌ساز دکترین‌های ثبات استراتژیک، بازدارندگی متقابل و کنترل و عدم اشاعه تسلیحات هسته‌ای بوده است که سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد را هدایت کردند (Grose, 2006:41).

د) عادی‌سازی روابط با چین

در نخستین روز جنوری ۱۹۷۹ رخداد بی‌سابقه در تاریخ آمریکا و چین رقم خورد؛ برقراری روابط کامل دیپلماتیک پس از سه دهه تنش میان دو کشور. از این‌رو عادی‌سازی روابط با چین یکی از رخداد‌های مهم سیاست خارجی آمریکا در نیمه دوم قرن بیست به شمار می‌رود. معمار این تحول بزرگ هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی و وزیر خارجه آمریکا و از اعضای اندیشکده شورای روابط خارجی آمریکا دانسته می‌شود (Rubenstein & Froman, 2023). با پیروزی انقلاب کمونیستی چین به رهبری مائو در ۱۹۴۹ و ظهور جمهوری خلق چین، ایالات متحده تا دهه ۱۹۷۰ روابط عادی با چین نداشت. آمریکا به مدت سه دهه از شناسایی جمهوری خلق چین خود داری کرد و در عوض از دولت ملی‌گرایی تبعیدی در تایوان پشتیبانی می‌کرد. سفر یک هفته‌ای و تاریخی ریچارد نیکسون در فبروری ۱۹۷۲ به پکن صفحه جدیدی در روابط دو قدرت اقتصادی گشود. این دیدار اوج یک دوره سه ساله از تحقیقات، اشارات و مذاکراتی بود که طی آن دو رقیب بر خصومت دیرینه خود غلبه کردند (Kirby, Ross & gong, 2005:9). با این وجود عادی‌سازی روابط دو کشور به کندی پیش رفت تا اینکه جیمی کارتر در نخستین روز نخست سال ۱۹۷۹ روابط کامل دیپلماتیک با چین برقرار کرد و پکن را به‌عنوان پایتخت چین به رسمیت شناخت (H, 2025). آمریکا هم‌چنین با درخواست چین مبنی بر قطع تمام روابط رسمی با تایوان موافقت کرد (Kirby, Ross & gong, 2005:5). با فاصله کوتاه از این رخداد دنگ شیائوپینگ معاون نخست‌وزیر و رهبر نوسازی اقتصادی چین برای تحکیم روابط از آمریکا بازدید کرد. دنگ مورد استقبال گرم کارتر در کاخ سفید قرار گرفت و برژنسکی مشاور وقت امنیت ملی آمریکا

آن دیدار را لحظه هیجان‌انگیز تعریف کرد که در خاطره او هیچ لحظه‌ای همانند آن در کاخ سفید تکرار نشده است (GT, 2021).

فصل جدید در روابط آمریکا و چین ریشه در فعالیت‌های ممتد چندین ساله از جمله سفر مخفیانه هنری کیسینجر به چین در ۱۹۷۱ دارد. کیسینجر به‌عنوان مشاور امنیت ملی آمریکا که دیدار رسمی از پاکستان داشت در روزهای ۹-۱۱ جولای ۱۹۷۱ به طور پنهانی از پکن بازدید کرد. مشاور امنیت ملی آمریکا ۴۸ ساعت در پکن توقف داشت و ۱۷ ساعت آن صرف مذاکره با ژو آنلای^۱ نخست وزیر چین شد. کیسینجر بعدها فاش کرد که نیکسون به او دو مأموریت داده بود: اول هماهنگی در مورد تاریخ و فراهم‌سازی مقدمات سفر نیکسون به چین و دوم انجام مذاکرات مقدماتی (UCS, 2025). مانع مهم بر سر برقراری روابط بین آمریکا و چین مسأله تایوان بود و هنری کیسینجر با حمایت نیکسون به دنبال برداشتن این مانع بود (Kirby, Ross & gong, 2005:5). اسنادی که از طبقه بندی خارج شده‌اند نشان می‌دهند که نیکسون و کیسینجر از همان ابتدای ورود به کاخ سفید مذاکرات محرمانه را با چین آغاز کردند بدون اینکه اداره امنیت ملی یا وزارت امور خارجه را درگیر کنند. به عبارت دیگر نیکسون و کیسینجر دیگر اعضای رسمی شورای امنیت ملی از جمله وزیر خارجه را از تصمیم‌های کلیدی دور نگه‌داشتند (Kirby, Ross & gong, 2005:5).

۱. شورای روابط خارجی و عادی‌سازی روابط با چین

شورای روابط خارجی در نتیجه مطالعات جنگ و صلح در میانه جنگ دوم جهانی، به این نتیجه رسیده بود که فرانسه هرگز نخواهد توانست با قدرت به مستعمرات قبلی خود برگردد. بر این اساس با اینکه نگرانی ژئوپلیتیکی آمریکا در این حوزه را درک می‌کرد، تا زمان جنگ کره در ۱۹۵۰ تمرکز شورای روابط خارجی بر اروپا بود. پس از جنگ کره در ۱۹۵۳ شورا به بررسی جدی شرق و به‌خصوص کمونیسم در ویتنام پرداخت و گروه‌های مطالعاتی شروع به فعالیت کردند (Grose, 2006:40). شورا در میانه دهه ۱۹۵۰ یک گروه مطالعاتی در مورد تسلیحات هسته‌ای و سیاست خارجی تشکیل داد. به توصیه اعضای شورا که از جناح‌های لیبرال و تندرو بودند برای ثبت دقیق مباحث از هنری کیسینجر که تازه از هاروارد

فارغ‌التحصیل شده بود دعوت گردید. کیسینجر در ۱۹۵۶ به شورا پیوست و با تأمل در مباحث گروه مطالعاتی، کتاب «تسلیمات هسته‌ای و سیاست خارجی» را نوشت که برای وی شهرت ملی را در پی داشت. کتاب کیسینجر در کمال تعجب همکارانش به فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های آمریکا راه یافت. شورا از اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور جدی به مسأله چین کمونیست متمرکز گردید. محققان شورا «گزینه دو چین» یعنی به رسمیت‌شناسی هم‌زمان چین و تایوان را در نشریات مختلف تبیین کردند و یکی از محققان شورا به نام ای. دوک بارنت^۱ کتاب تأثیرگذار به نام «چین کمونیست و آسیا» نوشت (Grose, 2006:43). در ۱۹۴۶ که چین نخستین بمب هسته‌ای خود را آزمایش کرد، شورا یک مطالعه بزرگ را در مورد روابط ایالات متحده و چین شروع کرد، کار این گروه به طور منظم به مدت چهار سال ادامه یافت، رابرت بلوم^۲ اولین مدیر این پروژه اعلام کرد: «رضایت از بن‌بست فعلی در روابط با چین دولت‌مردانه نیست» (Grose, 2006:43). شورا در صدد شکستن این بن‌بست بود. لذا تحلیلی از افکار عمومی را با عنوان «مردم آمریکا و چین» منتشر کرد که نشان می‌داد مردم آمریکا بیش از بسیاری از مقامات متمایل به ایجاد روابط با چین هستند. شورای روابط خارجی در سال ۱۹۶۹ خلاصه چهار سال کار مطالعاتی خود را با عنوان «ایالات متحده و چین در امور جهانی» منتشر کرد. این درست زمانی بود که ریچارد نیکسون به‌عنوان سی‌وهفتمین رئیس‌جمهور آمریکا زمام امور را در دست گرفت. نتیجه مطالعات اخیر کار گروه شورا از عضویت سرزمین اصلی چین به محوریت پکن در سازمان ملل حمایت می‌کرد و به دولت توصیه می‌کرد که از تلاش خود برای حفظ این افسانه که دولت ملی‌گرا به رهبری چیان کای چک دولت چین است، دست بردارد. نکته قابل تأمل دیگر این است که نیکسون که از مخالفان سرسخت چین کمونیست بود چند ماه قبل از تصدی ریاست‌جمهوری، مجله فارن افرز را به‌عنوان مرجع خود برای بررسی نگاه تازه به آسیا به طور کل و چین به طور خاص اعلام کرده بود (Grose, 2006:43).

کیسینجر برخواسته از چنین محیطی در ۱۹۶۹ مشاور امنیت ملی نیکسون گردید، وی قبل از پیوستن به دولت ۱۲ مقاله در فارن افرز منتشر کرده بود (Grose, 2006:41). براساس

^۱ . A. Doak Barnett

^۲ . Robert Blum

رویه درب‌های گردان در فرهنگ سیاسی آمریکا که ریچاردهاس آن را نقطه قوت آمریکا می‌داند (Hass, 2002:7). سیاست‌گذاران و محققان همواره بین اداره و اندیشکده در رفت و آمد هستند. حضور در دوره‌های مطالعاتی به سیاست‌گذاران این فرصت را می‌دهد که با فکر جدید و دیدگاه‌های تازه بروز شوند و بار دیگر به قدرت برگردند و با پشتوانه فکری جدید به کنشگری سیاسی پردازند. کیسینجر یکی از مهم‌ترین کاغزاران سیاسی آمریکا در قرن بیستم است که چنین پیوند دو جانبه را تا آخر عمرش حفظ کرد. کیسینجر پس از وزارت خارجه بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ به‌عنوان عضو هیأت مدیره شورا فعالیت داشت و طی سال‌های متمادی یکی از سخنرانان نشست‌های شورای روابط خارجی بود و دوباره به نوشتن در فارن افرز ادامه داد. آخرین مقاله کیسینجر در آخرین سال زندگی‌اش با عنوان «راه کنترل تسلیحات با هوش مصنوعی» در مجله فارن افرز منتشر شد (Rubenstein & Froman, 2023). کیسینجر هم‌چنین استاد دانشگاه هاروارد بود و مدتی معاون دیپارتمنت حکومت‌داری و مرکز امور بین‌الملل این دانشگاه گردید (OTH, 2023).

از جانب دیگر، کیسینجر از چهره‌های کلیدی سیاست‌گذاری دولت آمریکا در دهه ۱۹۷۰ بود. روابط نزدیک کیسینجر و نیکسون باعث شکل‌گیری مدیریت متمرکز در کاخ سفید شد؛ به‌گونه‌ای که مشاور امنیت ملی وزیر خارجه را در حاشیه قرار داده بود. نیکسون با شروع دور دوم ریاست‌جمهوری خود دست به اقدام بی‌سابقه زد و کیسینجر را با حفظ سمت، به‌عنوان وزیر خارجه نیز منصوب کرد. کیسینجر تا روی کار آمدن جرال د فوردهردو سمت را به عهده داشت. فوردهرد در ۱۹۷۵ او را از سمت مشاور امنیت ملی برداشت ولی هم‌چنان تا ۱۹۷۷ به‌عنوان وزیر خارجه‌ایفای نقش کرد (OTH, 2023). کیسینجر در دوره فعالیت سیاسی خود به‌عنوان مشاور امنیت ملی و وزیر خارجه آمریکا، نقش کلیدی در مدیریت سیاست خارجی آمریکا بازی کرد. علاوه بر عادی‌سازی روابط با جمهوری خلق چین، نقش وی در تنش‌زدایی با اتحاد جماهیر شوروی، حمایت از اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و مدیریت بحران خاورمیانه برجسته بود و منجر به توافق‌های جداگانه بین مصر و اسرائیل و سوریه و اسرائیل گردید (OTH, 2023).

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اندیشکده شورای روابط خارجی نقش مهمی در جهت‌دهی و مدیریت سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد، به‌خصوص در خلق ایده و تعریف دکترین برای تعامل با اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست بازی کرده است. اطلاعات منتشر شده در مقاله‌ها و کتاب‌های تخصصی این حوزه نشان می‌دهد که هم دکترین مهار علیه شوروی و هم تئوری عادی‌سازی روابط با چین با رویکرد چین واحد و عبور از تایوان، در کارگروه‌های مطالعاتی اندیشکده شورای روابط خارجی، خلق یا تکامل یافته و از طریق انتشار در مجله فارن افرز و یا ورود کارگزارانی چون هنری کیسینجر در بدنه اجرایی دولت، تفکرات خلق شده در گروه‌های تخصصی شورا به سیاست رسمی دولت آمریکا تبدیل شده است. از آنجایی که اندیشکده شورای روابط خارجی فراحزبی عمل می‌کند در ایجاد اجماع یا هم‌سویی بین اندیشمندان و سیاست‌مداران دو جناح نیز موفق عمل کرده است. شورای روابط خارجی در عین حال به‌عنوان یک اندیشکده مستقل از دولت، نقش مستقیم و اجرایی در مدیریت سیاست خارجی ندارد و بیشتر در پشت صحنه عمل می‌کند. همین ویژگی کارکردی شورا و دیگر اندیشکده‌ها باعث شده است که درک چگونگی تأثیرگذاری اندیشکده‌ها بر فرایند سیاست‌گذاری آمریکا دشوارتر شود و از دید کارشناسان مغفول بماند. لازم به ذکر است که آنچه در این مقاله بیان شده است در راستای تبیین جایگاه شورای روابط خارجی است و به هیچ‌وجه نفی‌کننده نقش دیگر اندیشکده‌ها حتی در تقویت دکترین مهار و حمایت از عادی‌سازی روابط آمریکا با چین نیست.

Reference

- 1) Abelson, Donald E. (2024) Rethinking the Role and Influence of U.S. Defense and Foreign Policy Think Tanks. Available at: <https://www.e-ir.info/2024/04/17/rethinking-the-role-and-influence-of-u-s-defense-and-foreign-policy-think-tanks/>
- 2) ----- (2002) Think Tanks and U.S. foreign policy: an historical perspective: an electronic journal of the U.S. department of state, Volume 7.
- 3) CFR (2025) Centers & Programs, Council on Foreign Policy web site. Available at: <https://www.cfr.org/programs>
- 4) Danver, Steven L. (2021) Analysis: "The Sources of Soviet Conduct", EBSCO. Available at: <https://www.ebsco.com/research-starters/history/analysis-sources-soviet-conduct>
- 5) Del Rosso, Stephen J. (2021) The Influence of Think Tanks on U.S. Foreign and National Security Policy, Carnegie Corporation of New York. Available at: <https://www.carnegie.org/our-work/article/influence-think-tanks-us-foreign-and-national-security-policy/>
- 6) Fruchter, Fruchter (2021) George Kennan's Boulder: Containment, Institute for youth in policy. Available at: <https://yipinstitute.org/article/george-kennans-boulder-containment>
- 7) Grose, Peter (2006) Continuing the Inquiry: The Council on Foreign Relations from 1921 to 1996, A Council on Foreign Relations Book.
- 8) GT (2021) The Cowboy-Hat and "Deng Whirlwind" — The First Visit to the United States by a Leader of New China, Global Times. Available at: <https://www.globaltimes.cn/page/202107/1229100.shtml>
- 9) Hass, Richard N. (2002) Think Tanks and U.S. Foreign Policy: a policy-maker's perspective, U.S. Foreign Policy Agenda: an electronic journal of the U.S. department of state, Volume 7.
- 10) H (2025) Major Milestones in US-China Relations, History.com. Available at: <https://www.history.com/articles/us-china-relations-history-diplomacy-taiwan>
- 11) Kirby, William C., Ross, Robert S. & Gong, Li (2005) Normalization of U.S.-China Relations: An International History, Harvard University Press.
- 12) McGann, James G. (2016) The Fifth Estate: Think Tanks, Public Policy, and Governance, Brookings Institution Press, Washington DC.
- 13) ----- (2021) Global Go to Think Tank Index Report, University of Pennsylvania, Philadelphia.
- 14) ----- (2005) Think Tanks and Policy Advice in the US, Foreign Policy Research Institute, Philadelphia.

- 15) Milestone Documents (1948) Marshall Plan, National archive. Available at: <https://www.archives.gov/milestone-documents/marshall-plan>
- 16) . OTH (2023) Biographies of the Secretaries of State: Henry A. (Heinz Alfred) Kissinger (1923-2023), Office of the historian. Available at: <https://history.state.gov/departments/history/people/kissinger-henry-a>
- 17) Parmar, Inderjeet (2004) Think Tanks and Power in Foreign Policy, Palgrave Macmillan, New York.
- 18) Rubenstein, David M. and Froman, Michael (2023) In Memoriam: Henry A. Kissinger, Council on Foreign Relation, Washington. Available at: <https://www.cfr.org/news-releases/memoriam-henry-kissinger>
- 19) Shoup, Laurence H. (2021) The Council on Foreign Relations, the Biden Team, and Key Policy Outcomes, Monthly Review an Independent Socialist Magazine. Available at: <https://monthlyreview.org/2021/05/01/the-council-on-foreign-relations-the-biden-team-and-key-policy-outcomes/>
- 20) Su, Jiangli (2016) Think Tanks in the United States: The Evolution and Evolving Roles, Sociology Study, Vol. 6, No. 3.
- 21) The White House (1950) A report to the national security council, NSC 68, Washington.
- 22) Troy, Tevi (2012) Devaluing the Think Tank, National Affairs * Winter. Available at: <https://www.nationalaffairs.com/publications/detail/devaluing-the-think-tank>
- 23) UCS (2025) Henry Kissinger's secret visit to China, Our China Story. Available at: <https://www.ourchinastory.com/en/15136/Henry-Kissinger's-secret-visit-to-China>
- 24) Weaver, Kent (1989) The changing world of Think Tanks, PS: Political Science and Politics, 22(3).
- 25) X (1947), The Sources of Soviet Conduct, Foreign Affairs, No 4; Vol. 25. New York: Available at: <https://www.foreignaffairs.com/russian-federation/george-kennan-sources-soviet-conduct>

شاخص‌های ارزشیابی خط مشی هویت فرهنگی در افغانستان

محمد رضا رحیمی^۱

چکیده

هویت فرهنگی به عنوان پایه‌ای برای انسجام اجتماعی و توسعه پایدار در جوامع چندقومیتی مانند افغانستان، نیازمند خط‌مشی‌های دقیق و ارزیابی شده است. این پژوهش با این سؤال اصلی که «شاخص‌های کلیدی ارزشیابی خط‌مشی‌های هویت فرهنگی در جوامع چندقومیتی چیست و چگونه می‌توان آن‌ها را به طور مؤثر اجرا کرد؟» به بررسی این موضوع پرداخته است. فرضیه تحقیق این است که شاخص‌های منسجم و متناسب با تنوع فرهنگی می‌توانند به حفظ هویت فرهنگی و کاهش تعارضات اجتماعی کمک کنند. هدف پژوهش، شناسایی و تحلیل شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی‌های هویت فرهنگی در سه مرحله طراحی، اجرا و ارزیابی است. این مطالعه با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر، شاخص‌هایی نظیر انطباق با ارزش‌های دینی و قومی، مشارکت ذی‌نفعان، تناسب زمانی و مکانی، بسترسازی نرم و سخت، و نظارت چندسطحی و هوشمند را شناسایی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که این شاخص‌ها با تقویت سازگاری سیاست‌ها با تنوع فرهنگی، به حفظ میراث ملموس و ناملموس و کاهش تعارضات اجتماعی کمک می‌کنند. با وجود این، چالش‌هایی مانند ناامنی، ضعف زیرساختی و ناهماهنگی بین‌نهادی، اجرای مؤثر این خط‌مشی‌ها را تهدید می‌کند. پیشنهاد می‌شود با بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال و تقویت مشارکت محلی، نظارت و ارزیابی خط‌مشی‌ها بهبود یابد تا پایداری هویت فرهنگی در افغانستان تضمین شود.

واژگان کلیدی: هویت فرهنگی، خط‌مشی فرهنگی، ارزشیابی، شاخص‌های بومی، انسجام اجتماعی، افغانستان.

^۱ . استاد همکار و پژوهشگر پژوهشگاه بین‌المللی جامعه المصطفی العالمیه: rahimireza11388@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: رحیمی، محمد رضا (۱۴۰۴) شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان، فصلنامه

علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۶) صص ۶۴-۹۴

مقدمه

هویت فرهنگی به‌عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، سنت‌ها، زبان‌ها، نمادها و الگوهای رفتاری مشترک که یک گروه یا جامعه را تعریف می‌کند، در جوامع چندقومیتی مانند افغانستان نقش محوری در انسجام اجتماعی و بازسازی پسمانزعه ایفا می‌کند (Barth, 1969). هویت فرهنگی شامل میراث و بناهای تاریخی، ادبیات کلاسیک، تنوع قومیتی و شیوه‌های زندگی محلی است که از طریق آیین‌ها، زبان‌ها و روایت‌های جمعی شکل گرفته‌اند (Dupree, 2002). این هویت، تحت تأثیر عوامل گوناگون تاریخی مانند اشغال‌های خارجی و درگیری‌های داخلی، دستخوش بحران‌هایی شده که گاه هویت‌های قومی و مذهبی را در برابر هویت ملی قرار داده است (Schetter, 2002).

خط‌مشی‌های عمومی مرتبط با هویت فرهنگی - از جمله سیاست‌های حفظ میراث تاریخی و اسلامی، آموزش چندزبانه و تقویت انسجام ملی - در چنین زمینه‌ای، ابزارهای کلیدی برای بازسازی اجتماعی و کاهش تعارضات اجتماعی و قومیتی هستند. درعین‌حال، موفقیت این خط‌مشی‌ها به فرایندهای ارزشیابی دقیق مبتنی بر شاخص‌های مناسبی برای سنجش اثربخشی، پایداری و انطباق با واقعیت‌های محلی وابسته است. ارزشیابی خط‌مشی‌های عمومی، به‌عنوان حوزه میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی و مدیریت عمومی، بر مدل‌هایی مانند چرخه سیاست‌گذاری^۱ استوار است که مراحل طراحی، اجرا و ارزیابی را دربرمی‌گیرد (Howlett et al., 2017).

در مورد هویت فرهنگی، ارزشیابی باید از معیارهای کمی مانند بودجه تخصیص‌یافته فراتر رفته و جنبه‌های کیفی مانند مشارکت اجتماعی و تناسب فرهنگی را در نظر بگیرد. در افغانستان، سیاست‌های فرهنگی پس از ۲۰۰۱، با وجود سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی، به دلیل فقدان شاخص‌های ارزشیابی بومی شده، اغلب نتوانسته‌اند تنوع فرهنگی را به‌طور مؤثر حفظ کنند (Giustozzi, 2012). بررسی ادبیات نشان می‌دهد که مطالعات موجود بیشتر بر جنبه‌های توصیفی هویت فرهنگی تمرکز داشته و کمتر به شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی پرداخته‌اند (Nurzhan, 2013; BTI, 2024).

1. Policy Cycle

این مقاله با هدف معرفی و تحلیل شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان، بر مراحل طراحی (مشارکت ذی‌نفعان)، اجرا (تناسب زمانی و مکانی، بسترسازی نرم و سخت) و ارزیابی (نظارت چندسطحی، مستمر و هوشمند) تمرکز دارد. این شاخص‌ها بر پایه اصول ارزشیابی مشارکتی و داده‌محور تدوین شده و با روش توصیفی-تحلیلی و ارجاع به منابع معتبر مانند گزارش‌های بانک جهانی بررسی می‌شوند (World Bank, 2021). این شاخص‌ها می‌توانند با تقویت انطباق سیاست‌ها با تنوع فرهنگی، به کاهش تعارضات و ارتقای پایداری اجتماعی کمک کنند. در این نوشتار بعد از مرور ادبیات و معرفی چارچوب نظری، روش تحقیق و سپس شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی ارایه و تحلیل می‌شوند.

الف) پیشینه نظری تحقیق

به لحاظ نظری موضوع «ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان» در بحث فرهنگ، ارزشیابی و ارزشیابی خط‌مشی فرهنگی ریشه دارد. در این خصوص الگوها و مباحث نظری گوناگونی از سوی اندیشمندان ارایه شده است.

ب) چیستی هویت فرهنگی

هویت مفهومی است که براساس متعلق و مضاف‌الیه خود معنا می‌یابد. برای مثال، هویت ملی، مطابق مفهوم ملت، تعریف می‌شود. به این ترتیب، هویت فرهنگی براساس مفهوم فرهنگ معنا پیدا می‌کند. حوزه فرهنگی هر جامعه، انتزاعی‌ترین چشم‌اندازهای آینده‌محور آن است که به سوی تعیین آفاق، تحقق دانایی و گسترش بصیرت هدایت می‌شود (پورعزت، ۱۳۸۸، ص ۷۸). فرهنگ، عرصه‌ای است که عمیق‌ترین تعاملات باورها، ارزش‌ها، هنجارها، ساخته‌ها، مصنوعات، نشانه‌ها و نمادهای انتخابی اعضای جامعه را دربرمی‌گیرد (Hatch, 1997, p. 363؛ پورعزت، ۱۳۸۸، ص ۹۶). در اصطلاح، فرهنگ تعاریف متعددی دارد. به گفته بابایی، بیش از سه صد تعریف برای فرهنگ ارایه شده است (۱۳۹۱، ص ۱۵۲).

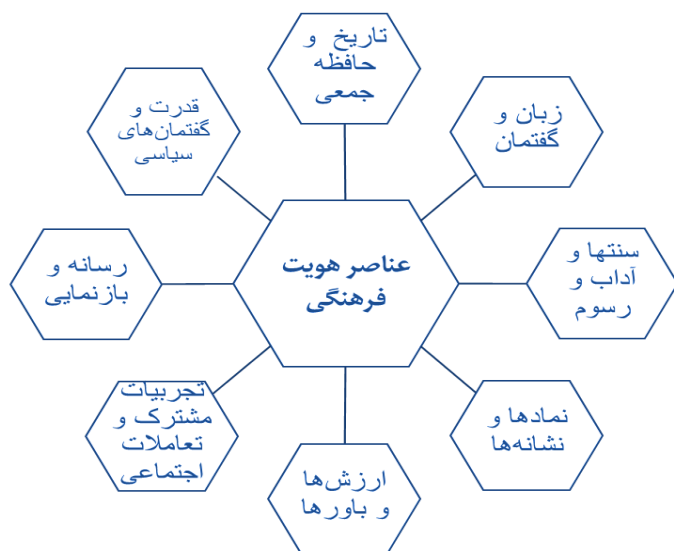
به نظر لاندی، سیالیت مهم‌ترین ویژگی فرهنگ است؛ یعنی فرهنگ همواره در حال تحول و پویایی است. از تعاریف مختلف فرهنگ برمی‌آید که کاملاً ریشه در باورها و ارزش‌های بنیادین دارد. تفاوت در عقاید و باورها براساس جهان‌بینی دینی یا غیردینی،

فرهنگ‌های متفاوتی با شاخص‌های خاص ایجاد می‌کند. تیلور فرهنگ را مجموعه توانایی‌ها و عادات شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاق، آداب و رسوم و غیره می‌داند که انسان به‌عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند (آشوری، ۱۳۸۶، ص ۴۷).

اگر فرهنگ را به‌عنوان الگویی از ارزش‌ها، باورها، آداب، سنت‌ها، دانش، جهان‌بینی، نگرش‌ها و سبک زندگی یک جامعه تعریف کنیم، هویت فرهنگی، امری است که افراد، گروه‌ها، نهادها و سازمان‌ها خود را با آن معرفی نموده و ذهنیت، گفتار، رفتار، قوانین، روش‌ها و برنامه‌ها و اقدامات خود را مطابق آن عیار و خود را با آن معرفی می‌کنند. به‌لحاظ چستی از منظر جامعه‌شناسی، هویت فرهنگی به‌عنوان یک برساخت اجتماعی^۱ در نظر گرفته می‌شود، نه یک ساخت ثابت یا ذاتی. این بدان معناست که هویت فرهنگی از طریق تعاملات اجتماعی، فرایندهای تاریخی، و فعالیت‌های انسانی شکل می‌گیرد و به‌جای اینکه یک ماهیت طبیعی یا پیش‌فرض داشته باشد، در بستر اجتماع و فرهنگ ساخته و بازتولید می‌شود (هال، ۱۹۹۶).

هویت فرهنگی نتیجه فرایندهای اجتماعی است که در آن افراد و گروه‌ها از طریق تعامل با دیگران، تاریخ، و محیط اطراف خود معنا و هویت خلق می‌کنند. این برساخت ثابت نیست و می‌تواند در طول زمان و در پاسخ به تغییرات اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی تحول یابد. به گفته استوارت هال، هویت‌ها از طریق گفتمان‌ها و روایت‌های فرهنگی شکل می‌گیرند و هیچ‌گاه به‌صورت ذاتی یا از پیش تعیین‌شده وجود ندارند (هال، ۱۹۹۰). پیتر برگر و توماس لاکمن نیز در نظریه برساخت اجتماعی خود تأکید دارند که واقعیت‌های اجتماعی، از جمله هویت‌ها، از طریق فرایندهای اجتماعی ساخته می‌شوند (برگر و لاکمن، ۱۹۶۶). هویت فرهنگی به‌عنوان یک برساخت اجتماعی از عناصر و فرایندهای متعددی تشکیل شده است که شامل موارد زیر می‌شوند:

1. Social Construct



شکل ۱. عناصر هویت فرهنگی

۱. تاریخ و حافظه جمعی: روایت‌های تاریخی، افسانه‌ها، و داستان‌هایی که یک گروه فرهنگی درباره گذشته خود بازگو می‌کند، نقش مهمی در شکل‌گیری هویت فرهنگی دارند. این روایت‌ها ممکن است شامل وقایع کلیدی، قهرمانان، یا نقاط عطف تاریخی باشند (اسمیت، ۱۹۹۱)؛

۲. زبان و گفتمان: زبان نه تنها ابزار ارتباطی است، بلکه حامل ارزش‌ها، باورها، و جهان‌بینی یک فرهنگ است. اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، و شیوه‌های گفتاری به تعریف هویت فرهنگی کمک می‌کنند (اندرسون، ۱۹۸۳)؛

۳. سنت‌ها و آداب و رسوم: آیین‌ها، جشن‌ها، و رسوم مانند عید نوروز، عید فطر و قربان در فرهنگ اسلامی یا مراسم‌های مذهبی در خرده فرهنگ‌ها، هویت فرهنگی را تقویت و بازتولید می‌کنند (هابسبام و رنجر، ۱۹۸۳)؛

۴. نمادها و نشانه‌ها: نمادهای فرهنگی مانند پرچم، لباس‌های سنتی، یا آثار هنری به عنوان نشانه‌های هویت عمل می‌کنند و افراد را به یک گروه فرهنگی پیوند می‌دهند (گیدنز، ۱۹۹۱)؛

۵. ارزش‌ها و باورها: نظام‌های ارزشی، اعتقادات مذهبی یا فلسفی، و هنجارهای اخلاقی که یک گروه فرهنگی به آن پایبند است، بخش مهمی از هویت فرهنگی را تشکیل می‌دهند (پارسونز، ۱۹۵۱)؛

۶. تجربیات مشترک و تعاملات اجتماعی: تعاملات روزمره، روابط اجتماعی، و تجربه‌های مشترک (مانند مهاجرت، جنگ، یا تغییرات اقتصادی) در شکل‌گیری و بازتعریف هویت فرهنگی نقش دارند (برگر و لاکمن، ۱۹۶۶)؛

۷. رسانه و بازنمایی: رسانه‌ها، ادبیات، فیلم، و هنر در بازنمایی و برساخت هویت فرهنگی تأثیرگذارند. این ابزارها می‌توانند کلیشه‌ها را تقویت یا روایت‌های جدیدی از هویت خلق کنند (هال، ۱۹۹۷)؛

۸. قدرت و گفتمان‌های سیاسی: هویت فرهنگی اغلب تحت تأثیر روابط قدرت، سیاست‌های دولتی، یا ایدئولوژی‌های غالب شکل می‌گیرد. برای مثال، سیاست‌های ملی‌گرایانه می‌توانند هویت فرهنگی خاصی را ترویج یا سرکوب کنند (اندرسون، ۱۹۸۳).

هویت فرهنگی به دلیل برساخت بودن، پویا و قابل تغییر است. عواملی مانند سیاست‌های دولت، جهانی‌سازی، مهاجرت، فناوری، و تماس بین‌فرهنگی می‌توانند هویت‌های فرهنگی را بازسازی کنند. برای مثال، مهاجران ممکن است هویت‌های ترکیبی^۱ ایجاد کنند که عناصری از فرهنگ مبدأ و مقصد را در خود جای دهند (بهابها، ۱۹۹۴).

ج) خط‌مشی هویت فرهنگی

خط‌مشی‌گذاری به دلیل داشتن مؤلفه‌های جامع، جداسازی عرصه‌های مختلف آن را دشوار، اگر نگوییم ناممکن، می‌کند. امروزه همه خط‌مشی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها دارای زمینه‌ها و پیامدهای فرهنگی گسترده‌اند و از این‌رو، می‌توان هر خط‌مشی عمومی را با در نظر گرفتن جنبه‌های فرهنگی‌اش، خط‌مشی فرهنگی دانست؛ زیرا فرهنگ یکی از ابعاد واقعیت اجتماعی است. با وجود این، خط‌مشی‌هایی که مستقیماً تأثیرگذاری بر فرهنگ را هدف قرار می‌دهند، به‌عنوان خط‌مشی فرهنگی شناخته می‌شوند؛ در حالی که خط‌مشی‌های صرفاً سیاسی یا اقتصادی که فاقد زمینه‌ها و پیامدهای فرهنگی هستند، از این مفهوم خارج‌اند (Bell, D.; Oakley, K., 2014, p. 6). در تعریف دیگری، خط‌مشی فرهنگی به‌عنوان کنشی آگاهانه در قلمرو فرهنگ، عمدتاً توسط دولت‌ها تعریف شده است (Mc Guigan, Jim, 1972, p. 144).

¹ hybrid identities

در نگاه دیگر، خط‌مشی‌گذاری فرهنگی به معنای تعیین راهبردهای کلان برای دستیابی به اهداف چهارگانه توسعه فرهنگی، یعنی همکاری‌های فرهنگی، مشارکت فرهنگی، میراث فرهنگی و هویت فرهنگی است که یونسکو برای نخستین بار آن را مطرح کرد (گرچی‌پور، ۱۳۹۷، ص ۵۰). پورعزت و باقری خط‌مشی فرهنگی را مجموعه‌ای از اهداف، مبانی، اصول، اولویت‌ها و خط‌مشی‌های اجرایی تعریف می‌کند که نتیجه توافق رسمی و اجماع متخصصان در تشخیص و تدوین اصول و اولویت‌های ضروری برای هدایت حرکت فرهنگی است (۱۳۹۲، ص ۱۲). از منظر کارکردگرایانه، با توجه به سه حوزه فرهنگ، اقتصاد و سیاست به عنوان قلمروهای اعمال حاکمیت دولت، خط‌مشی‌گذاری فرهنگی را می‌توان مشابه خط‌مشی‌گذاری عمومی، اما در حوزه فرهنگ تعریف کرد. دانشمندان علوم خط‌مشی‌گذاری، مؤلفه‌ها و تعاریف خط‌مشی‌گذاری فرهنگی را مشابه خط‌مشی عمومی، اما در قلمرو خاص فرهنگ بیان کرده‌اند (دانایی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۵).

تعریف مختار این است که خط‌مشی‌گذاری فرهنگی شامل اقدامات و تصمیمات حاکمیت برای هدایت فرهنگ جامعه است؛ یعنی سیاست‌هایی در راستای هدایت، تثبیت، نهادینه‌سازی و تعالی باورها، ارزش‌ها و رفتارهای افراد و گروه‌های اجتماعی که در بازه زمانی مشخصی توسط دولت طراحی و اجرا می‌شود و هدفش ایجاد هویت، شخصیت و کیان خاص فرهنگی برای جامعه است یا می‌کوشد هویت خاصی را تثبیت و نهادینه‌سازی نمایند؛ به طوری که افراد و گروه‌های اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها خود را با آن هویت معرفی می‌کنند یا ملزم می‌شود که به عنوان یک چارچوب از آن تبعیت و در قوانین، روش‌ها و رفتارهای خود آن را مراعات نمایند (باقری‌فرد و توکلی، ۱۳۹۵، ص ۷).

د) ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی

در تمام تعاریف ارزشیابی، سه عنصر مشترک قابل مشاهده است: جمع‌آوری منظم و هدفمند داده‌ها، قضاوت ارزشی درباره مطلوبیت موضوع مورد ارزشیابی و اقدام مبتنی بر نتایج ارزیابی (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱). به گفته فاهرنکروگ و همکاران^۱، ارزشیابی فرایندی نظام‌مند و هدفمند است که تناسب، کارایی و اثربخشی یک سیاست، برنامه یا فعالیت را با توجه به

¹ Fahrnkruget al., 2002

اهداف آن در مراحل طراحی، پیاده‌سازی و نتایج بررسی می‌کند (امامی‌میبدی، ۱۳۹۱). ارزشیابی طراحی با تناسب، ارزشیابی پیاده‌سازی با کارایی و ارزشیابی نتایج با اثربخشی متناظر است. ارزشیابی، حلقه سیاست‌گذاری را تکمیل کرده و مراحل تدوین و اجرا را به هم پیوند می‌دهد. ارزیابی حرفه‌ای و منصفانه هدفی فراتر از توقف سیاست را دنبال می‌کند (دانایی‌فرد، ۱۳۹۱، ص ۲۴۸). تقویت تشخیص، شناسایی هزینه‌ها و منافع، انسجام‌بخشی به اهداف، افزایش شفافیت و پاسخگویی از اهمیت ارزشیابی در سیاست‌گذاری حکایت دارد (تسلیمی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳).

در مدل‌های ارزشیابی مطابق مدل آرنولد (۲۰۰۴)، تناسب، کارایی، اثربخشی و سودمندی و مدل آجیونس (۲۰۰۵)، بازدهی، بهره‌وری، کارایی، اثربخشی و سود خالص، به‌عنوان شاخص‌های مشترک ارزشیابی معرفی شده است. افزون‌براین، دو مدل، نظریات دیگری هم وجود دارد که شاخص‌های دیگری را در این زمینه معرفی نموده‌اند (رحیمی، ۱۳۹۵، ص ۸۲-۹۰) که در جدول ۱ خلاصه آن معرفی شده است:

جدول ۱. شاخص‌های ارزیابی خط‌مشی و خط‌مشی در ادبیات مدیریتی

ردیف	مدل ارزشیابی	شاخص مورد نظر
۱	منطقی	بررسی پیامدهای راهبردی و تأثیرات خط‌مشی بر مسایل و فعالیت‌های اجتماعی.
۲	سیستمی	بررسی پیامدها، نتایج کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت خط‌مشی
۳	تکاملی	بررسی موفقیت خط‌مشی در تحقق اهداف مورد نظر.
۴	ارزیابی متوازن	سنجش تحقق شاخص‌های مورد نظر از چهار جهت مالی، مشتری، کسب و کار درون سازمانی و رشد و یادگیری.
۵	ارزیابی خروجی	بررسی خروجی‌ها و پیامدهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت.
۶	طرح تجربی	سنجش تجربی نتایج ارزیابی از طریق تشکیل دو گروه شاهد و آزمایش.

۷	چرخه‌ای	۱. تحقق اهداف مورد نظر؛ ۲. سنجش بدیل‌ها؛ ۳. بررسی روابط بین بدیل‌ها.
۸	دای	۱. اندازه‌گیری پیامد ارزیابی نه خروجی آن؛ ۲. بررسی تأثیر ارزیابی بر گروه‌های غیرهدف؛ ۳. بررسی تأثیرات بلند و کوتاه‌مدت ارزیابی؛ ۴. بررسی مزایا و هزینه‌های غیرمستقیم ارزیابی؛ ۵. بررسی محاسبه مزایا و هزینه‌های شبکه‌ای ارزیابی؛ ۶. بررسی پیامد نمادین خط‌مشی

هـ) پیشینه تجربی تحقیق

پیشینه پژوهش در زمینه ارزشیابی خط‌مشی فرهنگی نشان‌دهنده کمبود ادبیات غنی در این حوزه و توجه اندک به ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی است. برخی مقالات و پایان‌نامه‌ها به موضوع ارزشیابی خط‌مشی عمومی و ارزشیابی خط‌مشی فرهنگی به زبان فارسی تدوین شده است؛ اما تعداد محدودی ناظر به افغانستان است. در جدول ۲ خلاصه هر یک منعکس شده است.

جدول ۲. سابقه تجربی ارزشیابی خط‌مشی فرهنگی

عنوان	خلاصه محتوا	منبع
"طراحی نظام ارزیابی خط‌مشی‌های عمومی در جمهوری اسلامی ایران"	در این مقاله با مبنا قرار دادن مدل نهادی به ارایه الگوی ارزیابی متناسب با جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و می‌نویسد که برای نهادهای متولی و درگیر ارزیابی خط‌مشی در جمهوری اسلامی ایران چه روش ارزیابی مناسب است.	راضیه میدی و کیومرث اشتریان، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره دوم، بهار، ص ۷
الگوی ارزشیابی خط‌مشی‌های عمومی در پرتو معرفت علوی	در این مقاله، محتوای "نهج‌البلاغه" و "غررالحکم و دررالکلم" مطالعه شده و با استفاده از روش تحلیل محتوا شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی عمومی استنباط	مهدی عبدالحمید، بهروز رضایی‌منش، علی اصغر پورعزت و فتاح شریف‌زاده، مجله راهبرد فرهنگ، ۱۳۹۳،

شماره بیست و هشتم، زمستان، ص ۱۲۳.	شده و براساس مدل‌سازی ساختاری- تفسیری ارتباط شاخص‌ها با یکدیگر تبیین و سطح بندی شده است.	
محمدحسن جعفری، ۱۴۰۰، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره	نویسنده در این کتاب تدوین خط‌مشی عمومی با رویکرد اسلامی را با ابتدا بر نظریه جمهوری اسلامی بحث نموده است.	الگوی نظام‌مند تدوین خط‌مشی عمومی در نظام جمهوری اسلامی با رویکرد اسلامی
رضایی قادی، مهدی، شیرخانی، علی، خط‌مشی متعالیه، پاییز ۱۳۹۹ - شماره ۳۰ (۱۶۶ - ۱۸۶)	در پژوهش حاضر، بررسی و ارزیابی خط‌مشی‌گذاری عمومی در ایران بر مبنای نظریه حکمرانی انجام شده است.	ارزیابی خط‌مشی‌گذاری عمومی در نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای نظریه حکمرانی خوب
الوانی، سیدمهدی؛ هاشمیان، سیدمحمدحسین؛ بهمنی، محمدرضا، اندیشه مدیریت راهبردی بهار و تابستان ۱۳۸۸ - شماره ۵ (30) ISC صفحه - از ۵ تا ۳۴)	در این مقاله براساس الگوی مدیریت متوازن، خط‌مشی‌ها و برنامه‌های دفتر تبلیغات اسلامی مطالعه و تحلیل شده است.	اجرا و ارزیابی خط‌مشی‌ها در سازمان‌های دولتی با بهره‌گیری از الگوی مدیریت متوازن خط‌مشی‌ها (BSC) مطالعه موردی: دفتر تبلیغات اسلامی
علی‌اصغر پورعزت و مهدی عبدالحمید، مطالعات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، سال نهم، شماره دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان ۱۴۰۰، ص ۷-۴۶.	این پژوهش با دغدغه رفع ابهام موجود در مفاهیم ارزشیابی و موفقیت خط‌مشی، و با هدف تعیین شاخص‌های موفقیت سازمانی سیاسی جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر نظر مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و براساس	ارایه الگوی ارزشیابی موفقیت خط‌مشی‌های عمومی جمهوری اسلامی ایران

	روش پرسش از خبرگان انجام شده است.	
Rahimi, M. (2019). Cultural Policy in Post-Conflict Afghanistan: Challenges and Opportunities. Journal of Afghan Studies, 7(2), 45-62	در این مقاله رحیمی با مطالعه افغانستان پساجنگ به معرفی فرصت‌ها و چالش‌های سیاست‌گذاری فرهنگی در افغانستان پرداخته است.	Cultural Policy in Post-Conflict Afghanistan: Challenges and Opportunities.
گرچی‌پور و همکاران (۱۳۹۸)، «طراحی الگوی ارزیابی چرخه سیاست‌گذاری فرهنگی با رویکرد مطالعه کیفی اسناد بالادستی»،	شاخص‌های مطلوب سیاست‌گذاری فرهنگی در قالب شناخت مسأله، تدوین راه‌حل، مشروعیت‌بخشی، قانونی کردن، اجرا و ارزیابی دسته‌بندی شدند و بر این مبنا، الگویی برای ارزشیابی خط‌مشی فرهنگی در ایران ارائه شده است. پیشگیری از آسیب‌های احتمالی در تصمیم‌گیری‌های فرهنگی و شناسایی موانع از مزایای این الگو است.	
لطیفی و همکاران (۱۳۹۴)، «طراحی الگوی ارزیابی سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی»	در این مقاله، الگویی برای ارزیابی نشانگرهای فرهنگ عمومی مؤسسات آموزش عالی تدوین شده است.	«طراحی الگوی ارزیابی سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی»
محمدرضا رحیمی (۱۳۹۵) رساله دکتری، طراحی و تبیین الگوی ارزشیابی خط‌مشی عمومی با رویکرد اسلامی،	در رساله‌ای با عنوان روش تحلیلی-استنباطی، مبانی، اصول، انواع و فرایند ارزشیابی خط‌مشی عمومی را با استفاده از آیات و روایات تبیین	«طراحی و تبیین الگوی ارزشیابی خط‌مشی عمومی با رویکرد اسلامی»



	کرده و الگویی برای ارزشیابی خط‌مشی عمومی ارائه داده است. توجه به مؤلفه‌های ارزشیابی عمومی و تفاوت رویکرد اسلامی و غربی از نوآوری‌های این پژوهش است.	مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم.
شناسایی عوامل فرهنگی مؤثر بر افزایش مشارکت عمومی در خط‌مشی‌گذاری مطالعه موردی: شهرداری تالقان- ولایت تخار- افغانستان	یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که عوامل فرهنگی مؤثر بر سه متغیر رسانه‌های جمعی، سرمایه فرهنگی و حوزه کتب و نشریات تأثیر مثبت و معنادار دارد. بنابراین سیاست‌گذاران با ارتقای موارد یادشده می‌توانند سطح مشارکت مردم را در خط‌مشی‌گذاری‌ها به صورت قابل ملاحظه گسترش دهند.	عبدالمجید ایمانی، الیاس‌الدین فرهنگد ۱۴۰۰، همایش ملی توسعه اجتماعی و فرهنگی در ایران: چالش‌ها و توانمندی‌ها
الگوی تدوین خط‌مشی عمومی در حوزه رسانه در جامعه چند فرهنگی افغانستان	در این مقاله سعی شده است الگویی جهت تدوین خط‌مشی رسانه در جامعه چند فرهنگی افغانستان ارائه شود.	جعفری، محمدحسن، شرف‌الدین، سیدحسین؛ محسنی، محمدجواد؛ اکبری، ظاهر؛ معرفت فرهنگی اجتماعی، پاییز ۱۳۹۹ - شماره ۴۴ رتبه: ب (۲۲) ISC/صفحه - از ۴۷ تا ۶۸
نقش خط‌مشی‌های قوه مجریه افغانستان در وحدت ملی	در این تحقیق به روش پرسش از خبرگان نشان داده شده است که خط‌مشی‌های قوه مجریه روی وحدت ملی در افغانستان اثرگذار است.	جواد زاهدی و مهدی نادری قمی، اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال دهم شماره ۱

(پیاپی ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹)		
حسین زاهدی و محمدرضا رحیمی، ۱۳۹۶، مجله مطالعات منطقه‌ای	در این مقاله سعی شده است راهبردهای برای ارتقای فرهنگ اهل‌بیت(ع) در جامعه افغانستان ارایه شود.	درآمدی بر ارتقای راهبردهای جایگاه فرهنگ اهل‌بیت در افغانستان

و) چارچوب نظری تحقیق

براساس آنچه بیان شد، فرهنگ مجموعه‌ای ارزش‌ها، باورها، آداب، سنت‌ها، دانش، جهان‌بینی، نگرش‌ها و سبک زندگی یک جامعه بوده و هویت برساخته‌ای است به‌دست آمده از فرهنگی که افراد، گروه‌ها، نهادها و سازمان‌های جامعه خود را با آن معرفی می‌نمایند و خط‌مشی هویت فرهنگی، خط‌مشی‌ای است که به هدف ایجاد، تثبیت یا نهادینه‌سازی یک هویت فرهنگی توسط دولت وضع و اجرا می‌شود. به‌لحاظ پیشینه تجربی، در مورد شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان تحقیقی انجام نشده و از این‌رو تحقیق حاضر کار جدید است. از آنجاکه در فرایند خط‌مشی‌گذاری، هدف ارزیابی، مفروضات مدل و نیز مفروضات و سپس اهداف خط‌مشی و ارزیابان آن، تأثیرگذارند (روسی و دیگران^۱، ۲۰۰۴، ص ۱۱۴)، برای ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان به مدلی نیاز است که با روح و فضای فرهنگی این کشور تناسب داشته باشد. مدلی سه مرحله طراحی، اجرا و ارزیابی به‌عنوان یک مدل عام و غیرمقید به مبانی و ارزش‌های خاص (جعفری، ۱۴۰۰، ص ۸۵)، این شأنیت را دارد که به‌عنوان چارچوبی برای ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان مبنا قرار بگیرد؛ زیرا این مدل به‌عنوان یک مدل فرایندی، محتوا و ارزش‌های خاصی را در خود ندارد و به مبانی، ارزش و محتوای خاصی نیز وابسته نیست. ضمن اینکه این مدل نسبت به همه مدل‌های فرایندی، جامعیت دارد و اگر همه مدل‌های فرایندی موشکافی شود، در نهایت به همین سه مرحله کلی طراحی، اجرا و ارزیابی بازمی‌گردد؛ از این‌رو این مدل می‌تواند به‌عنوان یک چارچوب در زمان‌ها و مکان‌های

1. Rossi, et.al

گوناگونی مبنا قرار بگیرد و نوشتار حاضر به همین دلیل این الگو را مبنا قرار داده است و براساس این شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی را معرفی و تحلیل می‌نماید.

ز) روش تحقیق

داده‌های این پژوهش در دو قلمرو متمایز ادبیات موضوع و مسأله تحقیق گردآوری شده است:

۱. ادبیات نظری و تجربی: مبانی نظری و پیشینه تجربی پژوهش با جستجو در پایگاه‌های علمی، کتاب‌ها و مطالعات پیشین با استفاده از کلیدواژه‌هایی نظیر «خط‌مشی»، «هویت فرهنگی»، و «ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در فضای مجازی» استخراج شده است.

۲. داده‌های مربوط به موضوع تحقیق: این داده‌ها با به‌کارگیری کلیدواژه‌های تخصصی‌تر شامل «هویت»، «هویت فرهنگی»، «افغانستان»، «خط‌مشی هویت فرهنگی»، «سیاست‌های هویت فرهنگی»، و «ارزشیابی»، «ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان» از منابعی چون کتاب‌ها، مقالات علمی، پایگاه‌های اینترنتی رسمی دولت و سازمان‌های عمومی افغانستان، اسناد سازمان ملل متحد، و سایر وبگاه‌های معتبر علمی شناسایی و جمع‌آوری شده است. همچنین، موضوعات فرعی مرتبط با اهداف تحقیق نیز مورد توجه قرار گرفت. در گام بعد، داده‌های گردآوری‌شده با اتکا به چارچوب نظری منتخب و براساس دلالت‌های صریح (منطوقی)، ضمنی و التزامی آن‌ها، در سه مرحله کلیدی طراحی، اجرا و ارزیابی طبقه‌بندی و تحلیل شدند.

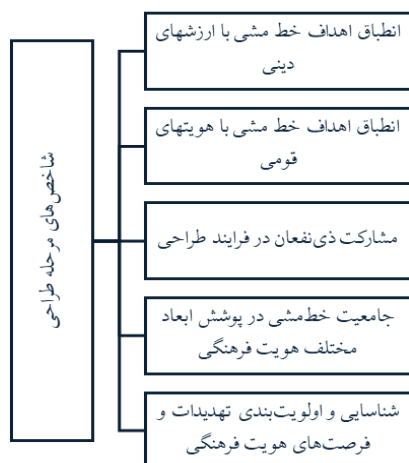
ح) یافته‌های تحقیق

در ارزشیابی خط‌مشی این سؤال مهم وجود دارد که چگونه بدانیم خط‌مشی موفق بوده است. پاسخ به این سؤال از طریق ارزشیابی خط‌مشی به دست می‌آید. سؤال دیگر این است که چگونه خود ارزشیابی انجام می‌شود. پاسخ به این سؤال از طریق اعمال شاخص‌های ارزشیابی به دست می‌آید. منظور از شاخص، ابزاری است که به وسیله آن می‌توان کمیت، کیفیت، تغییرات یا ثبوت و تحقق یک موضوع را تشخیص داد و اندازه‌گیری کرد. برای مثال، تغییرات طول ستون جیوه در دماسنج، شاخص تغییرات درجه حرارت است و رفتار انسان شاخص تغییرات شخصیت او (دفتر سنجش فرهنگی، ۱۳۸۶). شاخص‌ها می‌توانند کمی یا کیفی باشند. شاخص‌های کمی مانند افزایش مقدار تولیدات کشاورزی برای سنجش رشد در

یک کشور و شاخص‌های کیفی مانند افزایش رفاه یا امید به زندگی در یک کشور. در ادامه تلاش می‌شود تا شاخص‌های کیفی ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان مطابق الگوی منتخب معرفی و تحلیل شود.

ط) شاخص‌های مرحله طراحی

مرحله تدوین و طراحی خط‌مشی، مرحله‌ای است که در آن مسایل شناسایی شده مثل کاهش هویت فرهنگی یا نفوذ فرهنگ خارجی به اهداف مشخص تبدیل شده و برنامه‌های عملی برای رفع آن‌ها تدوین می‌شوند. شاخص‌های ارزشیابی در این مرحله باید به گونه‌ای باشند که نشان دهند خط‌مشی طراحی شده توانایی تقویت هویت فرهنگی را دارد و با زمینه محلی سازگار است.



شکل ۲. شاخص‌های مرحله طراحی

۱. انطباق اهداف خط‌مشی با ارزش‌های دینی

جامعه افغانستان، جامعه‌ای دینی و اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمان هستند؛ از این‌رو دین به عنوان بخش اصلی و بنیادین فرهنگ مردم محسوب می‌شود. براساس این، نخستین شاخص در مرحله طراحی خط‌مشی هویت فرهنگی، انطباق خط‌مشی با ارزش‌های دینی است. از این‌رو، خط‌مشی هویت فرهنگی باید خط‌مشی‌ای باشد که انطباق کامل و یا بیشترین انطباق را با ارزش‌های دینی داشته باشد.

۲. انطباق اهداف خط‌مشی با هویت‌های قومی

انطباق اهداف خط‌مشی با هویت‌های قومی، معیاری است که می‌سنجد آیا خط‌مشی‌های هویت فرهنگی با ارزش‌ها، باورها و نیازهای هویت‌های قومی گوناگون در یک جامعه هم‌راستا هستند یا خیر. این شاخص بررسی می‌کند که آیا سیاست‌های طراحی شده به‌گونه‌ای هستند که هویت‌های قومی را به رسمیت شناخته، مورد احترام قرار داده و از آن‌ها حمایت کنند. هدف آن اطمینان از این است که خط‌مشی‌ها نه تنها به تقویت همبستگی اجتماعی کمک می‌کنند، بلکه از به حاشیه راندن یا تضعیف گروه‌های قومی جلوگیری کرده و تنوع فرهنگی را به‌عنوان سرمایه‌ای ارزشمند حفظ می‌کنند.

برای سنجش این شاخص، از ابزارهایی مانند نظرسنجی از جوامع قومی، تحلیل محتوای خط‌مشی‌ها یا مطالعات میدانی استفاده می‌شود تا مشخص شود آیا گروه‌های قومی در فرایند سیاست‌گذاری مشارکت داشته‌اند، نیازهای زبانی و فرهنگی آن‌ها مورد توجه قرار گرفته و تأثیر خط‌مشی بر حفظ هویت آن‌ها مثبت بوده است یا خیر. این شاخص از آن جهت حیاتی است که در جوامع چندقومیتی، نادیده گرفتن هویت‌های قومی می‌تواند به احساس تبعیض، نابرابری و حتی تنش‌های اجتماعی منجر شود. در مقابل، خط‌مشی‌هایی که با هویت‌های قومی سازگارند، حس تعلق را تقویت کرده، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را کاهش داده و از یکسان‌سازی فرهنگی جلوگیری می‌کنند.

این شاخص در تمام مراحل ارزشیابی، از طراحی تا اجرا و ارزیابی، نقش مهمی دارد. در مرحله طراحی، سیاست‌گذاران را تشویق می‌کند تا نیازهای همه مردم و گروه‌های اجتماعی را در نظر بگیرند، مثل گنجاندن آموزش زبان‌های قومی در برنامه‌های درسی. در مرحله اجرا، بر توزیع عادلانه منابع نظارت می‌کند و در ارزیابی نهایی، نشان می‌دهد که آیا خط‌مشی به اهداف خود در تقویت هویت فرهنگی و همبستگی اجتماعی رسیده است. در سطح کلان، این شاخص به‌عنوان بخشی از نظام سیاست‌گذاری ملی، به‌ویژه در حوزه‌های فرهنگ و آموزش، به کار می‌رود تا اطمینان حاصل شود که خط‌مشی‌ها با اصول عدالت اجتماعی و حقوق بشر همخوانی دارند.

۳. مشارکت ذی‌نفعان در فرایند طراحی

این شاخص بر اهمیت درگیر کردن گروه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فرایند تدوین و اجرای خط‌مشی‌های مرتبط با هویت فرهنگی تأکید دارد. مشارکت ذی‌نفعان به معنای همکاری فعال گروه‌هایی نظیر اقوام مختلف، نهادهای مدنی، نخبگان فرهنگی، سازمان‌های غیردولتی و جوامع محلی در مراحل شناسایی مسایل، تدوین راه‌حل‌ها و ارزیابی نتایج است (Smith, 2020). این رویکرد هم مشروعیت خط‌مشی را افزایش می‌دهد و هم به انعکاس دقیق‌تر تنوع فرهنگی و نیازهای جامعه افغانستان کمک می‌کند.

مشارکت ذی‌نفعان می‌تواند تضمین‌کننده انعکاس صدای همه مردم و جلوگیری از حاشیه‌نشینی گروه‌های خاص باشد (Ahmadi, 2019). براساس مطالعات، مشارکت ذی‌نفعان به عنوان یک اصل کلیدی در ارزشیابی مشارکتی شناخته شده است؛ زیرا این روش امکان هم‌افزایی اجتماعی و مردمی را فراهم و به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا سیاست‌هایی طراحی کنند که با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه همخوانی داشته باشد (Khan & Jones, 2021). مشارکت ذی‌نفعان در فرایند طراحی شاخص‌های هویت فرهنگی شامل چند مرحله است:

۱. شناسایی ذی‌نفعان: در افغانستان، ذی‌نفعان شامل گروه‌های قومی، رهبران محلی، نهادهای مذهبی، فعالان فرهنگی و سازمان‌های بین‌المللی فعال در حوزه فرهنگ هستند. شناسایی دقیق این گروه‌ها و ایجاد فضایی برای گفتگوی برابر، به طراحی شاخص‌هایی منجر می‌شود که هویت فرهنگی متنوع کشور را نمایندگی می‌کند (Rahimi, 2022).

۲. ایجاد سازوکارهای مشارکتی: این مرحله شامل تشکیل کارگروه‌های موضوعی با حضور ذی‌نفعان است که در آن‌ها مسایل مرتبط با هویت فرهنگی مانند حفظ زبان‌ها، سنت‌ها و میراث فرهنگی مورد بحث قرار می‌گیرد. ایجاد کارگروه‌های مشارکتی می‌تواند به ارتقای نظارت و ارزشیابی خط‌مشی‌ها کمک کند (Ahmadi, 2019).

۳. تدوین شاخص‌های مبتنی بر اجماع: شاخص‌های ارزشیابی هویت فرهنگی باید براساس وفاق جمعی ذی‌نفعان تدوین شوند تا از پذیرش برخوردار باشند. برای مثال،

شاخص‌هایی مانند «میزان حفظ تنوع زبانی» یا «درجه مشارکت جوامع محلی در پروژه‌های فرهنگی» می‌توانند از طریق گفتگوهای مشارکتی شکل گیرند (Smith, 2020).

۴. نظارت و بازخورد مستمر: مشارکت ذی‌نفعان نباید به مرحله طراحی محدود شود؛ بلکه باید در فرایند نظارت و ارزیابی نیز ادامه یابد. این امر از طریق سامانه‌های دیجیتال یا جلسات حضوری امکان‌پذیر است که در آن ذی‌نفعان می‌توانند نتایج اجرای خط‌مشی را ارزیابی کرده و بازخورد ارائه دهند (Khan & Jones, 2021).

مزیت این شاخص در افغانستان، تقویت حس تعلق به هویت فرهنگی مشترک و کاهش تعارضات قومیتی است. باوجوداین، چالش‌هایی مانند عدم دسترسی برابر همه گروه‌ها به فرایندهای سیاست‌گذاری، محدودیت‌های زیرساختی یا مقاومت‌های سیاسی ممکن است مانع تحقق کامل این مشارکت شوند. برای غلبه بر این چالش‌ها، استفاده از فناوری‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی برای ایجاد بسترهای گفتگوی عمومی پیشنهاد شده است (Rahimi, 2022).

۴. شناسایی و اولویت‌بندی تهدیدات و فرصت‌های هویت فرهنگی

هویت فرهنگی افغانستان، به‌عنوان یکی از غنی‌ترین میراث‌های بشری، ترکیبی از تنوع مذهبی، قومی، زبانی، هنری و تاریخی است. این هویت نه‌تنها نماد وحدت ملی است، بلکه شاخص کلیدی برای ارزیابی پایداری اجتماعی و فرهنگی کشور به شمار می‌رود. تهدیدات و فرصت‌های مرتبط با آن می‌توانند به‌عنوان معیارهایی برای ارزشیابی هویت فرهنگی عمل کنند.

تهدیدات اصلی هویت فرهنگی افغانستان عمدتاً ریشه در ایدئولوژی افراطی، چالش‌های اقتصادی و قطبی‌سازی اجتماعی دارند. نخستین تهدید، تفکر افراطی است که با میراث فرهنگی و بناهای تاریخی، موسیقی، شعر و هنر مخالف بوده و آن را مغایر با اسلام معرفی می‌کند (Newlines Magazine, 2022). تهدید دوم، نگاه افراطی در نادیده گرفتن مذاهب اسلامی از جمله مذهب شیعه است که باعث تضعیف بخش عظیمی از جامعه شده و هویت ملی را مخدوش می‌کند (Afghanistan Analysts Network, 2021). تهدید سوم، اعمال سخت‌گیری‌های جنسیتی است که هویت زنان را به حاشیه رانده و دسترسی آن‌ها به آموزش

و مشارکت فرهنگی را محدود می‌کند که این امر سلامت اجتماعی و هویتی را تهدید می‌کند (UCSF Global Health Sciences, 2022). تهدید چهارم، قطبی‌سازی قومی و تهدیدات علیه اقلیت‌هاست که با خشونت و تبعیض، وحدت فرهنگی را از بین می‌برد (George Washington University Extremism Program, 2022). در نهایت، چالش‌های اقتصادی و زیست‌محیطی، مانند غارت آثار باستانی، تهدیدات ثانویه‌ای هستند که پایداری میراث فرهنگی را کاهش می‌دهند (UNESCO, 2021).

فرصت‌های هویت فرهنگی بیشتر بر حمایت‌های بین‌المللی استوارند. اولویت اول، همکاری با سازمان‌هایی مانند یونسکو است که پروژه‌های حفاظتی برای نگهداشت آثار باستانی را پیش می‌برد و فرصت‌هایی برای گردشگری فرهنگی و وحدت ملی ایجاد می‌کند (UNESCO World Heritage Centre, 2023). اولویت دوم، مهاجرت افغان‌هاست که هویت فرهنگی را در جوامع دیاسپورا حفظ کرده و فرصت‌هایی برای انتقال دانش و هنر فراهم می‌آورد؛ به‌ویژه برای پناهندگانی که هویت‌شان را در برابر تروما بازسازی می‌کنند (Stigter & Monsutti, 2017). اولویت سوم، پتانسیل دیجیتال‌سازی میراث فرهنگی است که فرصت‌هایی برای آموزش و آگاهی جهانی ایجاد می‌کند (The Art Newspaper, 2021).

این تهدیدات و فرصت‌ها به‌عنوان شاخص‌های ارزشیابی هویت فرهنگی عمل می‌کنند. برای مثال، سطح حفظ میراث ناملموس مانند فرهنگ صبوری و پایداری در برابر نامالایمات زندگی می‌تواند نشان‌دهنده قدرت هویت فرهنگی باشد؛ در حالی که فرصت‌های بین‌المللی جنبه احیا و بازسازی هویت فرهنگی را اندازه‌گیری می‌کنند. در افغانستان، تهدیدات ایدئولوژیک اولویت‌دار هستند؛ زیرا مستقیماً تنوع فرهنگی را هدف قرار می‌دهند و می‌توانند به از دست رفتن هویت ملی منجر شوند؛ اما فرصت‌ها اگر بهره‌برداری شوند، می‌توانند پایداری و پیشرفت همه‌جانبه را ایجاد کنند.

۵. جامعیت خط‌مشی در پوشش ابعاد مختلف هویت فرهنگی

جامعیت خط‌مشی در پوشش ابعاد مختلف هویت فرهنگی به‌معنای تدوین سیاست‌هایی است که تمام جنبه‌های هویت فرهنگی، از جمله عناصر ملموس مانند آثار باستانی و ناملموس مانند صبوری و پایداری در برابر نامالایمات زندگی، توکل به خدای متعال، زبان و

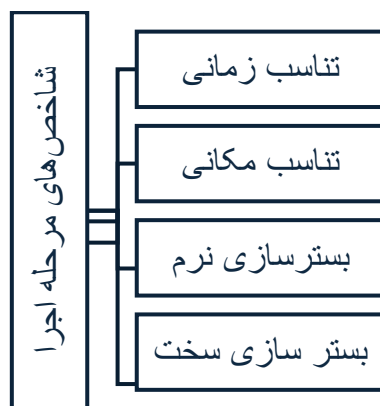
آداب و رسوم را در بر گرفته و به حفظ، ترویج و احیای آن‌ها کمک کند. ابعاد هویت فرهنگی و پوشش خط‌مشی می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱. بعد ملموس (میراث مادی): خط‌مشی‌های هویت فرهنگی باید حفاظت از آثار باستانی ملی را در اولویت قرار دهند. در حال حاضر، همکاری‌های بین‌المللی با یونسکو برای حفظ این آثار وجود دارد (UNESCO World Heritage Centre, 2023)، اما این خط‌مشی‌ها فاقد تدبیرهای لازم برای برنامه‌های حفاظتی، مبارزه با غارت و تخصیص منابع مالی می‌باشد (UNESCO, 2021).

۲. بعد ناملموس (فرهنگ غیرمادی): مانند زبان، ادبیات، تاریخ، روحیه جهادی، روحیه مقاومت و پایداری از عناصر کلیدی هویت فرهنگی افغانستان هستند (Afghanistan Analysts Network, 2021). خط‌مشی هویت فرهنگی باید این جنبه‌ها را پوشش دهد و افزون‌براین با دیجیتال‌سازی این میراث ناملموس دسترسی جهانی به آن‌ها را تسهیل کند (The Art Newspaper, 2021).

ی) شاخص‌های مرحله اجرا

مرحله اجرا، شامل عملیاتی‌سازی سیاست‌ها از طریق تخصیص منابع، نظارت و تعدیل است. تناسب زمانی و مکانی، و بسترسازی نرم و سخت به‌عنوان شاخص‌های کلیدی ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در مرحله اجرا، نقش مهمی در ارزیابی اثربخشی و پایداری سیاست‌ها ایفا می‌کنند. این شاخص‌ها برپایه اصول سیاست‌گذاری فرهنگی، بر تنوع ذاتی فرهنگی افغانستان تمرکز دارند و به سیاست‌گذاران کمک می‌کنند تا اجرای سیاست‌ها را با واقعیت‌های زمانی، مکانی و زیرساختی کشور همخوانی دهند.



شکل ۳. شاخص‌های مرحله اجرا

شاخص‌های این مرحله تضمین‌کننده انطباق سیاست با نیازهای محلی و جلوگیری از ناکارآمدی هستند (SIGAR, 2018).

۱. تناسب زمانی

تناسب زمانی^۱ به معنای اجرای سیاست در زمان و زمان‌بندی مناسب، با توجه به چرخه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. در افغانستان، این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا اجرای خط‌مشی هویت فرهنگی مانند حفظ میراث فرهنگی یا ترویج زبان‌های محلی با دوره‌های ثبات سیاسی، مهاجرت‌های فصلی یا رویدادهای فرهنگی همخوانی دارد. برای مثال، اجرای برنامه‌های فرهنگی در زمان‌های پس از درگیری‌ها می‌تواند به بازسازی هویت کمک کند؛ اما اجرای زودرس ممکن است به دلیل عدم آمادگی جامعه، شکست بخورد. تناسب زمانی شامل مراحل کوتاه‌مدت؛ مانند پاسخ به بحران‌های فرهنگی و بلندمدت؛ مانند برنامه‌ریزی برای حفظ هویت در برابر تهاجمات فرهنگ خارجی است که در چارچوب تحلیل فرهنگی-اجتماعی، با بررسی نرخ رشد و ترکیب جمعیت و مهاجرت‌های تاریخی ارزیابی می‌شود (SCAF, 2016). چالش اصلی در این زمینه، فشردن زمان‌بندی‌ها به دلیل ناامنی است که می‌تواند به انتقال زودرس مسئولیت‌ها و از دست رفتن دستاوردها منجر شود. برای مقابله با این موضوع، باید به تنظیم دقیق‌تر و منعطف زمان انجام رویدادهای فرهنگی پرداخت.

1. Temporal Appropriateness

۲. تناسب مکانی

تناسب مکانی^۱ بر انطباق اجرای سیاست با ویژگی‌های جغرافیایی، قومیتی و محلی تمرکز دارد. با لحاظ تنوع قومی و جغرافیایی (کوهستانی، روستایی، شهری) این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا سیاست‌های هویت فرهنگی در مکان‌های مناسب مانند مناطق تاریخی بامیان برای حفظ میراث اجرا می‌شوند یا خیر. تناسب مکانی شامل شناسایی توزیع جمعیتی، مرزهای قومی و تأثیر اقلیم بر دسترسی امکانات اجرایی خط‌مشی‌های هویت فرهنگی است. برای نمونه، برنامه‌های تقویت زبان‌های محلی باید در جغرافیای مربوطه به گویندگان همان زبان اجرا شود نه اینکه برای مثال کورس‌های تقویت زبان ازبکی در غزنی برگزار شود که مخاطبان بسیار محدودی دارد. مسأله اصلی در این زمینه ناامنی در مناطق کلیدی و عدم توزیع عادلانه است که می‌تواند تعارضات قومی را افزایش دهد. برای برطرف سازی این مسأله باید از اولویت‌بندی مکان‌های دارای اهمیت فرهنگی (مانند سایت‌های تاریخی) و استفاده از نقشه‌برداری فرهنگی برای اطمینان از پوشش جغرافیایی بهره‌گرفت (World Bank, 2021).

۳. بسترسازی نرم

بسترسازی نرم^۲ به آماده‌سازی غیرفیزیکی مانند نهادها، قوانین، آموزش و ظرفیت‌سازی فرهنگی اشاره دارد. در مرحله اجرا، این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا سیاست‌های هویت فرهنگی با تقویت نهادهایی مانند شوراهای محلی یا برنامه‌های آموزشی برای حفظ خرده فرهنگ‌ها، زبان‌ها و نیازهای بومی و محلی حمایت می‌شوند. برای نمونه، برای خط‌مشی حمایت از شخصیت‌های تاریخی فرهنگی محلی، قبل از همه باید، مقررات و رویه‌های مربوط به چنین برنامه‌ای وجود داشته باشد تا مردمان آن محل در چارچوب آن مقررات و فارغ از هرگونه دخالت گروه‌ها و افراد بیرون از آن محل، بتوانند برنامه‌های خود را طراحی و اجرا نمایند. می‌توان گفت: بسترسازی نرم شامل آموزش تعاملات هم‌پذیری و احترام اجتماعی، مذهبی، رسانه‌های مستقل و مشارکت جامعه برای ترویج هویت مشترک است که به کاهش تعارضات اجتماعی کمک می‌کند. ضعف هماهنگی بین‌وزارتی و فساد فراگیر می‌تواند اجرای

1. Spatial Appropriateness

2. Soft Infrastructure Preparation

خط‌مشی‌ها را مختل کند. برای بهبود، بر ظرفیت‌سازی محلی مانند آموزش امامان و رسانه‌ها تمرکز نمود (SIGAR, 2018).

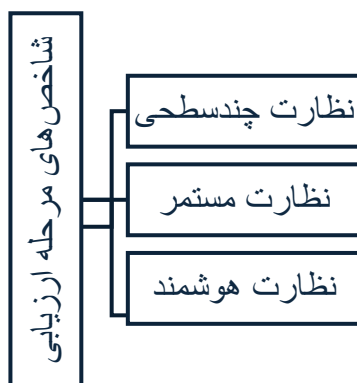
۴. بسترسازی سخت

بسترسازی سخت^۱ شامل آماده‌سازی فیزیکی مانند ساختمان‌های فرهنگی، جاده‌ها و فناوری‌های ارتباطی است. در افغانستان، این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا اجرای سیاست با زیرساخت‌هایی مانند موزه‌ها یا شبکه‌های دیجیتال برای حفظ میراث فرهنگی همخوانی دارد. این شاخص دربردارنده پروژه‌های مانند بازسازی بناهای تاریخی و گسترش شبکه‌های ارتباطی برای دسترسی فرهنگی است که باید با نیازهای روستایی-شهری هماهنگ باشد (World Bank, 2021). سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مقاوم مانند انرژی تجدیدپذیر برای مراکز فرهنگی از مهم‌ترین راهکارها برای اجرای سازی خط‌مشی هویت فرهنگی است.

ک) شاخص‌های مرحله ارزیابی

مرحله ارزیابی، که پس از اجرا قرار دارد، شامل جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل نتایج و پیشنهاد تعدیلات است تا سیاست‌های هویت فرهنگی، مانند حفظ میراث، ترویج زبان‌ها و سنت‌ها با تنوع قومیتی افغانستان همخوانی داشته باشند. نظارت چندسطحی، مستمر و هوشمند به‌عنوان شاخص‌های کلیدی ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در مرحله ارزیابی، نقش حیاتی در سنجش اثربخشی، پایداری و انطباق سیاست‌ها با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی کشور ایفا می‌کنند.

شکل ۴. شاخص‌های مرحله ارزیابی



1. Hard Infrastructure Preparation

این شاخص‌ها بر پایه اصول ارزیابی مشارکتی و داده‌محور، به سیاست‌گذاران کمک می‌کنند تا از ناکارآمدی‌ها جلوگیری کنند و سیاست‌ها را برای شرایط پیچیده افغانستان، بهینه‌سازی نمایندند (Jahid, 2019).

۱. نظارت چندسطحی

نظارت چندسطحی^۱ به معنای ارزیابی سیاست در سطوح مختلف از محلی تا ملی و حتی بین‌المللی است. این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا خط‌مشی هویت فرهنگی مانند برنامه‌های آموزشی برای حفظ فرهنگ اقوام در سطوح روستایی، استانی و ملی به طور هماهنگ نظارت می‌شود یا خیر؛ برای مثال، در سیاست‌های آموزشی مرتبط با هویت فرهنگی، عوامل خانگی مانند سطح سواد سرپرست خانوار بیشتر از عوامل روستایی بر نتایج تأثیرگذار است که باید در نظارت بر سیاست‌های فرهنگی مورد توجه واقع شود (Trani et al., 2019). ظرفیت ضعیف در سطوح فرعی ملی، مانند ولایت‌ها، و عدم هماهنگی بین وزارتخانه‌ها از مسایل مهمی است که می‌تواند به نادیده گرفتن صدای جوامع محلی در حفظ هویت فرهنگی منجر شود. برای مقابله با این مسایل باید به تقویت نظارت و ارزیابی در سطوح ولایتی از طریق آموزش محلی و ایجاد مجمع‌های ملی برای تبادل دانش پرداخت تا به ارزیابی فراگیرتر سیاست‌های فرهنگی کمک کند (Jahid, 2019).

۲. نظارت مستمر

نظارت مستمر^۲ بر ارزیابی مداوم و زمان‌دار با استفاده از ابزارهای دیجیتال برای جمع‌آوری داده‌های واقعی زمان و بازخوردهای مداوم تأکید دارد. این شاخص بررسی می‌کند که آیا اجرای برنامه‌های فرهنگی با توجه به تغییرات اجتماعی مانند مهاجرت به طور پیوسته نظارت شده و تعدیل می‌شود. روش‌های ترکیبی مانند نظرسنجی‌های موبایل و تصاویر GPS امکان شناسایی روندها و تنظیمات سریع را فراهم می‌کند. برای نمونه، استفاده از WhatsApp برای گزارش‌های هفتگی می‌تواند نظارت بر فعالیت‌های فرهنگی را تسهیل کند (Ali, 2025). البته محدودیت‌های امنیتی و جنسیتی دسترسی مداوم به داده‌ها، به‌ویژه در مناطق روستایی را

¹. Multi-Level Monitoring

². Continuous Monitoring

مختل می‌کند. برای بهبود، پیشنهاد می‌شود از شبکه‌های جامعه‌محور و ابزارهای دیجیتال مناسب برای نظارت مداوم استفاده شود که می‌تواند تقاضا برای داده‌های فرهنگی را افزایش دهد و سیاست‌ها را پایدارتر کند (Ali, 2025).

۳. نظارت هوشمند

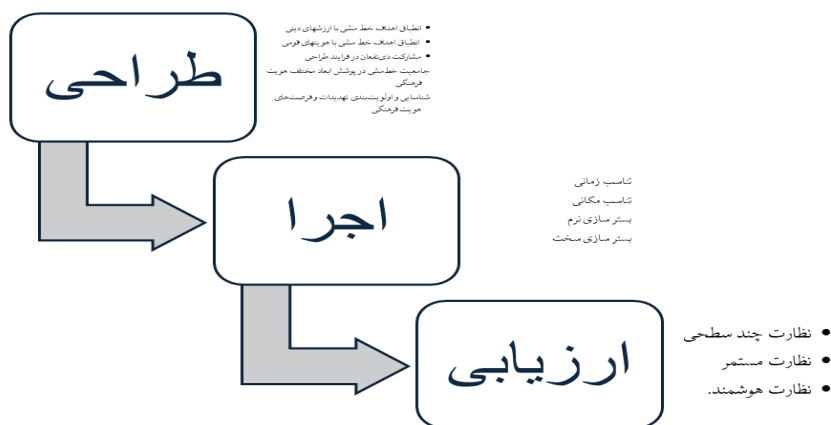
نظارت هوشمند^۱ بر استفاده از هوش مصنوعی و داده‌های بزرگ برای پیش‌بینی و تحلیل هوشمند نتایج سیاست تمرکز دارد. این شاخص ارزیابی می‌کند که آیا سیاست‌های هویت فرهنگی با ابزارهای AI (مانند پیش‌بینی تهدیدها به میراث فرهنگی) نظارت می‌شوند. در این شاخص از داده‌های عمومی مانند رسانه‌های اجتماعی برای شناسایی الگوها استفاده می‌شود و می‌تواند برای پیش‌بینی تأثیرات فرهنگی، مانند تغییرات در تعاملات اجتماعی، اعمال شود. این سیستم با دقت حدود ۷۰ درصد می‌تواند هشدارهای زودهنگام برای حفاظت فرهنگی ارائه دهد. چالش‌ها شامل کمبود داده‌های طبقه‌بندی‌نشده و ظرفیت فنی است که می‌تواند نظارت را محدود کند. برای رفع این چالش می‌توان از همکاری با متخصصان تجاری برای محیط‌های ناپایدار استفاده و به داده‌های مورد نیاز دسترسی پیدا کرد (Sopko, 2024).

نتیجه‌گیری

این مطالعه با بررسی شاخص‌های ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان، بر پایه چارچوب سه‌مرحله‌ای طراحی، اجرا و ارزیابی نشان داد که موفقیت سیاست‌های فرهنگی در جوامع چندقومیتی مانند افغانستان، وابسته به شاخص‌های بومی‌شده و عملیاتی است. این شاخص‌ها چنان‌که در نمودار ۵ منعکس شده، متناسب با سه مرحله طراحی، اجرا و ارزیابی خط‌مشی هویت فرهنگی، ارائه و تحلیل شد.

در مرحله طراحی، شاخص‌هایی مانند انطباق با ارزش‌های دینی و قومی، مشارکت ذی‌نفعان، شناسایی تهدیدات و فرصت‌ها، و جامعیت پوشش ابعاد هویت فرهنگی، تضمین‌کننده انطباق سیاست‌ها با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی هستند. این شاخص‌ها با تأکید بر تنوع قومی و مذهبی، از به حاشیه راندن گروه‌ها جلوگیری و حس تعلق ملی را تقویت می‌کنند.

1. Intelligent Monitoring



شکل ۵. الگوی ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی

در مرحله اجرا، تناسب زمانی و مکانی، همراه با بسترسازی نرم (مانند ظرفیت‌سازی نهادها و آموزش) و سخت (مانند زیرساخت‌های فیزیکی)، اجرای مؤثر سیاست‌ها را در برابر چالش‌های جغرافیایی و زمانی افغانستان تسهیل می‌کنند. در نهایت، در مرحله ارزیابی، نظارت چندسطحی، مستمر و هوشمند، با بهره‌گیری از ابزارهای دیجیتال و داده‌محور، امکان تعدیل مداوم و پیش‌بینی نتایج را فراهم می‌آورد و پایداری فرهنگی را تضمین می‌کند.

یافته‌های این پژوهش تأکید می‌کند که رعایت و توجه به این شاخص‌ها ضمن کمک به حفظ میراث ملموس و ناملموس فرهنگی و کاهش تعارضات اجتماعی، زمینه‌ساز توسعه پایدار و انسجام ملی می‌شود. باوجود این، چالش‌هایی مانند ناامنی مداوم، ضعف هماهنگی بین‌نهادی، محدودیت‌های زیرساختی و کمبود منابع، موانعی جدی در اجرای این شاخص‌ها هستند که می‌توانند اثربخشی سیاست‌ها را کاهش دهند. برای غلبه بر این موانع، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران بر تقویت ظرفیت‌های محلی، بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال (مانند هوش مصنوعی برای نظارت هوشمند) و مشارکت گسترده ذی‌نفعان تمرکز کنند. افزون‌براین، ادغام این شاخص‌ها در اسناد ملی مانند استراتژی توسعه ملی افغانستان و گزارش‌های بانک جهانی، می‌تواند چارچوبی عملی برای ارزیابی مداوم فراهم آورد.

در نهایت، این مطالعه پرکننده خلأ پژوهشی در حوزه ارزشیابی خط‌مشی هویت فرهنگی در افغانستان است و نشان می‌دهد که بدون ارزیابی دقیق و مشارکتی، سیاست‌های فرهنگی نمی‌توانند به اهداف خود در حفظ تنوع و هویت ملی دست یابند. پیشنهاد می‌شود تحقیقات

آینده بر آزمون عملی این شاخص‌ها در مطالعات موردی محلی تمرکز کنند تا اثربخشی آن‌ها در شرایط واقعی افغانستان سنجیده شود. با اجرای این رویکرد، افغانستان می‌تواند هویت فرهنگی غنی خود را به‌عنوان پایه‌ای برای بازسازی و پیشرفت پایدار تبدیل کند.

منابع

- (۱) آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، تعریف‌ها و مفاهیم فرهنگ، تهران، آگه، چاپ سوم.
- (۲) الوانی و شریف‌زاده (۱۳۸۵)، فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی (ره).
- (۳) اسمیت، آنتونی (۱۹۹۱)، خاستگاه‌های قومی ملت‌ها، ترجمه بهرام خداوردی (۱۳۹۵)، تهران، نشر مرکز.
- (۴) امامی میبدی، راضیه، و اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱)، طراحی نظام ارزیابی سیاست‌های عمومی در جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۷ (پیاپی ۲)، ص ۴۵-۸۰.
- (۵) اندرسون، بندیکت (۱۹۸۳)، جوامع خیالی: تأملاتی در خاستگاه و گسترش ملی‌گرایی، ترجمه حسن مرتضوی (۱۳۹۶)، تهران، نشر نی.
- (۶) بابایی، حبیب‌الله (۱۴۰۲)، درآمدی بر مسئله‌شناسی تمدنی جهان اسلام، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- (۷) باقری‌فرد، محمدحسین، توکلی، عبدالله، و الوانی، سیدمهدی (۱۳۹۵)، سازوکارهای تأثیرگذاری دین در فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی (با تأکید بر مرحله تدوین)، مجله علمی پژوهشی دین و ارتباطات، دوره ۲۳، شماره ۲، شماره پیاپی ۵۰، صفحه ۵-۳۷.
- (۸) باقری، محمدرضا، پورعزت، علی‌اصغر، مظاهری، محمدمهدی، باقری‌میاب، شهلا (۱۳۹۲)، تدوین سیستم خط‌مشی‌گذاری فرهنگی آینده‌نگر با استفاده از هم‌افزایی مدل‌ها، فصلنامه علمی پژوهشی فرهنگ، دوره ۶، شماره ۲۲، صفحه ۱۳۵-۱۶۲.
- (۹) برگر، پیتر، و لاکمن، توماس (۱۹۶۶)، برساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فرهاد محمدحسینی (۱۳۸۷)، تهران، نشر ثالث.
- (۱۰) پارسونز، تالکوت (۱۹۵۱)، نظام اجتماعی، نیویورک، فری پرس.
- (۱۱) پورعزت، علی‌اصغر، مهدی عبدالحمید (۱۴۰۰)، ارائه الگوی ارزشیابی موفقیت خط‌مشی‌های عمومی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، شماره پیاپی ۱۸، صفحات ۷-۴۰.
- (۱۲) تسلیمی، محمدسعید (۱۳۹۶)، تحلیل فرایند خط‌مشی‌گذاری و تصمیم‌گیری، تهران، انتشارات سمت.
- (۱۳) جعفری، محمدحسن (۱۴۰۰)، تدوین خط‌مشی دینی در نظام جمهوری اسلامی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- (۱۴) دانایی‌فرد، حسن، خیرگو، منصور، آذر، عادل، فانی، علی‌اصغر (۱۳۹۱)، فهم انتقال خط‌مشی‌گذاری در ایران، پژوهشی بر مبنای راهبرد داده‌بنیاد، مدیریت فرهنگ سازمانی، دوره ۱۰، شماره ۲۶، ص ۵-۲۸.
- (۱۵) دفتر سنجش فرهنگی (۱۳۷۶)، کتاب شاخص‌های فرهنگ عمومی، تهران، نشر دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی.

- ۱۶) رحیمی، محمدرضا (۱۳۹۵)، تبیین و طراحی الگوی ارزشیابی خط‌مشی عمومی با رویکرد اسلامی، رساله دکتری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۱۷) شفریتز، جی. ام، کریستوفر، پی. بریک (۱۳۹۰)، سیاست‌گذاری عمومی در ایالات متحده آمریکا، ترجمه، حمیدرضا ملک محمدی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- ۱۸) پومختار، صدیقه، و مراشی، محسن (۱۳۹۹)، تحلیل امکان تحقق فضای سوم در نقاشی معاصر ایران بر مبنای اندیشه پسااستعماری هومی بهابها، فصلنامه علمی نگره، شماره پیاپی ۵۶، زمستان ۱۳۹۹، دوره ۱۵، صفحات ۱۰۹-۱۱۹.
- ۱۹) کریستوفر، گوردن، ماندی، سایمون (۱۳۸۳) دیدگاه‌های ارو پای سیاست فرهنگی، ترجمه هادی غبرانی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- ۲۰) گیدنز، آنتونی (۱۹۹۱)، مدرنیته و خودهویتی، ترجمه ناصر موفقیان (۱۳۸۰)، تهران، نشر نی.
- ۲۱) محمدی، ررا، و فتح‌آبادی، جلیل (۱۳۹۱)، ارزشیابی کیفیت در آموزش عالی، تهران، مرکز انتشارات سازمان سنجش آموزش کشور.
- ۲۲) هابسام، اریک، ورنجر، ترنس (۱۴۰۳) ابداع سنت، ترجمه محمد نبوی، تهران، نشر بی‌گاه.
- ۲۳) هال، استوارت، آنجلا مک رابی، تونی بنت، کرایم ترنر و ... (۱۳۸۸) درباره مطالعات فرهنگی، گردآوری و ویرایش جمال محمدی، تهران، نشر سرچشمه.
- ۲۴) هال، استوارت، برم گین (۱۳۹۴) درآمدی بر فهم جامعه مدرن، کتاب یکم صورت‌بندی‌های مدرنیته، چاپ دوم، ترجمه محمود متحد، عباس مخبر، حسن مرتضوی، مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، نشر آگه.
- ۲۵) هال، استوارت (۱۳۹۱)، معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی
- 26) Afghanistan Analysts Network. (2021). The Silencing of Afghan Music, <https://www.afghanistan-analysts.org>.
- 27) Moradian, Davood (2016). Ethnic polarization: Afghanistan's emerging threat. <https://www.aljazeera.com>.
- 28) Barakat, S., & Wardell, G. (2002), Capitalizing on Capacities of Afghan Women: Women's Role in Afghanistan's Reconstruction and Development, *International Labor Review*, 141(4), 346-365.
- 29) Belfiore, E., & Bennett, O. (2008), *The Social Impact of the Arts: An Intellectual History*. Palgrave Macmillan.
- 30) Bhabha, H. K. (1994), *The Location of Culture*, London & New York: Routledge.
- 31) Cultural Policy and Stakeholder Engagement in Diverse Societies, *Journal of Cultural Studies*, 15(3), 45-60.
- 32) David Nachmias (1979) *Public Policy Evaluation: Approaches and Methods*, New York: St. Martin's.
- 33) Duxbury, N. (2008). Cultural Policy Evaluation: Towards a Comparative Framework. *International Journal of Cultural Policy*, 14(3), 255-270.

- 34) Dye, Thomas R. (2005), Understanding Public Policy. New Jersey: Prentice Hall Inc., E. Godin, Oxford University Press.
- 35) Dye, Thomas R. (2007), Understanding Public Policy. New Jersey: Prentice.
- 36) George Washington University Extremism Program. (2022). Ethnic Polarization and Threats to Minorities in Afghanistan,
- 37) Hatch, Mary Jo(2018) Organization Theory: Modern, Symbolic, and Postmodern Perspectives 4th Edition, Oxford University Press.
- 38) Hill, M., & Hupe, P. (2002). Implementing Public Policy: Governance in Theory and in Practice. Sage Publications.
- 39) Jenifer Brown Urban, Monica Hargreaves, William M. Rochim (2014), Evolutionary Evaluation: Implications for Evaluators, Researchers, Practitioners, Funders and the Evidence-Based Program Mandate, In " Evaluation and Program Planning, Volume 45, August 2014, Pages 127-139.
- 40) Khan, M., & Jones, L. (2021). Participatory Evaluation in Cultural Policy-Making, *Policy Studies Review*, 28(4), 112-130.
- 41) King, N., & Horrocks, C. (2010), Interviews in qualitative research, London: Sage.
- Lincoln, Y. & Guba, E. (1985), Naturalistic Inquiry, Beverly Hill, CA: Sage.
- 42) Newlines Magazine. (2022). Taliban's Cultural Destruction in Afghanistan. Press, 1979. <https://newlinesmag.com/reportage/new-threats-to-heritage-in-the-talibans-afghanistan/>
- 43) Rahimi, M. (2019). Cultural Policy in Post-Conflict Afghanistan: Challenges and Opportunities. *Journal of Afghan Studies*, 7(2), 45-62.
- 44) Rahimi, S. (2022). Digital Platforms for Inclusive Cultural Policy in Afghanistan, *International Journal of Cultural Policy*, 19(2), 78-95.
- 45) Rossi, Peter H., Mark W. Lipsey and Howard E. Freeman (2004), Evaluation: A Systematic Approach. United States, California: Sage Publication Inc.
- 46) Smith, J. (2020). Stakeholder Involvement in Policy Design. *Cultural Policy Journal*, 12(1), 23-40
- 47) Smith, L. (2010). Uses of Heritage. Routledge.
- 48) Stigter, E., & Monsutti, A. (2017). Transnational Migration and Afghan Cultural Identity. <https://scholar.google.com/>
- 49) The Art Newspaper. (2021). Digital Preservation of Afghan Heritage. <https://www.theartnewspaper.com/>
- 50) UCSF Global Health Sciences. (2022). Gender Apartheid in Afghanistan: Impacts on Cultural Identity.
- 51) UNESCO World Heritage Centre. (2023). Preservation Projects for Minaret of Jam and Bamiyan Valley.
- 52) UNESCO. (2018). Culture for Development Indicators: Afghanistan Country Report. UNESCO Publishing
- 53) UNESCO. (2021). Looting of Archaeological Sites in Afghanistan. <https://www.unesco.org/en>

منارعه هند و پاكستان؛ انكاره‌هاى متعارض و منافع متضاد در افغانستان

سيد عبدالقيوم سجادى محمد رضا سيرت ۲

چكیده

با توجه به جايگاه دو كشور هند و پاكستان در سياست خارجى افغانستان، تشديد تنش و منارعه ميان اين دو كشور با پيامدهاى منفى براى افغانستان همراه مى‌باشد. فهم و درك اين پيامدها براى اتخاذ استراتژى ملى مناسب و مؤثر در حوزه سياست خارجى افغانستان از اهميت جدى برخوردار است كه در اين نوشتار مورد بررسى قرار مى‌گيرد (هدف). بدون ترديد با توجه به نقش سياسى و اقتصادى دو كشور هند و پاكستان در افغانستان و اهميت هر دو كشور براى افغانستان، تشديد منارعه و جنگ ميان دو كشور تاثيرات و پيامدهاى جدى در افغانستان خواهد داشت. بر رسى پيامدهاى سياسى و امنيتى منارعه ميان دو كشور، مسأله اصلى مورد بحث در اين نوشتار است (سؤال اصلى). نويسندگان تلاش مى‌كنند پيامدهاى منارعه ميان دو كشور بر امنيت ملى افغانستان را در چارچوب نظريه سازه‌نگارى مورد بررسى قرار دهند. به باور نويسندگان تشديد منارعه ميان دو كشور تهديد جدى براى امنيت ملى افغانستان است (فرضيه). جهت تبين اين فرضيه، نوشتار حاضر ضمن بيان چيستى و چرايى منارعه تاريخى ميان دو كشور، تلاش مى‌كند تا نقاط متعارض منافع ملى و اهداف سياست خارجى دو كشور در افغانستان را توضيح دهد. جهت گيرى متوازن در روابط ديپلماتيك، تلاش براى فهم مشترك از تهديدات منطقه‌اى و تقويت روابط متوازن با دو كشور به‌عنوان استراتژى سياست خارجى افغانستان در قبال اين منارعه مورد تأكيد قرار مى‌گيرد.

مفاهيم كليدى: سازه‌نگارى، افغانستان و هند، منارعه هند و پاكستان، سياست موازنه، امنيت ملى.

۱. عضو هيات علمى ديارتمن روابط بين الملل دانشكده حقوق و علوم سياسى دانشگاه خاتم النبیین (ص)-افغانستان؛

Ab.sajjadi@knu.edu.af

۲. دانشجوى دكترى روابط بين الملل و استاد همكار دانشگاه خاتم النبیین (ص)-افغانستان؛ m.sirat@knu.edu.af

تاريخ دريافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷، تاريخ پذيرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵، تاريخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به اين مقاله: سجادى، سيد عبدالقيوم و سيرت، محمد رضا (۱۴۰۴) منارعه هند و پاكستان؛ انكاره‌هاى متعارض و

منافع متضاد در افغانستان، فصلنامه علمى-تحقيقى مطالعات سياسى و بين‌المللى، ۲ (۶) صص ۹۵-۱۱۹

هند و پاکستان از کشورهای تأثیرگذار بر مسایل سیاسی، امنیتی و اقتصادی افغانستان است. هرچند هند به عنوان یک کشور منطقه‌ای در ابعاد مختلف روی مسایل افغانستان تأثیرگذار بوده و در سال‌های اخیر نقش مؤثر و سازنده در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان ایفاء نموده است، اما در این میان تأثیرات پاکستان بنا به دلایل مختلف از عمق و گسترده بیشتر برخوردار می‌باشد. مجاورت پاکستان با افغانستان و داشتن حدود ۲۴۰۰ کیلومتر مرز مشترک میان دو کشور، اشتراکات قومی، زبانی، تاریخی و دینی مردم دو کشور، منازعات مرزی تاریخی میان دو کشور، حضور چندین میلیون مهاجر افغانستانی ساکن در پاکستان، از جمله اموری است که نقش و جایگاه پاکستان در سیاست خارجی افغانستان را برجسته می‌سازد. افغانستان به عنوان کشوری که سال‌ها درگیر جنگ‌های داخلی بوده و از نظر اقتصادی و تجاری در وضعیت وابستگی قرار دارد، نیازمند ایجاد روابط مثبت و سازنده سیاسی و اقتصادی با کشورهای منطقه و همسایگان خود می‌باشد. استفاده از ظرفیت‌ها و کمک‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی دو کشور اصل اساسی در سیاست خارجی است. برای سیاست خارجی افغانستان، هند و پاکستان هر کدام از اهمیت و جایگاه خاص برخوردار می‌باشد و از این رو حفظ روابط دوستانه با هر دو کشور از اولویت‌های سیاست خارجی افغانستان است. هرچند وجود محورهای منازعه و رقابت میان افغانستان و پاکستان همواره روابط خارجی دو کشور را در ادوار مختلف تاریخی با فراز و فرودهای جدی روبرو ساخته است، اما در این میان نزدیکی سیاسی افغانستان با هند و گسترش سطح و عمق روابط دیپلماتیک با هند برای پاکستان همواره ناخوشایند بوده و همواره باعث تحریک پاکستان و ایجاد درد سر از جانب آن برای افغانستان گردیده است. وجود منازعه سیاسی ممتد تاریخی و ذهنیت منفی و تهدیدزایی موجود میان دو کشور هند و پاکستان، تأثیرات مستقیم بر مناسبات سیاسی و اقتصادی دو کشور بر افغانستان خواهد داشت. از این رو تشدید تنش و منازعه و وقوع جنگ گرم میان دو کشور به صورت جدی بر سیاست، اقتصاد و امنیت در افغانستان تأثیرگذار است. در این نوشتار پرسش از تأثیرات و پیامدهای تشدید منازعه و جنگ میان دو کشور هند و پاکستان بر امنیت ملی افغانستان به عنوان مسأله اصلی این نوشتار، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. به باور نویسندگان تشدید منازعه میان دو کشور هسته‌ای و برخوردار از

قدرت نظامی اتمی با تأثیرات منفی و پیامدهای نگران‌کننده امنیتی در سطح منطقه و به‌ویژه افغانستان همراه خواهد بود.

الف) مفاهیم و مباحث نظری

مفهوم منازعه و امنیت ملی از مفاهیم پایه و اساسی در این نوشتار است. کاربرد گسترده این مفاهیم در مطالعات سیاسی و بین‌المللی تا حدی ما را از بحث مفهومی گسترده بی‌نیاز می‌سازد، اما از آنجایی که تعاریف در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل سیال و اعتباری است، ناگزیر در این جا به اختصار به تعریف مورد نظر از این مفاهیم اشاره می‌شود..

۱. مفهوم منازعه

منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه‌های انسانی معین با گروه‌های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهداف‌شان، تعارض آگاهانه داشته باشند (دوئرتی و فالتز گراف، ۱۳۷۶، ص ۲۹۶). لوئیس کوزر منازعه را مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر تعریف می‌کند که در آن هدف هر یک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و نابود ساختن رقبای خویش است (Coser، ۱۹۵۶، ۳). بولدینگ منازعه را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن حد اقل دو طرف وجود دارد و رقابتی است که در آن طرف‌ها از ناسازگاری مواضع‌شان آگاه هستند و تلاش می‌کنند موضعی را اتخاذ کنند که با خواست دیگر ناسازگار است. منازعه فعالیتی است که تقریباً در هر جایی یافت می‌شود، هم در جهان بیولوژیک و هم در جهان انسانی (Boulding، ۱۹۶۳، ۵). با توجه به سه نمونه از رایج‌ترین تعریف مفهوم منازعه، در این نوشتار منظور از منازعه، مبارزه و تقابل میان هند و پاکستان بر سر ارزش‌ها، منزلت، قدرت و امنیت است. این مبارزه ناشی از منازعه و اختلاف ارضی در جامو و کشمیر، تهدید منافع ملی همدیگر و ذهنیت تاریخی منفی موجود میان دو طرف است که دارای ریشه‌های عمیق و بلند تاریخی است. این تقابل با توجه به شرایط گاه تند و زمانی کند، گاه خشونت‌آمیز و زمانی مسالمت‌آمیز، گاه آشکار و زمانی نهان است، زیرا منازعه همواره چنین اوصافی دارد (دوئرتی و فالتز گراف، ۱۳۷۶، ص ۲۹۷). الکساندر ونت همکاری و منازعه را با هویت سیاسی گروه‌های اجتماعی و در روابط بین‌الملل با سیاست هویت گره می‌زند. تعارض باورها، انگاره‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی به تعارض هویت و در نتیجه به رقابت یا منازعه می‌انجامد. به باور ونت هویت ریشه در فهم کنشگران دارد و در چارچوب

یک جهان خاص که به‌طور اجتماعی ساخته می‌شود، معنا می‌یابد. مهم‌ترین پیامد هویت سازی تولید و تعریف منافع است که به همکاری یا منازعه منجر می‌شود. هویت جمعی باعث همکاری دولت می‌باشد در غیر این صورت باعث تشدید منازعات خواهد شد (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۶).

۲. مفهوم امنیت ملی

مفهوم کلیدی امنیت همانند دیگر مفاهیم علوم سیاسی و روابط بین‌الملل فاقد تعریف جامع و مورد توافق است. دو تعریف سلبی و ایجابی از امنیت ملی همواره مطرح بوده است. در گفتمان سنتی، مفهوم سلبی امنیت که ناظر به نبود تهدیدات نظامی است مورد توجه قرار می‌گیرد. در این تعریف مرجع و هدف امنیت، حکومت و دولت است. گفتمان سنتی، امنیت را در چارچوب مرزهای جغرافیایی و با تمرکز بر تهدیدات نظامی مطرح نمود. در این تلقی مفهوم مضیق امنیت صرفاً در بعد نظامی و در سطح ملی مورد توجه قرار می‌گیرد. در مورد مکانیزم تأمین امنیت نیز روی قدرت نظامی با نقش محوری دولت تمرکز می‌شود. تلاش برای افزایش توان نظامی و قدرت دفاعی دولت یگانه مکانیزم تأمین‌کننده امنیت است. در مفهوم فرا سنتی مفهوم سلبی امنیت هم‌چنان مورد توجه قرار می‌گیرد، اما با توجه به نقدی ناظر به تک‌بعدی بودن در گفتمان سنتی، در این رویکرد ابعاد مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امنیت مورد توجه قرار می‌گیرد. هرچند امنیت صرفاً محدود در بعد نظامی نیست، اما هم‌چنان ناظر به فقدان تهدیدات و به‌ویژه تهدید نظامی و سخت‌افزاری است. با نقدهای وارد شده بر تعریف سلبی امنیت در گفتمان‌های سنتی و فرا سنتی، گفتمان مدرن تلاش نمود تا تعریف ایجابی از امنیت را مطرح سازد. در این گفتمان امنیت صرفاً به فقدان تهدید محدود نگردید بلکه معطوف به شرایط مساعد و مطلوب برای تأمین اهداف و خواست‌های ملی تعریف گردید. در این تعریف امنیت بیانگر توانایی و شرایط مطلوبی است که در بستر آن می‌توان به منافع ملی دست یافت (مکین لای، ۱۳۸۰، ص ۲۵). تعریف رابرت ماندل یکی از نمونه‌های تعریف ایجابی از امنیت است. وی می‌گوید: «امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت‌های حکومت ملی است... نکته محوری این تعریف بیش‌تر کلمه تعقیب ایمنی است تا کسب آن» (ماندل، ۱۳۷۹، ص ۲۰). امنیت در مفهوم مدرن به‌عنوان بخشی از مطالعات بین‌المللی و در چارچوب مباحث سیاست بین‌الملل

مطرح گردید. در تلقی مدرن از امنیت که پس از جنگ جهانی اول مطرح گردید، امنیت در کنار مطالعات استراتژیک و نه در ذیل آن به‌عنوان یکی از گرایش‌های مطالعاتی روابط بین‌الملل تعریف گردید. در دیدگاه واقع‌گرایی امنیت مهم‌ترین هدف دولت و قدرت یگانه ابزار و وسیله تأمین و دستیابی آن است. به گفته برخی از صاحب‌نظران مطالعات امنیتی آنچه موجب شد امنیت در قلب رشته روابط بین‌الملل جای گیرد استیلای دیرپای نظریه واقع‌گرایی بر روابط بین‌الملل و نیز رشته فرعی امنیت بود (تریف، ۱۳۸۳، ص ۲۵). اکنون نیز مقوله امنیت ملی از مباحث مهم روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است، هرچند با گسترش مطالعات امنیتی، ممکن است این مقوله در جایگاه یک موضوع مستقل اما مرتبط با مسایل سیاست خارجی قرار گیرد (روشندل، ۱۳۸۵).

ب) منازعه و همکاری در نظریه سازه‌انگاری

نظریه سازه‌انگاری در طیف نظریه‌های پسامدرن جای می‌گیرد. این نظریه در پی جمع بین دو جریان ساختارگرا و کارگزارگرا، خردگرا و بازتاب‌گرا است. سازه‌انگاری با تأکید بر ساخت اجتماعی واقعیت روابط بین‌الملل، بر نقش انگاره‌ها، ارزش‌ها، باورها و برداشت‌های ذهنی تصمیم‌گیرندگان در تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی تأکید دارد. در نظریه سازه‌انگاری ذهنیت و تلقی سیاست‌مداران، پندارها و باورهای سیاسی، ارزش‌ها و انگاره‌ها سازنده هویت سیاسی بازیگران است (ونت، ۱۳۸۴). تعامل و هم‌سویی انگاره‌های ذهنی به ایجاد هویت سیاسی واحد می‌انجامد همانگونه که ذهنیت متفاوت، ارزش‌های متعارض ذهنی و باورهای متفاوت خلق هویت سیاسی متعارض را در پی دارد. دوست و دشمن بیش از هر امری تحت تأثیر پندارها و باورهای ذهنی سیاست‌مداران تعریف و ایجاد می‌شود. هویت سیاسی به نوبه خود به تعریف منافع مشترک و متضاد می‌انجامد و این دو در نهایت زمینه‌های همکاری و منازعه در روابط بین‌المللی ایجاد می‌کند. براساس تحلیل سازه‌انگارانه پندارها و باورهای متعارض هند و پاکستان درمورد هویت سیاسی یکدیگر به شکل‌گیری منافع متعارض میان دو کشور می‌انجامد و زمینه‌های تعارض و منازعه را رقم می‌زند. هر دو کشور با توجه به ذهنیت تاریخی خصمانه برای همدیگر هویت‌سازی می‌کنند. هویت خصمانه به تعریف منافع ملی متعارض میان دو کشور می‌انجامد. به گونه‌ای که تأمین منافع ملی یک‌طرف تهدید برای جانب مخالف محسوب می‌شود. این امر فضای خصمانه را

در مناسبات سیاسی و اقتصادی هر دو بازیگر در محیط سیاسی افغانستان ایجاد می‌کند. نفوذ سیاسی یکی از دو بازیگر در افغانستان به معنای تهدید برای نفوذ سیاسی جانب مقابل تلقی می‌گردد. در این حالت دامنه منازعه دو کشور از دیگر نقاط منازعه‌زا به افغانستان نیز کشیده می‌شود. این منازعه امنیت ملی افغانستان را نیز متضرر می‌سازد؛ زیرا افغانستان دارای منافع ملی مشترک با هر دو بازیگر است. امنیت ملی افغانستان در گرو گسترش روابط نیک و مبتنی بر همکاری و همگرایی با هر دو کشور است، اما تشدید منازعه میان این دو قدرت منطقه‌ای دستگاه دیپلماسی افغانستان را با محدودیت جدی روبرو می‌سازد؛ زیرا همکاری با یکی برابر با دشمنی با دیگری است که برای دستگاه دیپلماسی افغانستان ناخوشایند و زیانبار است. محورهای این منازعه در چارچوب نظریه سازه‌نگاری در ادامه این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ج) هویت متعارض و منازعه هند و پاکستان

منازعه میان هند و پاکستان از منازعات پر دامنه و تاریخی است. مبارزه مردم مسلمان پاکستان برای استقلال و تأسیس دولت مستقل در بخش مسلمان‌نشین هندوستان با عنوان پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی سرآغاز شکل‌گیری منازعه میان دو کشور بود. پاکستان کشوری است که براساس تیوری دو ملت بنا گردید و غیریت‌سازی و دشمن‌سازی ایدئولوژیکی و ارزشی در بطن و متن هویت سیاسی این کشور جای گرفت (فییر، ۱۳۹۶). از نظر فرهنگی تعارض دینی و ایدئولوژیکی نقش مهمی در شکل‌گیری منازعات سیاسی میان دو کشور داشته است. تیوری دو ملت ماهیت ایدئولوژیک داشت و مردم شبه قاره هند را با معیار ایدئولوژیک به ملت مسلمان و غیر مسلمان تجزیه کرد. اسلامی‌سازی ارتش پاکستان که در زمان جنرال ضیاءالحق به گونه جدی در دستور کار قرار گرفت، استراتژی اساسی پاکستان برای مقابله با نفوذ هند در منطقه بود (فییر، ۱۳۹۶). در همین چارچوب حمایت از جریان‌های اسلام‌گرا و افراطی در منطقه به‌منظور مقابله با هند در دستور کار پاکستان قرار گرفت. تقویت افراط‌گرایی نگرانی‌های امنیتی جدی و جدیدی را برای دولت هند ایجاد نمود. پاکستان که بخشی از هند شرقی تحت استعمار بریتانیا بود، پس از استقلال هند از سیطره استعمار، با مبارزات استقلال‌خواهی ملت مسلمان پاکستان به رهبری قاید اعظم محمد علی جناح دولت مستقل پاکستان تأسیس گردید. پاکستان برای بازنمایی هویت سیاسی خود بر ارزش‌های

ایدئولوژیکی متعارض با هند اتکا نمود و هویت اسلامیزم را در مقابل هویت هندویسم جهت تأسیس هویت اسلامی خود برجسته ساخت. دو انگاره متضاد اسلامیزم و بودیزم به تأسیس هویت متعارض و در نتیجه منافع متضاد بین دو کشور انجامید. پندارهای متضاد و منفی نسبت به همدیگر محیط منازعه را بیش از پیش گرم‌تر ساخت. این ذهنیت به مرور زمان با شکل‌گیری منازعه ارضی دو کشور بر سر منطقه کشمیر روز به روز تشدید گردید. پاکستان برای مقابله با تهدیدات هند و تقویت کمربند امنیتی خود جهت حفظ هویت سیاسی، استقلال و تمامیت ارضی همواره در پی تقویت جایگاه منطقه‌ای خود و مقابله با نفوذ هند در منطقه برآمده است. در این میان افغانستان به‌عنوان یکی از حوزه‌های نفوذ سیاسی دو کشور، محیط رقابتی هند و پاکستان را رقم زده است.

تعارض هند و پاکستان از زمان تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی تاکنون چندین جنگ کلاسیک را رقم زده است. هرچند این منازعه به ظاهر دارای ماهیت سیاسی و جغرافیایی بوده، اما درواقع دارای ماهیت هستی‌شناختی و هویتی است. دو کشور با روایت‌های متضاد تاریخی و هویتی با یکدیگر مواجه‌اند. جنگ اول از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ که با حمله قبایل مسلح پاکستان به کشمیر جهت جلوگیری از الحاق کشمیر به هند رخ داد، سرانجام با مداخله سازمان ملل و تقسیم کشمیر به دو بخش بین هند و پاکستان خاتمه یافت. جنگ دوم در سال ۱۹۶۵ با حمله جبل الطارق پاکستان جهت تحریک شورش در کشمیر آغاز و منجر به جنگ تانک‌ها گردید. این جنگ با مداخله شوروی سابق و آمریکا منجر به برقراری آتش‌بس گردید. جنگ سوم در سال ۱۹۷۱ در پی بحران انسانی در پاکستان شرقی و حمایت هند از استقلال بنگلادش و تأسیس این کشور اتفاق افتاد. جنگ کارگیل در سال ۱۹۹۹ چهارمین رویارویی نظامی دو کشور بود که پاکستان با عبور از خط مرزی، منطقه کارگل را تصرف نمود. هند با حملات واکنشی خود توانست منطقه را دوباره تحت تصرف خود در آورد. آخرین مورد جنگ پهلگام در سال ۲۰۲۵ بود که با حمله گروه‌های افراطی پاکستان به گردش‌گران هندی و کشته شدن ۲۵ تن از شهروندان هندی آغاز گردید. واکنش هند حمله سندروم بود که مناطق نظامی پاکستان را هدف قرار داد. این جنگ نیز با میانجیگری آمریکا به آتش‌بس منجر گردید.

نگرانی‌های امنیتی دو کشور و وقوع چندین جنگ کلاسیک، سیاست افزایش قدرت نظامی و دفاعی را در دستور کار هر دو کشور قرار داد. هند با خریداری جنگنده‌های پیشرفته از فرانسه و تقویت سامانه دفاع هوایی خود از روسیه سطح بازدارندگی و دفاعی خود را افزایش داد. پاکستان نیز با تکیه بر توان دفاعی و رزمی چین به خریداری جنگنده‌های مدرن و تقویت سامانه دفاعی خود از آن کشور پرداخت. در نهایت نوعی توازن نظامی ناپایدار و شکننده میان دو کشور متخاصم ایجاد شد. درواقع طبق آموزه نظریه ریالیسم از زمان تأسیس پاکستان تا کنون مناسبات دو کشور در حالت صلح مسلح و مبتنی بر موازنه قوا یا بازدارندگی ناپایدار استوار بود. هر جرقه امنیتی می‌توانست این موازنه را فرو ریزد و به افزایش تنش و منازعه و کشیدن دو کشور به پرتگاه جنگ تمام‌عیار منجر گردد، امری که با توجه به مجهز بودن هر دو کشور به سلاح اتمی برای جهان، منطقه و شهروندان دو کشور با نگرانی‌های جدی همراه می‌باشد.

د) هویت سیاسی و منافع ملی پاکستان در افغانستان

براساس نظریه سازه‌نگاری تعارض ارزش‌ها و هنجارها همانگونه که به تأسیس هویت متعارض می‌انجامد، تعریف منافع متعارض و متضاد بین کشورها را نیز در پی دارد. افغانستان بلافاصله پس از تأسیس پاکستان، ایده الحاق مناطق پشتون‌نشین پاکستان را مطرح کرد و در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، هم‌چنان سیاست حمایت از پشتونستان آزاد از سوی افغانستان برای پاکستان تهدیدزا و غیر قابل قبول بود. پاکستان این سیاست افغانستان را در راستای منافع هند تحلیل می‌کرد و لذا در مقابل، سیاست حمایتی از مخالفان دولت افغانستان را در پیش گرفت. دولت ذوالفقارعلی بوتو از اوایل سال ۱۹۷۳ حمایت از جنبش ضد داوود در افغانستان را به شکل ارایه سلاح و آموزش چریکی مخفیانه آغاز کرد (Amin, 1984). در دوره حکومت ضیاءالحق با تجاوز شوروی سابق به افغانستان و شکل‌گیری جهاد افغانستان در برابر ارتش سرخ شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹) که با حمایت غرب از جهادگران افغانستان همراه بود و پاکستان نقش واسطه را در انتقال حمایت‌های مالی و نظامی غرب و کشورهای عربی از مجاهدین افغانستان داشت، فرصت ارزشمندی برای نفوذگذاری پاکستان در افغانستان فراهم گردید. با استفاده از همین فرصت بود که غرب از

فعالیت‌های هسته‌ای پاکستان چشم‌پوشی نمود و این کشور به سلاح هسته‌ای دست یافت (Riedel, 2011).

هرچند جنگ افغانستان در برابر تجاوز شوروی ماهیت ایدئولوژیک داشت و با عنوان جهاد آغاز گردید، اما سیاست حمایتی پاکستان از جهادگران افغانستان نه دارای ماهیت ایدئولوژیک بلکه عمدتاً دارای ماهیت استراتژیک بود؛ زیرا پاکستان در جستجوی «عمق استراتژیک» در افغانستان بود (Riedel, 2011). هرچند در مورد تعریف دقیق عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان توافق نظر وجود ندارد، اما در مجموع سیاست عمق استراتژیک بیانگر کنترل سیاست خارجی افغانستان با هند، مقابله با اتحاد سنتی افغانستان و هند، سرکوب و مهار مخالفت‌های داخلی و گروه‌های تجزیه‌طلب بلوچ و پشتون تحت حمایت افغانستان و هند بود (فیر، ۱۳۹۶). سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان به عمیق‌ترین لایه‌های تهدیدات امنیت ملی پاکستان بر می‌گردد که از دید پاکستان ریشه در سیاست هند در افغانستان دارد. پاکستان در دروه جهاد افغانستان با نگاه استراتژیک به منافع ملی خود عمدتاً جریان‌های رادیکال و تندرو را که زمینه و ظرفیت همراهی ایدئولوژیکی با پاکستان علیه هند را داشت، بیشتر مورد حمایت قرار می‌داد. به گفته بی‌نظیر بوتو در میان جهادگران افغانستان، بیشتر تندروها توسط جنرال ضیاء حمایت می‌شدند. سازمان‌های امنیتی پاکستان بیشتر علاقه‌مند توسعه روابط کاری نزدیک با این عناصر بود و برای توانمندسازی آن‌ها تلاش نمود تا از این طریق نفوذ اسلام‌آباد در کابل را گسترش و با روابط سنتی کابل با هند مقابله و به پاکستان عمق استراتژیک بخشد (Bhutto, 1988). به باور برخی از صاحب‌نظران در میان نظامیان پاکستان جنرال حمید گل و اسلام‌پیگ از کسانی بودند که بیشترین تأکید را روی مسأله عمق استراتژیک داشت.

پاکستان در فضای پس از یازده سپتامبر نیز سیاست سنتی خود در افغانستان را ادامه داد. پرویز مشرف، رئیس‌جمهور پاکستان، با قرار گرفتن در جبهه موسوم به مبارزه علیه تروریسم به رهبری ایالات متحده، تلاش کرد از انزوای پاکستان از جهان و قرارگرفتن در کنار شبه‌نظامیان جلوگیری و با نفوذ سیاسی هند در افغانستان مقابله کند. تصمیم پاکستان برای پیوستن به جنگ علیه تروریسم هم‌چنین به دلیل ترس از اتحاد احتمالی ایالات متحده و هند در افغانستان بود که می‌توانست اتحاد سنتی اتحاد شمال و هند علیه پاکستان را بیش از پیش

تقویت کند. از سوی دیگر، هند می‌توانست با حمایت جامعه بین‌المللی، پاکستان را بر سر مسأله ستیزه‌جویی در کشمیر تحت فشار بیشتری قرار دهد. در حالی‌که نگرانی اصلی هند تقویت گروه‌های ستیزه‌جوی ضد هند در افغانستان بود که تحت حمایت پاکستان قرار داشتند، پاکستان بر این باور بود که پیوندهای اقتصادی و سیاسی هند با افغانستان، ظرفیت هند برای بی‌ثبات کردن پاکستان از طریق حمایت از شورشیان بلوچ را افزایش می‌دهد.

شاه محمود قریشی، وزیر امور خارجه سابق پاکستان در مصاحبه با لس آنجلس تایمز (۳ اکتوبر ۲۰۰۹) ضمن انتقاد از سیاست هند در افغانستان، بر ارتباط جدی رابطه هند و پاکستان با مسأله افغانستان تأکید نمود. به باور وی امنیت در مرزهای غربی پاکستان متأثر از امنیت در مرزهای شرقی این کشور است. در تلقی پاکستان حضور سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان تهدید برای پاکستان است. به باور پاکستان هند از خاک افغانستان برای انجام حملات علیه پاکستان استفاده می‌کند. پاکستان منافع دو گانه و متضاد با هند را در افغانستان تعقیب می‌کند؛ از یکسو بر نقش رهبری‌کننده خود تأکید دارد و از سوی دیگر همواره نگرانی خود در مورد حمایت‌های هند از برخی گروه‌های جدایی طلب در پاکستان را ابراز داشته و سیاست‌های هند در افغانستان را در راستای حمایت از تجزیه‌طلبی قومی در بلوچستان و پشتونستان دانسته و محکوم نموده است. پاکستان هم‌چنان افغانستان را به‌عنوان حیاط خلوت امن برای خود جهت مقابله با نفوذ و تهدیدات هند در جبهه شرقی در نظر می‌گیرد (Tadjbakhsh, 2011, p 42).

هـ) هویت سیاسی و منافع ملی هند در افغانستان

هند دارای رابطه تاریخی قدیمی با افغانستان است. تأسیس دولت پاکستان و تنش میان دو کشور، موجب ارتقای جایگاه افغانستان در سیاست خارجی هند گردید. ایجاد و گسترش روابط دوستانه و تعریف منافع مشترک با افغانستان در جهت‌گیری خارجی هند مورد تأکید قرار گرفت. علاوه بر اینکه نفوذ سیاسی هند در افغانستان بخشی از موقعیت راهبردی منطقه‌ای هند محسوب می‌شود، کنترل و مهار جریان‌های افراط‌گرایی اسلامی نیز برای این کشور دارای اهمیت جدی است. مقابله با نفوذ پاکستان عنصر سوم سیاست خارجی هند در افغانستان است. هویت سیاسی متعارض هند و پاکستان باعث تعریف منافع متعارض دو کشور در افغانستان گردیده است؛ به گونه‌ای که هر دو کشور منافع ملی خود را در جهت عکس منافع

کشور رقیب جستجو می‌کنند. ارزش‌ها و باورهای متضاد دو کشور موجب گردید که تأمین منافع ملی یکی تهدید ملی برای جانب مقابل تلقی گردد. محدود نمودن نفوذ سیاسی پاکستان در افغانستان از اهداف مهم سیاست خارجی هند محسوب می‌شود؛ زیرا در تلقی هند هر رخداد و تحولی که در افغانستان به نفع پاکستان باشد، به زیان هند خواهد بود و گسترش نفوذ سیاسی پاکستان در افغانستان برابر با کاهش نفوذ سیاسی هند تلقی می‌گردد. پاکستان بارها هند را به حمایت از جدایی‌طلبی در ایالت بلوچستان پاکستان و هم‌چنین آموزش شبه‌نظامیان برای انجام فعالیت‌های تروریستی در ایالت‌های سند، بلوچستان و خیبر پختونخوا متهم کرده است، اما در مقابل، هند پاکستان را به‌عنوان حامی افراطیت عامل تهدید و نا امنی در منطقه می‌داند. در حالی که پاکستان هند را به‌عنوان تهدید اصلی امنیت ملی خود می‌بیند (Hanauer & Chalk, 2012)، نگرانی‌های هند همواره حملات و اقدامات ضد امنیتی افراط‌گرایان تحت حمایت پاکستان است. این تلقی و منازعه ارضی میان دو کشور، مانع زندگی مسالمت‌آمیز میان دو همسایه و از عوامل نا امنی در منطقه است.

در حالی که پاکستان در دوره جهاد افغانستان در اوج نفوذگذاری سیاسی خود در این کشور دست یافت و بیشتر کشورهای منطقه به‌عنوان حامیان جهاد افغانستان در جبهه هم‌سو و مشترک با پاکستان قرار داشتند، هند تنها کشوری بود که به دلیل منافع متضاد با پاکستان دولت کمونیستی دکتر نجیب‌الله را که تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق بود، به رسمیت شناخت و از این طریق حضور سیاسی خود در افغانستان را تأمین نمود. در دوره حاکمیت اول طالبان نیز هند تلاش نمود تا مناسبات خود را با افغانستان حفظ نماید. پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حضور ناتو در افغانستان، هند در پروژه‌های عمرانی و اقتصادی و کمک‌های بشردوستانه نقش گرفت و حضور دیپلماتیکی خود در افغانستان را تقویت بخشید. مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، فرصتی تازه‌ای را برای هند فراهم نمود تا روابط دیپلماتیک خود با کابل را گسترش دهد. سفارت هند در کابل که با تصرف کابل توسط طالبان در ۱۹۹۶ بسته شده بود، بار دیگر بازگشایی گردید. در واقع، فاز جدیدی در روابط هند و افغانستان باز شد و عوامل متعددی تجدید و احیای روابط دیپلماتیک دوجانبه را تسهیل می‌کرد. در چارچوب گسترش همکاری‌های سیاسی هند زمینه عضویت افغانستان

در سازمان سارک را فراهم ساخت.^۱ در ۴ اکتبر ۲۰۱۱، هند و افغانستان توافق‌نامه «مشارکت استراتژیک» را امضا کردند که شامل «مقررات مربوط به همکاری‌های امنیتی و اقتصادی، آموزش و تجهیز نیروهای امنیت ملی افغانستان، ارایه کمک‌ها و مساعدت‌های اقتصادی، توسعه استخراج معادن و تولید انرژی و ایجاد «گفتگوی استراتژیک» بین مشاوران امنیت ملی آن‌ها برای ایجاد چارچوبی برای همکاری در حوزه امنیت ملی بود. در سال ۲۰۱۱ هند به بزرگ‌ترین منابع تمویل پروژه‌های عمرانی افغانستان و به پنجمین کمک‌کننده بزرگ مالی در این کشور تبدیل شد (Javaid, 2016, p.3). پس از سقوط نظام جمهوری (۱۴۰۰) دهلی نو هم‌چنان نفوذ خود را در افغانستان از طریق سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های توسعه‌ای از جمله آبیاری، کشاورزی و پروژه‌های برق آبی حفظ کرد.

از دید هند نفوذ در افغانستان برای مهار سیتزه‌جویی پاکستان و نیز تثبیت موقعیت برتر در منطقه مهم است. هند جایگاه قدرت برتر منطقه‌ای در جنوب شرق آسیا را دنبال می‌کند و از این‌رو تلاش دارد از طریق نفوذ در افغانستان علاوه بر تثبیت جایگاه رهبری خود، اعتبار بین‌المللی و احترام غرب از خود را به‌عنوان قدرت اقتصادی منطقه‌ای به‌دست آورد. سیاست خارجی هند در راستای تأمین این هدف براساس استراتژی حمایت از بازسازی افغانستان و سهم‌گیری در انکشاف و توسعه پروژه‌های عمرانی افغانستان است. به قدرت رسیدن مجدد طالبان در افغانستان (۱۵ اگوست ۲۰۲۱) برای پاکستان خوشایند بود؛ زیرا به کاهش نقش هند در افغانستان می‌انجامید، اما بعدها مشخص شد که انتظارات پاکستان از طالبان محقق نگردیده است. امارت اسلامی طالبان به تدریج در برقراری روابط با هند عملگراتر شده و در نتیجه بر توقع پاکستان خط بطلان کشید. اعلام سیاست موازنه منطقه‌ای و تأکید بر گسترش همکاری‌های منطقه‌ای نگرانی‌های امنیتی هند را نیز بر طرف نمود. سیاست موازنه طالبان با دو کشور رقیب نوعی توازن را در مناسبات دیپلماتیک افغانستان با هر دو کشور هند و پاکستان ایجاد کرد. جانب افغانستان به‌خوبی نقش هند را در سرمایه‌گذاری روی پروژه‌های عمرانی

۱. SAARC (South Asian Association For Regional Cooperation): سارک یا اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا یکی از سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای است که در هشتم دسامبر ۱۹۸۵ توسط کشورهای جنوب شرق آسیا مانند هند، پاکستان، بنگلادش، سریلانکا، نپال، مالدیو و بوتان تأسیس گردید. افغانستان در آپریل ۲۰۰۷ با همکاری هند به عضویت این سازمان درآمد.

افغانستان درک نموده و کوشش می‌کند تا از قربانی شدن این فرصت به پای رقابت منفی دو کشور جلوگیری نماید. در اولین جلسه رسمی نمایندگان هند با طالبان در قطر (آگست ۲۰۲۱) نماینده طالبان به فرستاده هند اطمینان داد که نگرانی‌های هند در مورد استفاده از خاک افغانستان علیه منافع هند را به گونه مثبت مورد توجه قرار خواهد داد. این اقدام اولین نمونه بارز رویکرد سیاست موازنه مثبت طالبان در قبال دو کشور رقیب بود (AL Jazeera, 2021).

سیاست سرمایه‌گذاری و حمایت مالی هند از افغانستان پس از سقوط جمهوریت و حاکمیت طالبان نیز ادامه یافت. در جون ۲۰۲۲، هند پس از تضمین‌های امنیتی از سوی طالبان، سفارت خود را در کابل بازگشایی کرد تا کمک‌های بشردوستانه را هماهنگ کرده و تعامل با مردم افغانستان را از سر بگیرد (Aljazeera, Dec.2023). براساس یک ارزیابی، طی دو دهه گذشته یا بیشتر، هند حدود «۷۵۰ میلیون دالر کمک بشردوستانه و اقتصادی ارایه نموده، ۳ میلیارد دالر در رفاه مردم افغانستان سرمایه‌گذاری کرده و ۵۰۰ پروژه در زمینه‌های حیاتی برق، آبرسانی، اتصال جاده‌ای، مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، کشاورزی و ظرفیت‌سازی» انجام داده است. در حالی‌که افغانستان بیشترین اشتراکات دینی، تاریخی و فرهنگی با پاکستان دارند، اما اکثریت مردم در مقایسه با پاکستان، نسبت به هند دیدگاه مثبت‌تری دارند. این امر عمدتاً معلول سیاست حمایتی هند از افغانستان است. امضای توافق‌نامه همکاری فنی و تکنیکی میان بانک مرکزی حکومت طالبان و هند که براساس آن دولت هند موافقت کرد که به بانک مرکزی افغانستان کمک فنی ارایه دهد و هم‌چنین امضای توافق‌نامه تجاری برای بازگشایی کریدور هوایی بین هند و افغانستان بیانگر سیاست ادامه همکاری کابل با دهلی نو بود (آریانا نیوز، ۲۰۲۲).

پیش از این، در اول فیبروری (۲۰۲۲)، دهلی نو حدود ۲۷ میلیون دالر آمریکایی برای کمک به افغانستان در بودجه مالی ۲۰۲۲-۲۰۲۳ خود اختصاص داده بود. این مبلغ برای پرداخت هزینه‌های پروژه‌های موجود هند در این کشور، بورسیه‌های تحصیلی و کمک به مردم افغانستان اختصاص داده شد که نشان‌دهنده عزم هند مبنی بر ادامه کمک‌های اقتصادی به افغانستان است. مسئولین امارت اسلامی هم‌چنین در دسامبر ۲۰۲۲ ضمن تأکید بر نیازمندی کشور به کمک‌های اقتصادی هند، اعلام داشتند که هند می‌تواند کار روی

پروژه‌های ناتمام خود را مجدداً آغاز نماید (آریانا نیوز، ۲۰۲۲). آنان هم‌چنین ضمن قدردانی از کمک‌های هند بر این نکته تأکید نمودند که همکاری دوجانبه هند و افغانستان «تحت تأثیر رقابت‌های داخلی سایر کشورها قرار نخواهد گرفت». ملا یعقوب، وزیر دفاع افغانستان هم‌چنین تمایل خود را برای اعزام پرسنل ارتش افغانستان به هند برای آموزش نظامی ابراز کرد و گفت که طالبان هیچ مشکلی با این موضوع ندارند (Tribune.com).

و) منافع متعارض هند و پاکستان و امنیت ملی افغانستان

از دیر باز تا کنون پاکستان به دنبال داشتن «عمق استراتژیک» در افغانستان است. منظور از عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان این است که یک رژیم وابسته یا هم‌سو با اسلام‌آباد در کابل به نیروهای مسلح پاکستان اجازه می‌دهد تا در صورت جنگ با هند در افغانستان تجهیزات نظامی مستقر کند. حضور سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان مناقض منافع ملی پاکستان است؛ زیرا اسلام‌آباد این امر را به‌عنوان محاصره استراتژیک در برابر عمق استراتژیک خود می‌داند (Javaid, 2016). از سوی دیگر برای هند، نفوذ در افغانستان بخشی از استراتژی منطقه‌ای این کشور است که برای حفظ تسلط بر پاکستان در جنوب آسیا و کنترل افراط‌گرایی مذهبی در کشمیر دارای اهمیت جدی است. هر دو کشور در پی خنثی نمودن نفوذ سیاسی یکدیگر در افغانستان است و این امر افغانستان را به عرصه تازه‌ای از منازعه تاریخی دو کشور تبدیل می‌کند. نتیجه این منازعه برای افغانستان استمرار خشونت و بی‌ثباتی است (Mitton, 2014). ذهنیت سیاسی سیاست‌مداران هندی این است که ظهور ستیزه‌جویی اسلام‌گرا در دو طرف مرز، افغانستان و پاکستان به شدت با افزایش قابلیت‌های ستیزه‌جویان در کشمیر مرتبط است. به همین دلیل هند امنیت خود را وابسته به وقایع افغانستان و مرزهایش می‌داند و منافع این کشور شامل ملاحظات اقتصادی، امنیتی و استراتژیک می‌شود. از سوی دیگر، پاکستان به این باور است که کلیه اقدامات هند در افغانستان، اعم از سرمایه‌گذاری اقتصادی، ساخت زیربناها و سهم‌گیری در پروژه‌های عمرانی، علیه منافع پاکستان و به زیان این کشور است. به همین دلیل بازگشایی کنسولگری‌های هند در افغانستان و ساخت جاده‌ها و سایر زیرساخت‌ها به‌طور سیستماتیک توسط پاکستان به‌عنوان توطئه علیه منافع آن کشور تفسیر می‌شود. از این‌رو، پاکستان مصمم است که به منافع هند در هر زمان و هر کجا که ممکن باشد صدمه زند.

با توجه به اهداف متعارض سیاست خارجی هند و پاکستان در افغانستان، افغانستان محیط هابزی و منازعه‌زا برای هر دو کشور است. محیط انارشیک و مبتنی بر بی‌اعتمادی است که همواره به بازتولید تهدید امنیتی می‌انجامد. تشدید منازعه میان دو کشور امنیت ملی افغانستان را متأثر می‌سازد. امنیت ملی هرچند در تعریف کپنهاکی آن ناظر به امنیت دولت، جامعه و آحاد شهروندان است، اما با توجه به ماهیت سیاست و حکومت در جهان سوم، هم‌چنان امنیت دولت در مرکز مفهوم امنیت ملی قرار می‌گیرد که گاهی مترادف با امنیت حکومت به‌کار می‌رود (قدیری، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵). امنیت ملی تلاشی است که توسط بازیگران مختلف صورت می‌گیرد تا آنان را به جایگاه مطلوب برساند (بوزان، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳). مقوله امنیت از یک سو با توجه به تهدید و آسیب‌پذیری و از سوی دیگر با توجه به امکانات مقابله، قابل محاسبه است (بوزان، ۱۳۷۹، ص ۱۲). درواقع، امنیت ملی از سنجش نسبت تهدیدات و امکانات مقابله حاصل می‌گردد، به‌گونه‌ای که در صورت فزونی امکانات مقابله بر حجم و شدت تهدیدات، امنیت برقرار است و در غیر این صورت نا امنی وجود دارد (قدیری، ۱۳۹۰، ۱۳۴).

ز) تأثیرات منازعه دو کشور بر امنیت ملی افغانستان

با استفاده از تحلیل امنیتی مکتب کپنهاک تأثیرات منازعه هند و پاکستان بر امنیت ملی افغانستان را در پنج بعد مهم و مرتبط به‌هم؛ بعد نظامی، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌ای و زیست‌محیطی می‌توان توضیح داد. امنیت در ابعاد پنج‌گانه مذکور با استفاده از مفهوم تهدید تعریف می‌شود. منظور از تهدید نظامی اقدامات خشونت‌آمیزی است که همه اجزای دولت را هدف قرار می‌دهد. این نوع تهدید ملموس و عینی بوده و از ساختار حکومت تا تاراج اموال مردم را شامل می‌شود. تهدید سیاسی معطوف به ثبات سازمانی دولت است. ایده دولت به‌خصوص هویت ملی و ایدئولوژی سازمان‌دهنده نهادهای سیاسی را هدف قرار می‌دهد. تهدید سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز تهدید نظامی و یا نتیجه تهدید اقتصادی باشد. منظور از تهدید جامعه‌ای حمله به هویت و ارزش‌های مورد احترام جامعه است. در این نوع تهدید یک هویت مشخص توسط هویت دیگر مورد حمله قرار می‌گیرد. امنیت جامعه‌ای ناظر به امنیت هویت اجتماعی افراد است. گروه‌های اجتماعی مرجع امنیت جامعه‌ای است (قدیری، ۱۳۹۰، ص ۱۹). تهدید اقتصادی ماهیت پیچیده دارد و مربوط به بازار سرمایه‌داری و تجارت آزاد است. امنیت زیست‌محیطی ناظر به حوادث طبیعی مانند سیل، زلزله و دیگر رخدادهای

زیست‌محیطی است. تشدید منازعه میان هند و پاکستان در هر پنج بعد یاد شده امنیت ملی افغانستان را متأثر می‌سازد.

۱. تهدید نظامی

افغانستان طی سال‌های اخیر از جمله کشورهایی بوده که بیشترین میزان بی‌ثباتی، جنگ، منازعه و خشونت داخلی را تجربه نموده است. هرچند زمینه‌های داخلی بی‌ثباتی در درون جامعه افغانستان نقش مهم در شکل‌گیری جنگ و منازعه در این کشور داشته، اما بدون شک مداخلات خارجی و رقابت‌های بین‌المللی میان قدرت‌های بزرگ و همسایگان از عوامل مهم این منازعه و بی‌ثباتی محسوب می‌شود. پس از حاکمیت مجدد طالبان در ظاهر میزان خشونت‌ها کاهش یافت، امنیت عمومی به صورت نسبی تأمین گردید و دیگر منازعه خشونت‌آمیز آشکار وجود ندارد، اما متأسفانه همانگونه که محمد ایوب به درستی بیان نمود، چالش انسجام ملی و مشروعیت سیاسی همواره این کشور را تهدید می‌کند. این چالش زمینه مداخلات خارجی و منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. تشدید منازعه میان هند و پاکستان هر دو کشور را برای مداخله و استفاده از این زمینه‌های داخلی وسوسه می‌کند. این امر موجب می‌گردد که چالش‌های درونی همراه با مداخلات خارجی بار دیگر کشور را تبدیل به عرصه منازعه و کشمکش داخلی نیابتی نماید؛ امری که موجب استمرار بی‌ثباتی در افغانستان خواهد شد. هرچند تهدیدات نظامی پاکستان در مقایسه با تهدیدات هند همواره جدی و برجسته بوده است؛ زیرا پاکستان همواره از طریق حمایت از نیروهای غیررسمی قبایل و نیز انجام حملات نظامی در ولایات جنوب و جنوب‌شرقی کشور و تمویل و تجهیز نظامی مخالفان حکومت افغانستان در مقاطع مختلف این سیاست را دنبال نموده است. شاید بتوان گفت یکی از دلایل مخالفت با نظام جمهوری و حمایت همه‌جانبه از مخالفان جمهوریت به نارضایتی پاکستان از همگرایی نزدیک و همه‌جانبه حکومت افغانستان با هند ناشی می‌گردد. همانگونه که گذشت مقامات پاکستان بارها از حضور گسترده سیاسی و اقتصادی هند در افغانستان ابراز نارضایتی و در عمل نیز به خلق تهدیدات نظامی علیه کابل اقدام نمودند.

۲. تهدید سیاسی

همانگونه که بیان شد، بعد سیاسی امنیت ملی ناظر به تهدیدات سیاسی است. منظور از تهدیدات سیاسی تهدید علیه ارزش‌های سیاسی، ایده دولت، ایدئولوژی سازمان‌دهنده و

نهادهای سیاسی است. هر دو کشور هند و پاکستان همواره در راستای رقابت منفی خود زمینه‌ساز تشدید منازعه اجتماعی و سیاسی بوده اند. تشدید منازعه هند و پاکستان موجب می‌گردد، که هر دو کشور دولت و سیاست در افغانستان را در راستای اهداف و منافع خود تحت فشار قرار دهند. ترویج ارزش‌های فرو ملی و حمایت از احزاب و جریان‌های سیاسی هم‌سو بخشی از سیاست نفوذگذاری دو کشور است که در نهایت به تهدید سیاسی امنیت ملی افغانستان منجر گردیده است. پیوند سیاسی و فرهنگی افغانستان با هر دو کشور و تأثیرگذاری این کشورها بر مسایل سیاسی افغانستان موجب می‌گردد که در شرایط تنش و منازعه این بستر اجتماعی مورد سودجویی و سوء استفاده در راستای رقابت‌های منفی دو کشور قرار گیرد. شکاف‌های اجتماعی در دوران جامعه افغانستان زمینه‌ساز این آسیب‌پذیری است. هند و پاکستان برای حفظ و تضمین منافع ملی خود در افغانستان، به نفوذگذاری در درون شبکه‌های اجتماعی و نهادهای غیر دولتی پرداخته و از این طریق ایده دولت و ارزش‌های اساسی فرا ملی را متزلزل نموده و باعث گسترش و تقویت ارزش‌های فرو ملی و قومی در کشور می‌گردد. حمایت پاکستان از پشتون‌های جنوب و حمایت هند از جبهه شمال که عمده‌تأ متشکل از احزاب غیر پشتون بودند، نمونه‌ای از سیاست نفوذگذاری دو کشور و تهدید برای امنیت ملی افغانستان است (Mitton, 2014). این نوع نفوذگذاری در وضعیت تشدید منازعه از شدت و گسترش بیشتر برخوردار می‌گردد و امنیت ملی کشور را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۳. تهدید اقتصادی

افغانستان یکی از عرصه‌های فعالیت‌های اقتصادی دو کشور هند و پاکستان است. همانگونه که اشاره شد، هند یکی از کشورهای مؤثر در امر فعالیت اقتصادی، سرمایه‌گذاری و انجام کمک‌های اقتصادی به افغانستان است و از جانب دیگر پاکستان به‌عنوان کشور همسایه که دارای طولانی‌ترین مرز مشترک با افغانستان است، مسیر مهم ترانزیت و تجارت افغانستان محسوب می‌شود. منافع ملی افغانستان در گرو حفظ روابط دوستانه و متوازن با هر دو کشور است. منازعه سیاسی و رقابت اقتصادی میان دو کشور در ارایه خدمات اقتصادی و صادرات کالا، سرمایه‌گذاری در برخی از بخش‌های تولید و زیربنایی، سهم‌گیری متوازن هر دو کشور در سرمایه‌گذاری، تجارت و ارایه خدمات به افغانستان را به شدت متأثر می‌سازد. تشدید

منازعه میان دو کشور از یکسو باعث رکود، توقف و اخلال در فعالیت‌های اقتصادی دو کشور در افغانستان است. به‌عنوان مثال یکی از پروژه‌های مهم اقتصادی کشور، پروژه انتقال انرژی از آسیای میانه به هند از مسیر افغانستان و پاکستان موسوم به پروژه تاپی است که سالانه نزدیک به پنج صد میلیون دالر در آمد ترانزیتی و هم‌چنین باعث ایجاد هزاران شغل می‌شود (chatgpt.com). از جانبی، تشدید منازعه میان دو کشور موجب رکود و توقف فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی دو کشور در افغانستان می‌گردد. علاوه بر این، وابستگی ترانزیتی افغانستان به پاکستان در شرایط تشدید منازعه با اخلال روبرو خواهد شد و این امر نیز تهدید جدی برای افغانستان محسوب می‌شود.

۴. تهدید اجتماعی (جامعه‌ای)

امنیت جامعه‌ای که با تهدید جامعه‌ای تعریف می‌شود، ناظر به تهدید ناشی از منازعه هویتی میان کشورها است. زمانی که هویت سیاسی یک کشور در معرض تهدید هویت دیگر قرار می‌گیرد، امنیت ملی با تهدید روبرو می‌گردد. تهدید جامعه‌ای ناظر به تهدید هویت و ارزش‌های جمعی جامعه است. منازعات سیاسی و نظامی هند و پاکستان خود برآمده از درون منازعه هویتی و تعارض ارزش‌های اجتماعی است. هویت سیاسی پاکستان که بر بنیان تیوری دو ملت (هندو و مسلمان) تعریف گردید، خود منازعه‌زا و تعارض‌آمیز است. از سوی دیگر، هویت سیاسی هند که براساس تعارض با اسلام‌گرایی در کمشیر استوار است، باعث تشدید منازعه هویتی و در نهایت منازعه سیاسی و جامعه‌ای میان دو کشور است. تشدید این منازعه امنیت ملی افغانستان را در بعد جامعه‌ای نیز متأثر می‌سازد. این منازعه حاکمیت ملی، استقلال سیاسی و خودارادیت ملی در افغانستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. منازعه باعث می‌شود که طرفین منازعه برای تأمین نفوذ سیاسی خود و تضعیف رقیب به نفوذگذاری در درون گروه‌های اجتماعی و قومی در درون جامعه افغانستان توجه نموده و به سیاست مداخله در نهادهای اجتماعی و گروه‌های قومی در کشور اقدام نمایند. این سیاست باعث تشدید شکاف‌های اجتماعی و فعال شدن تعارضات قومی، زبانی و سمتی خواهد شد، که در نهایت امنیت ملی کشور را متضرر می‌سازد. تجربه گذشته سیاست حمایتی پاکستان از گروه‌های اجتماعی پشتون و سیاست حمایتی هند از گروه‌های اجتماعی ساکن در شمال کشور نمونه

روشنی از مداخلات ویرانگر همسایگان است که با تشدید منازعه همواره امکان تکرار آن وجود دارد.

۵. تهدید زیست محیطی

افغانستان در منطقه پرخطر و آسیب پذیر از منظر زیست محیطی قرار دارد. هند و پاکستان به عنوان دو قدرت هسته ای، همواره دارای فعالیت های هسته ای بوده اند که بدون تردید پیامدهای منفی بر مسایل زیست محیطی منطقه داشته است. تشدید منازعه میان دو کشور در کمترین حالت، گسترش و تکثیر سلاح های اتمی، انجام آزمایش های هسته ای و افزایش فعالیت های هسته ای را در پی خواهد داشت که هر کدام می تواند تأثیرات منفی بر امنیت زیست محیطی افغانستان داشته باشد. تشدید منازعه میان دو کشور با افزایش این فعالیت در نهایت به تولید زباله های هسته ای می انجامد که افغانستان و منطقه را متأثر می سازد (Rahman, 2011). از این منظر نیز منازعه هند و پاکستان بر امنیت ملی افغانستان تأثیرات منفی را از خود بر جای می گذارد. علاوه بر این، تشدید منازعه میان دو کشور احتمال جنگ هسته ای در منطقه را افزایش می دهد که تهدید جدی برای امنیت ملی افغانستان است.

نتیجه گیری

افغانستان، در میانه منازعات هند و پاکستان نقش عایق را ایفا می کند. منافع هند و پاکستان در افغانستان در درجه اول بازتابی از آرمان های امنیتی و ترس های ناامنی خودشان است. منازعه دو کشور با منطقی کنترل نفوذ یکدیگر، و ادامه جنگ نیابتی در خاک افغانستان، پیامدهای منفی را بر امنیت ملی افغانستان از خود بر جای می گذارد. برای پاکستان، نفوذ در افغانستان برای حفظ عمق استراتژیک علیه هند ضروری است و برای هند، نفوذ اقتصادی در افغانستان به آن اجازه می دهد تا به عنوان یک کمک کننده اصلی در منطقه شناخته شود و هم زمان نفوذ سیاسی خود در افغانستان را حفظ کند. این کشمکش تأثیرات جدی بر امنیت ملی افغانستان دارد. استفاده هر دو کشور از نفوذ سیاسی خود در افغانستان علیه کشور دیگر، رخنه در نهادهای سیاسی و امنیتی افغانستان و در نهایت ایجاد هسته های نیابتی در کشور به منظور تهدید منافع رقیب از پیامدهای این منازعه بر امنیت ملی افغانستان است. تشدید منازعه و تنش میان دو کشور در نهایت امنیت ملی افغانستان را در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی، جامعه ای و زیست محیطی تحت تأثیر قرار می دهد. در این نوشتار پیامدهای امنیتی

تشدید منازعه میان دو کشور بر امنیت ملی افغانستان در پنج بعد مذکور مورد بررسی قرار گرفت. براساس یافته‌های این تحقیق با توجه به نیازمندی افغانستان به دو کشور مذکور، ایجاد سیاست موازنه مثبت با هر دو جانب سیاست منطقی و مؤثر برای دور نمودن تهدیدات منازعه و رقابت منفی دو کشور در افغانستان است. این سیاست می‌تواند علاوه بر رفع نگرانی‌های امنیتی دو طرف، منافع ملی افغانستان را نیز تأمین و تضمین نماید.

- ۱) آر دی، مک کین لای (۱۳۸۰) / امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲) آرئی، جورج (۱۳۸۲) افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ترجمه سید یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، انتشارات میوند، کابل، افغانستان.
- ۳) بری بوزان، دولت، مردم و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۹۰.
- ۴) بوتو، بی نظیر (۱۳۸۵) دختری از شرق؛ خاطرات بی نظیر بوتو، ترجمه حسن تقی زاده میلانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۵) بوزان، بری و دیگران (۱۳۹۹) تحول مطالعات امنیت بین الملل، ترجمه حیدر علی بلوچی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ایران.
- ۶) تری تریف و دیگران (۱۳۸۳). مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۷) تریف، تری (۱۳۸۳)
- ۸) دوئرتی جیمز و رابرت فالتز گراف (۱۳۷۶) نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس.
- ۹) رایدل، بروس (۱۳۹۱) هم آغوشی مرگبار، ترجمه بهار مهر و تابش فروغ، انتشارات امیری، کابل، افغانستان.
- ۱۰) روشندل، جلیل (۱۳۸۵) امنیت ملی و نظام بین المللی، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۱) سپنتا، رنگین داد فر (۱۳۹۶) سیاست افغانستان، روایت از درون، انتشارات عازم، کابل، افغانستان.
- ۱۲) فییر، کرسستین (۱۳۹۶) نبرد تا آخرین نفس؛ شیوه جنگ ارتش پاکستان، ترجمه خالد خسرو، انیستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، کابل، افغانستان.
- ۱۳) ماندل، رابرت (۱۳۷۹) چهره متغیر امنیت ملی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
- ۱۴) مشرف، پرویز (۱۳۸۵) در خط آتش، ترجمه سید هارون یونسی، انتشارات میوند، کابل، افغانستان.
- ۱۵) نصری، قدیر (۱۳۹۰) درآمدی نظری بر امنیت جامعه‌ای (مفاهیم، مؤلفه‌ها و نظریه‌ها) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
- ۱۶) ونت، الکساندر (۱۳۸۴) نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

- 1) Ahmed, Z. S., & Bhatnagar, S. (2007). Pakistan-Afghanistan relations and the Indian factor. *Pakistan Horizon*, 60(2), 159-174.
- 2) Amin, T. (1984). Afghan resistance: Past, present, and future. *Asian Survey*, 24(4), 373-399. <https://doi.org/10.2307/2644334>

- 3) Ayoob M. (1995) *The third world security*, in: regional conflict and international system, Boulder, Co lynne Rienner,
- 4) Bajpai, 2003, crisis and Conflict in South Asia after September 11, south Asia
- 5) Bhutto, B. (1988). *Daughter of the East*. Hamish Hamilton
- 6) Boulding, Kenneth F. (1963) conflict and Defence: A General Theory. New York, Haeper Torchbook.
- 7) Hanauer, L., & Chalk, P. (2012). *India's and Pakistan's Strategies in Afghanistan: Implications for the United States and the Region*. Santa Monica, CA: RAND, 2012.
- 8) https://tribune.com.pk/story/2360038/taliban-willing-to-send-afghan-troops-to-india-for-training-mullah-yaqoob?utm_source=chatgpt.com
- 9) https://www.aljazeera.com/features/2023/12/1/is-modis-india-cosying-up-to-the-taliban?utm_source=chatgpt.com
- 10) https://www.aljazeera.com/news/2021/8/31/india-holds-first-formal-meeting-with-taliban-in-qatar?utm_source=chatgpt.com
- 11) Javaid, U., & Javaid, R. (2016). Indian Influence in Afghanistan and its implications for Pakistan. *Journal of the Research Society of Pakistan*, 53(1), 1-12.
- 12) John Mitton, Department of Political Science, Dalhousie University, Halifax, NS, Canada.
- 13) Lewis A. Coser, the functions of Social Conflict, New York, the free press, 1956, p.3.
- 14) Mitton, J. (2014). The India-Pakistan rivalry and failure in Afghanistan. *International Journal*, 69(3), 353-376. <https://doi.org/10.1177/0020702014540281> (Original work published 2014)
- 15) R Rahman, S. U., Matiullah, Malik, F., Rajput, M. U., & Rafique, M. (2011). Measurement of naturally occurring/fallout radioactive elements and assessment of annual effective dose in soil samples collected from four districts of the Punjab Province, Pakistan. *Journal of Radioanalytical and Nuclear Chemistry*, 287(3), 647-655. <https://doi.org/10.1007/s10967-010-0819-7>
- 16) iedel, B. (2011). *Deadly Embrace: Pakistan, America, and the Future of the Global Jihad*. Brookings Institution Press.
- 17) Survey.vol10,p.197
- 18) Tadjbakhsh, S. (2011). *South Asia and Afghanistan: The Robust India-Pakistan Rivalry*. PRIO.
- 19) <https://chatgpt.com/c/68d12e79-2050-832b-bc4d-963453511340#:~:text=%D8%B7%D8%A8%DB%8C%D8%B9%DB%8C%20%D8%A7%D8%B2%20%D8%AE%D8%B7,momp>

نقش ساختار نظام بین الملل در جنگ تجاری آمریکا و چین

رمضان علی فصاحت^۱

چکیده

جنگ تجاری آمریکا و چین یکی از بحث‌های مهم در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. آمریکا در دوره اول و دوم ترامپ به دلیل جلوگیری از کسری تراز تجاری و در عین حال جلوگیری از رشد اقتصادی چین که برآیند آن براساس نظریه مرکانتلیستی در مسیر تقویت قدرت نظامی و سیاسی استفاده خواهد شد؛ تلاش کرد که برکالاهای وارده از چین به آمریکا، تعرفه گمرکی سنگینی را وضع نماید. جنگ تجاری آمریکا و چین، می‌تواند در سطح فردی، سطح ملی و سطح سیستمی، مورد بررسی قرارگیرد، اما این تحقیق، در سطح سیستمی، سعی کرده است نقش قدرت نهادی/ساختاری در جنگ تجاری آمریکا علیه چین را مورد بررسی قراردهد. سؤال این است که عوامل ساختار نظام بین‌الملل از منظر قدرت نهادی/ساختاری چه نقشی را در جنگ تجاری آمریکا و چین دارد؟ به‌باور نویسنده از میان عوامل هر سه سطح مذکور عوامل سطح سیستمی، نقش بسیار مهمی در جنگ تجاری آمریکا و چین دارد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که آمریکا، با داشتن ساختارهای مهم امنیتی، تولیدی، مالی و دانشی از یک سو و استفاده از سازمان ملل متحد و نهادهای تابعه آن مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، از سوی دیگر، دست‌برتری در جنگ تجاری علیه چین دارد. در مقابل، چین هم با رویکرد چندوجهی از جمله «چرخه دوگانه» پاسخی ساختار شکنانه در سطح ساختار به این جنگ تجاری داده است. این تحقیق براساس روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری و با روش توصیفی/تبیینی در قالب نظریه مرکانتلیستی، تجزیه و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی، جنگ تجاری، سیاست حمایت‌گرایانه، قدرت نرم، قدرت هوشمند؛ چرخه دوگانه.

^۱. عضو هیأت علمی دبیرانتم روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خاتم‌النبیین (ص)-افغانستان؛

Ali.fadahat@yahoo.com

✓ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: فصاحت، رمضان علی (۱۴۰۴) نقش ساختار نظام بین‌الملل در جنگ تجاری آمریکا و چین،

فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۶) صص ۱۱۸-۱۳۹

الف) طرح مسأله

یکی از بحث‌های مهم در عرصه روابط بین‌الملل، جنگ تجاری آمریکا و چین است که در زیر مجموعه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار می‌گیرد. جنگ تجاری آمریکا و چین در دوره اول ترامپ، به وضعیتی اشاره دارد که یک کشور از طریق وضع تعرفه‌های گمرکی علیه واردات کشور رقیب سعی می‌کند به منابع و منافع اقتصادی کشور رقیب، صدمه وارد نماید. آمریکا که بیشترین واردات از چین را داشت برآن شد که به‌منظور جبران کسری تراز تجاری خود و کاهش حجم صادرات چین به آمریکا، بر روی کالاهای وارداتی از چین تعرفه وضع نماید تا از یکسو، بتواند کسری تراز تجاری خودش را جبران کند و از سوی دیگر، از قوی شدن اقتصاد چین در عرصه بین‌المللی جلوگیری نماید در پس منظر این سیاست، مکتب مرکانتلیستی قرارداد که می‌گوید، اقتصاد قوی، اردوی قوی و در نتیجه سیاست قوی می‌سازد. چین یکی از کشورهای است که برای اقتدار آمریکا تهدید جدی به حساب می‌آید.

بحث از جنگ تجاری آمریکا و چین در دوره‌ی دوم ترامپ اما، جدی‌تر و بحرانی‌تر شده است. ترامپ با شعار بازگردن اقتدار آمریکا و تأمین صلح برای جهان به قدرت رسید. شعارهای او، و بعد عملکردهایش اما در ناامن سازی بیشتر نظام بین‌الملل منجر شده است. جنگ تجاری آمریکا و چین را اگرچه می‌توان در سه سطح فردی، سطح ملی و سطح سیستمی بررسی و تحلیل کرد اما این تحقیق تلاش دارد تا از منظر سطح سیستمی، نقش قدرت ساختاری / نهادی سطح سیستم، در جنگ تجاری آمریکا و چین را مورد بررسی قرار دهد. به این معنا که نقش قدرت ساختاری / نهادی سطح سیستم یا سطح نظام بین‌الملل، چه تأثیری را در جنگ تجاری آمریکا و چین دارد؟ این تحقیق در سه بخش مفاهیم، چارچوب نظری، بدنه اصلی، بررسی و نتیجه‌گیری می‌گردد.

ب) مفاهیم

بحث از مفاهیم را با تعریف مفاهیمی چون، اقتصاد سیاسی و جنگ تجاری ادامه می‌دهیم

۱. اقتصاد سیاسی

اقتصاد در لغت به معنای اعتدال می‌باشد اما در اصطلاح: تخصیص بهینه منابع محدود برای رفع نیازهای نامحدود است (نمازی، ۱۳۸۴، ص ۲۷). یا: اقتصاد کوشش برای به‌دست آوردن حداکثر نتیجه ممکن می‌باشد (نمازی، ۱۳۸۴، ص ۲۸). یا اقتصاد: رفتار خاص انسان است که با خواستن، ارزشیابی و انتخاب در زمینه تولید، توزیع و مصرف توأم باشد و بیشترین موفقیت را برای او حاصل کند (نمازی، ۱۳۸۴، ص ۲۹). اقتصاد در گذشته به

«تدبیر منزل» اطلاق می‌گردید، اما بعدها دموُنکرتین برای اولین بار، اقتصاد سیاسی را به کار برد تا اشاره کرده باشد که متکفل اقتصاد نه منزل بلکه دولت است. ظهور اقتصاد سیاسی به معنای ظهور جامعه مدنی در تقابل با سیاست است. تنزل مرتبه سیاست را هیچ چیزی بهتر از استفاده دست‌نامرئی آدم اسمیت نمی‌توانست بیان کند (کاپوراسو، ۱۴۰۳، صص ۵۹-۶۰). در نظام بازار آزاد، پول و کالاها «به گردش درمی‌آیند» و هر شخصی با کارکردن برای خودش (خرید و فروش) برای دیگران کار می‌کند (کاپوراسو، ۱۴۰۳، ص ۶۶).

بنابراین «اقتصاد و سیاست شیوه‌های بدیلی برای تخصیص منابع کمیاب‌اند.» (کانلی و گریفیتس، ۱۳۹۱، ص ۳۲۶). سیاست تخصیص آمرانه ارزش‌ها است و اقتصاد هم مبادله آزاد را فراهم می‌سازد و قدرت ناشی از مبادله آزاد هم به نوبه خود بر فرایند سیاسی اثر می‌گذارد (کانلی و گریفیتس، ۱۳۹۱، ص ۳۲۶). پس به صورت کلی: «...منظور ما از اقتصاد سیاسی همان روابط بین سیاست و اقتصاد است.» (کاپوراسو، ۱۴۰۳، ص ۲۰) و تأثیر متقابلی که این هردو، برهمدیگر می‌گذارد.

۲. جنگ تجاری

یکی از رفتارهای تعارضی آمریکا علیه چین، جنگ تجاری بود که در سال ۲۰۱۸ رخ داد و بر کل اقتصاد جهان تأثیر گذاشت (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۶)، درواقع جنگ تجاری به تقابلی گفته می‌شود که بین آمریکا و چین پس از سال ۲۰۱۸، در عرصه اقتصادی رخ می‌دهد. رقابت فناورانه هم، عرصه دیگری در جنگ تجاری چین و آمریکا است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۶۲). جنگ تجاری در مجموعه‌ای از جنگ اقتصادی قرار می‌گیرد که به معنای منازعه و ستیزه‌جویی برضد کشور مقابل با استفاده از ابزار اقتصادی و با هدف تضعیف قدرت اقتصادی و حتا براندازی سیاسی آن کشور می‌باشد. (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۷۳) اما سؤال این است که چه عواملی باعث شد که آمریکا به سمت جنگ تجاری علیه چین کشانده شود. دلایل اصلی را باید در بحث حفظ موازنه یک‌جانبه‌گرایی، حفظ سلطه و برتری جویی آمریکا جستجو کرد. کیسینجر می‌گوید که در اروپا و آسیا هر قدرتی که به وجود بیاید می‌تواند برتری و سلطه‌ی آمریکا را با چالش مواجه سازد چرا که اروپا و آسیا بیشترین جمعیت و درعین حال بیشترین منابع انرژی را دارد به همین خاطر باید از قدرت‌های که هژمون بودن آمریکا را به مخاطره بیاندازد باید جلوگیری کرد (کیسینجر، ۱۳۸۳، صص ۵۷۹-۵۸۰) و حالا چین، آمریکا را به چالش کشیده است: سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی، جاده ابریشم جدید و در کنار آن بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و بریکس می‌باشد در مقابل اما ایالات متحده به جنگ تعرفه‌ها و یا خروج از رژیم‌های

بین‌المللی دست زده است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۷). ایجاد جاده ابریشم جدید که از طریق آن آفریقا، آسیا و اروپا به چین وصل می‌شود: «علی‌رغم اصرار چین به «خیزش صلح‌آمیز» به شکل عیانی، توسعه‌طلبی چین در مقابل قدرت اقتصادی و سیاسی هژمونی ایالات متحده را بازگو می‌کند.» (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۵). ولذا می‌توان گفت که «چین به‌عنوان قدرت نوظهور به دنبال نظم مورد نظر خویش و برقراری موازنه در مقابل آمریکا که به دنبال حفظ هژمونی است؛ می‌باشد.» (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۶۳). باتوجه به این رویکرد چین، جنگ تجاری آمریکا علیه چین معنادار می‌شود.

ج) چارچوب نظری مرکانتلیسم

جنگ تجاری آمریکا و چین بیشتر با رویکرد مکتب مرکانتلیستی و لیبرالیستی قابل تحلیل است که بیشتر در رویکرد مسلط در بین سه تئوری کلی در نظام بین‌الملل است (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۰۴). در حالی که لیبرالیسم بر همکاری تأکید داشت، مرکانتلیسم به‌طور کلی خودمحمور و خودنگهدار بوده است. توجهی به کیفیت و بهبود زندگی افراد نداشت (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۰۶). مرکانتلیسم به اقتصاد به‌عنوان یک ابزار مهم در خدمت دولت می‌نگرست. آن‌ها می‌گفتند که هدف اقتصادی نسبت به ساخت دولت، در درجه دوم قرار دارد. به عبارت دیگر اقتصاد ابزار سیاست و پایه برای قدرت سیاسی است. سیاست دولت باید به حداکثر رساندن صادرات و کاهش واردات باشد تا منجر به افزایش قدرت دولت گردد (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۰۶).

ترامپ دقیقاً با همین رویکرد سعی دارد واردات کالا از چین به این کشور را کاهش دهد. چرا که در درازمدت این وضعیت، قدرت چین در عرصه بین‌المللی را افزایش می‌دهد. مرکانتلیسم باور دارد که در چارچوب مطالعات راهبردی، توانایی‌های اقتصادی زمینه‌درگیری‌ها را هم فراهم می‌سازد (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۰۶). اقتصاد بین‌الملل حوزه منازعه میان منافع ملی متضاد کشورهاست و نه حوزه همکاری کشورها. بر خلاف لیبرالیسم که بر همکاری تکیه می‌کرد مرکانتلیسم اما، بر رقابت و منازعه تکیه دارد. رقابت اقتصادی بین دولت‌ها، بازی با حاصل جمع صفر است که برد یکی باخت دیگری محسوب می‌شود.

مرکانتلیست‌ها برای تحقق شکوه و ثروت هم‌زمان بر افزایش صادرات و کاهش واردات از یک سو، و وارد کردن مواد خام از کشورهای دیگر از سوی دیگر، و اتخاذ سیاست حمایت‌گریلانه و دامپینگ از جانب سوم، تأکید می‌کنند و این موارد، باعث افزایش قدرت دولت ملی می‌گردد (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، صص ۱۰۶-۱۰۷). مرکانتلیسم دو رویکرد دارد:

مرکانتلیسم تدافعی یا خوش خیم و مرکانتلیسم خشن یا شرور. مرکانتلیسم خوش خیم یا تدافعی در صدد حمایت از ارزش های حیاتی و حفظ استقلال یک دولت در مقابل جریان بین المللی شدن تولید است، در حالی که مرکانتلیسم خشن و بدخیم به دنبال راه اندازی جنگ اقتصادی علیه سایر دولت ها و پیروزی بر آنهاست (سیف زاده، ۱۳۹۹، ص ۱۰۷). جنگ تجاری آمریکا و چین کاملاً با این رویکرد قابل توضیح است.

هم چنین، مرکانتلیسم کلاسیک بر قدرت تجاری تأکید می کند اما مرکانتلیسم مدرن و نیومرکانتلیسم بر قدرت تولید توجه دارد اما هردو به دنبال ارتقای صادرات و ممانعت از واردات است (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۶). در رویکرد کلاسیک: «.... باعث شد تا جنگ به مشخصه‌ی اصلی و دائمی اقتصاد سیاسی بین الملل تبدیل شود.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۶). نیومرکانتلیسم اما قدرت ملی را بیشتر در اقتصاد می بیند و از این رو، با واقع گرایی در روابط بین الملل هم سویی دارد با این تفاوت که واقع گرایی در مقام منازعه بر ابزار نظامی تکیه می کند و بازی با حاصل جمع صفر را در نظر می گیرد اما نیومرکانتلیسم بر ابزارهای اقتصادی تکیه می کند (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۷).

نیومرکانتلیسم خود را با محیط جدید وفق داد و از این رو بر مشخصات ذیل تأکید ورزید: تأکید بر توسعه اقتصاد داخلی به جای تجارت؛ تأکید بر تقدم منافع ملت در برابر منافع فرد؛ ملی گرایی اقتصادی به جای لیبرالسم اقتصادی؛ تأکید بر قدرت تولید به جای داشتن ثروت؛ تأکید بر اقتصاد صنعتی به جای اقتصاد کشاورزی. چون صنایع هم منشاء دانش است و هم حامی آن؛ (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۸). همین دیدگاه ها بود که ملی گرایی اقتصادی بر امپریالستی شدن جهان کمک کرد و مبنای برای جنگ اول و دوم گردید (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۸).

مرکانتلیسم مکتبی است که منجر به افزایش روحیه خصومت بین کشورها می شود؛ تجارت مثبت به تراز پرداخت ها، از طریق تجارت طلا امکان پذیر است؛ هدف دولت کسب قدرت و شهرت از طریق تجارت فلزات گران بها مثل طلا و نقره است. لذا بیشترین قانون را در مورد تجارت وضع کرده اند: نباید کالای ساخته شده دیگران وارد کشور شود اما برعکس باید تلاش گردد؛ نباید مواد خام از کشور خارج گردد اما مواد خام از کشورهای دیگر وارد گردد؛ نباید مغزهای متفکر از کشور خارج گردد اما از بیرون باید جذب گردد؛ پس قوانینی که در مکتب مرکانتلیسم به کار می رود، به خوبی جنگ تجاری آمریکا در برابر چین را توضیح می دهد. ترامپ با همین رویکرد سعی دارد از قدرت مند شدن چین در عرصه‌ی

اقتصادی جلوگیری نماید چرا که قدرت ناشی از اقتصاد در خدمت ملیتاریستی شدن چین و بعد امپریالیستی شدن این کشور قرار خواهد گرفت.

ترامپ چین را متهم می‌کند که با دخالت دولت در بازار و دست‌کاری کردن در نرخ «یوان»، عملاً نقش بازار آزاد را خنثی می‌سازد. در سال ۲۰۱۵ بانک مرکزی چین ارزش یوان در برابر دلار را ۳ درصد کاهش داد که موجب کاهش پیدا کردن ارزش کالا و قیمت پول کشورهای نوظهور گردید و برای بازار مالی اروپا و آمریکا، نوسان ایجاد کرد. این کار به این منظور انجام شد که صادرات باید بیش از واردات گردد (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۷۹). چین علاوه بر آن با ایجاد راه ابریشم، ایجاد سازمان بریکس، سیاست‌های حمایتی،.... تلاش دارد که مسیر متفاوتی از نظام جهانی و اقتصاد جهانی را پیش‌بگیرد و سلطه آمریکا بر جهان را به چالش بکشد به همین خاطر خارج شدن آمریکا از بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی که برایش هزینه می‌کند و نیز وضع تعرفه‌ی گمرکی بر صادرات کالا از چین، تلاش می‌کند که مانع ظهور چین به عنوان یک قدرت رقیب، گردد. ترامپ در سال ۲۰۱۸، آیین‌نامه‌ی برای اعمال ۲۵٪ تعرفه بر واردات فولاد و ۱۰٪ بر آلومینیوم ابلاغ نمود که هدف اصلی آن ضربه زدن به اقتصاد چین بود (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۸۰)، کالاهای زیادی از سوی دو کشور مورد تعرفه افزایشی قرار گرفتند به اندازه‌ی که صندوق بین‌المللی پول، اعلام که جنگ تجاری آمریکا و چین باعث ضرر اقتصاد جهانی تا ۴۳۰ میلیارد دلار در سال ژوئیه ۲۰۱۸ شده است (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۸۰). مرکانتلیسم بازی با حاصل جمع صفر است چرا که نه آمریکا و نه چین، هیچ‌کدام از این جنگ سودی نمی‌برند و یا اینکه بردی یکی مساوی با باخت دیگری است.

د) ساختار نظام بین‌الملل و جنگ تجاری

فرضیه این بود که نقش قدرت ساختاری/ نهادی سطح سیستم و ساختار، در جنگ تجاری آمریکا و چین آمریکا را در یک موقعیت برتر قرار می‌دهد. قبل از آنکه بحث را در سطح سیستم دنبال کنیم لازم است که نگاهی کوتاهی به دو سطح فردی و سطح ملی هم داشته باشیم چرا که گفته‌اند: «سیاست در سه سطح اتفاق می‌افتد: سطح فردی، سطح دولت، سطح بین‌الملل.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۱). به عبارت دیگر: «فهم بسیاری از موضوعات مهم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سطوح سه گانه تحلیل (فرد، دولت، و نظام بین‌الملل) امکان پذیر است. برای مثال کنت والتز در کتاب معروف خود تأکید می‌کند که کشمکش بین‌المللی در برخی از موقع ریشه در ماهیت انسانی (سطح فردی)، در برخی اوقات ریشه

در دولت‌های ملی متجاوز (سطح ملی) و در برخی زمان‌ها ریشه در بی‌ثباتی در ترکیب و شکل قدرت بین‌المللی (سطح نظام بین‌الملل) دارد. «(بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۷)، چرا که: «در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سطوح سه‌گانه تحلیل با یکدیگر در ارتباط هستند.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۸).

سطح تحلیل فردی از منظر روان‌شناسی سیاسی بحث می‌کند یعنی اینکه باورها و اعتقادات و نوع خوی و خصلت فرد اول مملکت چه تأثیراتی را بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی او دارد. علم سیاست نمی‌تواند اثرهای روان‌شناختی را نادیده بگیرد (فتیح‌آشتیانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳) رهبران سیاسی اکثراً با نگرش‌های که دارند تصمیم می‌گیرند. به همین خاطر عوامل مؤثر در رفتار سیاسی بهینه، شامل موقعیت (عینی و ذهنی) و امیدها، آرزوها و آرمان‌ها می‌شود (آشتیانی، ۱۳۸۵، ص ۲۹). مثلاً در قضیه برج‌ام، به دلیل اینکه ترامپ در اختلافات سیاسی داخلی، از او باما خوشش نمی‌آمد؛ برج‌ام را لغو کرد (نوذر شفیع، ۱۴۰۱، ص ۲۰). پس این خصوصیت‌های فردی سیاست‌گذاران، تأثیر انکارناپذیری بر سیاست خارجی و سیاست‌های اقتصادی‌شان دارد (دهقانی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۰). جنگ تجاری احتمالاً یکی از این موارد است.

دومین سطح، سطح دولت‌های ملی است که تصمیمات سیاست خارجی کشورها بیشتر از مؤلفه‌های قدرت ملی، روحیه ملی‌گرایانه و روحیه‌ی تجارگرایانه یک کشور متأثر است. در این حوزه هم، آمریکا و هم چین دارای سطحی از قدرت ملی است که می‌تواند همدیگر را تحت تأثیر قرار بدهد و هم روحیه ملی‌گرایانه براساس نظریه مرکانتالیستی را دارد. لذا اقتصاد سیاسی بین‌الملل، عرصه چانه‌زنی است که در این چانه‌زنی قطعاً نقش قدرت ساختاری / نهادی یا قدرت سخت و نرم در سطح سیستم یا ساختار نظام بین‌الملل، بسیار مهم است اما قدرت ملی هم از عوامل مهم تأثیرگذار می‌باشد از جمله قدرت رابطه‌ای.

سوزان استرنج، نقش قدرت رابطه‌ای یا قدرت سخت را مهم می‌داند که به موجب آن، یک بازیگر، بازیگر دیگری را وادار به انجام کاری می‌کند. (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۸). قدرت سخت توان اجبار با توسل به اقدامات آشکار و مستقیم (فتاحی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۷)، است که یک کشور علیه کشور دیگری به کار می‌گیرد. آمریکا و چین هردو، از تولنایی و قدرت رابطه‌ای و قدرت سخت در سطح ملی برخوردار است. در حالی که آمریکا بر ۳۵۰ میلیارد واردات کالا از چین تعرفه گمرکی وضع کرد چین اما بر ۱۰۰ میلیارد واردات کالا از آمریکا به چین عمل متقابل انجام داد. هرچند آمریکا ضربه سنگین اقتصادی بر چین وارد کرده است

به گونه‌ای که صادرات چین به آمریکا، ۵۲ میلیارد کاهش یافت اما چین هم صادرات آمریکا به چین را به ۳۷ میلیارد یورو کاهش داد. جنگ تجاری دو کشور در عرصه ملی یک بازی باخت باخت است (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۸۱). چرا که برنده شدن یکی مساوی با باخت دیگری است.

سومین سطح، سطح سیستمی است که هدف کلی نظام بین‌المللی را تأمین می‌کند سطح سیستمی بیشتر از این بحث می‌کند که بسیاری از کشورهای ملی در مقابل تصمیماتی که قدرت هژمون می‌گیرد، از خود اراده و تصمیم مستقلی ندارد. به عبارت دیگر، واحدهای ملی اکثراً واکنشی عمل می‌کنند. تصمیمات در عرصه نظام بین‌الملل را کشورهای قوی می‌گیرد (جکسون، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵). در نظریه جیمز روزنا، سطح سیستمی، در زیر عنوان متغیر محیطی نام برده شده است. متغیر محیطی شامل همه‌ای مؤلفه‌های انسانی و غیر انسانی تأثیرگذار در بیرون از مرزهای ملی را شامل می‌شود (روزنا، ۱۳۹۷، ص ۱۰۹) که مهم‌ترین آن، سطح سیستمی است. به همین خاطر: میزان تأثیرگذاری متغیرهای محیطی و بین‌المللی به طور مستقیم به میزان قدرت یک کشور بستگی دارد... تحولات رفتار بین‌المللی قدرت کوچک، تحت سه اجبار داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. هر چه از پله‌های پایین، بالاتر می‌رویم، از میزان این اجبار کاسته می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۹۹، ص ۲۱۲). با توجه به فرضیه تحقیق تلاش می‌شود تا نقش ساختار نظام بین‌الملل یا سطح سیستمی در جنگ تجاری دو کشور به صورت تفصیلی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. قدرت ساختاری / نهادی و جنگ تجاری

در سطح سیستمی، قدرت ساختاری و نهادی که هم جنبه نرم و هم جنبه سخت دارند؛ نقش بسیار مهمی دارد. آمریکا در جنگ تجاری از ظرفیت‌های نهادی که جنبه مشروعیت‌سازی دارند؛ به خوبی علیه رقبای خود و چین استفاده می‌کند. جوزف‌نای می‌گوید که کشورها برای تأمین اهداف خود از یک قدرت خشن و زمخت به جنبه‌های قابل پذیرش‌تری از قدرت، روی آورده‌اند و نهایتاً به ترکیبی از قدرت سخت و نرم که او از آن به قدرت هوشمند تعبیر می‌کند (فتاحی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۹).

استفاده از قدرت هوشمند براساس دیدگاه جوزف‌نای، رهبران ملی را قادر می‌سازد که از منافع خودش به خوبی حفاظت کند چرا که: «توانایی تحمیل خواست و اراده خود به دیگران در دنیای جدید با استفاده از امکانات قدرت نرم و هوشمند، بسیار آسان‌تر و قابل اعتمادتر شده است» (فتاحی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۹). او قدرت نرم را به ترکیبی از قدرت سخت و نرم به

کارگرفت تا در مقابل کسانی که می‌گفتند در عرصه سیاست خارجی تنها قدرت نرم مفید است مخالفت کرده باشد: «بنابراین قدرت هوشمند شناسایی هردو نوع قدرت سخت و نرم و استفاده از آن در شرایط مختلف برای رسیدن به نتیجه است.» (فتاحی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۶).

در جنگ تجاری آمریکا و چین، در سطح سیستمی و ساختاری، هردو کشور هم از ظرفیت‌های قدرت سخت و هم قدرت نرم و هم ترکیبی از هردو استفاده می‌کنند تا بتوانند شرایط مطلوب را برای خودش حفظ نماید. آمریکا و چین اگرچه در حوزه قدرت سخت یا قدرت رابطه‌ای تا حدودی می‌توانند هم‌دیگر را مجازات و مکافات نمایند آن‌گونه که در سطح تحلیل ملی گفته شد؛ اما آنچه که دست آمریکا را برتر می‌سازد در اختیار داشتن منابع قدرت نرم و مشروعیت ساز در عرصه نظام بین‌الملل است. نهادهای رسمی در ساختار نظام بین‌الملل بیشتر در هم‌سوی با آمریکاست و این سبب شده است که جنگ تجاری آمریکا و چین به‌صورت یک جانبه به نمایش گذاشته شود. سوزان استرنج قدرت ساختاری یا نهادی یا قدرت نرم را در جنگ تجاری، مهم می‌داند. (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۸). دقیقاً همین امر می‌تواند برتری آمریکا در جنگ تجاری را تثبیت نماید.

در سطح سیستمی، ایالات متحده بر سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که سه نهاد بین‌المللی مهم در عرصه اقتصاد سیاسی و از زیر مجموعه سازمان ملل، هستند، تأثیر فراوان دارد. هریک از این نهادها، به‌عنوان قدرت نرم و مشروعیت ساز، از سوی آمریکا علیه کشورهای رقیب و چین استفاده می‌گردد. این نهادها در ساختار نظام بین‌الملل هم عامل قدرت سختند و هم عامل قدرت نرم. از یک طرف بخش اجرایی بسیار مهمی در عرصه اقتصاد سیاسی را به عهده دارند و از طرف دیگر، با تصمیماتی که می‌گیرند رفتار کشورهای هم‌سو با خود و مخصوصاً آمریکا را مشروعیت می‌بخشند.

مثلاً، صندوق بین‌المللی پول به اهرمی در دست کشورهای پیشرفته برای اجرای برنامه اقتصادی تبدیل شده است (شاملو، ۱۴۰۳، ص ۲۰۷). و گزارش‌های صندوق در جنگ تجاری یک جانبه است. صندوق سعی کرده است در جنگ تجاری شرایط را به‌گونه‌ای در گزارش خود وانمود نماید که کشورهای دیگر، در جنگ تجاری، جای خالی چین را توانستند پرکنند. آمریکا از این گزارش، مسیر تجارت جهانی را بازآرایی می‌کند.

بانک جهانی هم ابزاری در دست آمریکا بوده است، یک جانبه‌گرایی بانک جهانی، سبب شده است که مشروعیت این نهاد بین‌المللی از سوی دولت‌ها و مردم جهان زیر سؤال برود (زمانی و لاهیچی، ۱۴۰۰، ص ۹). آمریکا نفوذ زیادی بر بانک جهانی دارد و بیشتر وام‌های

که بانک داده است به کشورهای تعلق گرفته است که دوستان آمریکا بوده است (زمانی و لاهیجی، ۱۴۰۰، ص ۱۷). کشورهای قوی چون آمریکا با استفاده از رسانه‌های که در اختیار دارند توسط بانک جهانی. طی ۵۰ سال اخیر. تحریم‌های را علیه ۵۵ کشور مستقل اعمال کرده‌اند: «به‌طوری‌که امروزه اعتماد به سیستم مالی و تجاری جهانی به حداقل رسیده است.» (فیل‌سرایبی و میرغمگین، ۱۳۹۵).

باتوجه به آن چه گفته شد؛ قدرت ساختاری/ نهادی می‌تواند مکمل یا جایگزین قدرت رابطه‌ای شود. در مذاکرات حساس بین قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده و چین قدرت ساختاری مهم‌تر از قدرت رابطه‌ای است؛ زیرا کمتر درگیرانه است (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۸). قدرت آمریکا در عرصه ساختار نظام بین‌الملل در وجود سازمان‌های بین‌المللی پیش‌گفته، بسیار قابل توجه است.

اما آمریکا هم‌چنین ساختارهای مهمی در اختیار دارد که می‌تواند در قدرت چانه‌زنی‌اش در برابر چین و دیگر کشورها مؤثر باشد: ساختار امنیتی، ساختار تولید، ساختار مالی و ساختار دانش (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۹). قدرت ساختاری / نهادی، قدرت نرم در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که در سطح سیستمی، نقش مهمی را دارد. قدرت ساختاری / نهادی، مهم‌تر از قدرت رابطه‌ای است چرا که کمتر درگیرانه است (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۸). ساختار امنیتی یعنی: «هنگامی که یک فرد یا یک گروه، امنیت را برای دیگری (با کمک دادن در زمینه امنیت) تأمین می‌کند؛ یک ساختار امنیتی شکل گرفته است... ماهیت ساختار امنیتی یک عامل مهم در مباحث مربوط به موضوع اقتصادی حق کامل‌الوداد چین در سال ۱۹۹۷ بود.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۹).

ساختار تولید همه‌ای ترتیباتی است که در امر تولید به‌کار می‌رود اعم از این که روش‌ها، شرایط تولید چه هستند، تولید توسط چه کسانی صورت گرفته و برای چه کسانی انجام می‌شود (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۹). اقتصاد سیاسی بین‌الملل شبکه‌ای از تجربیات انسانی است که معین می‌کنند: چه چیزی، چگونه، توسط چه کسی و در چه دوره‌ای تولید بشود که آن را «ساختار تولید» می‌نامند. وقتی عناصر ساختار تولید به‌ورای مرزهای ملی برود نتیجه آن تجارت بین‌الملل، است که یکی از قدیمی‌ترین و مباحثه برانگیزترین موضوعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل است (بالام، ۱۳۹۲، ص ۸۱). حالا در جنگ تجاری آمریکا و چین، آمریکا از آن جایی که ساختار تولید را در اختیار دارد مشخص می‌کند که چه چیزی در کجا و برای چه کسانی تولید گردد.

مارکس می‌گوید که سرمایه، زمین و تکنولوژی ابزارهای اساسی تولید اند (مارکس، ۱۳۸۸، صص ۲۰۹ - ۲۱۱). کشورهایی که ابزار قوی‌تر و بهتری را در اختیار دارند طبعاً در اقتصاد سیاسی پیش‌رو خواهد بود. یکی از دلایلی که چین سعی کرد در اقتصاد جهانی با غرب همگام و هم‌سو شود، تکنولوژی قوی غرب در عرصه‌های مختلف بود. چین خواست که به‌منظور «جهش به‌پیش» که در سال‌های پس از انقلاب آن را ترسیم کرده بود، از تکنولوژی غرب استفاده نماید (قوم، ۱۳۷۱، ۱۴۵). اما امروزه از نظر ترامپ، چین سعی دارد که قدرت هژمونیک آمریکا در عرصه تولید را به چالش بکشد. به عبارت دیگر، چین با بهره‌برداری از تکنولوژی و وسایل کاری خود، در جنگ با غرب رفته است. مارکس یک جمله دارد که تقریباً می‌تواند این رخداد را تفسیر نماید: «وسایل کار، هنگامی که شکل ماشین را به خود می‌گیرند، بی‌درنگ به رقیبی برای خود کارگر، تبدیل می‌شوند» (مارکس، ۱۳۸۸، ص ۴۶۵). به همین خاطر است که ترامپ در مقابل سعی می‌کند با افزایش تعرفه گمرکی متأثر از رویکرد مرکانتلیستی، قدرت چین در عرصه اقتصادی را به چالش بکشد.

هم‌چنین «ساختار مالی، الگوی ارتباطات و جریان‌های پولی مابین کشورهاست. این ساختار این‌گونه تعریف می‌شود که چه کسی، چگونه و تحت چه شرایطی به پول دسترسی دارد. بحث از مالیه بین‌الملل از این‌جا شکل می‌گیرد بنابراین پول ابزار مهمی برای رسیدن به اهداف مهم است. از طرف دیگر پول تعهدات و الزاماتی را بین مردم و دولت به وجود می‌آورد.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۹). آمریکا مخصوصاً پس از شکل‌گیری نظام برتون وودز، ساختار مالی را در اختیار دارد. اگرچه سیستم برتون وودز شکست خورد اما هم‌چنان دالر و ساخت و سازهای ناشی از آن، در اختیار آمریکاست ولی چین امروزه سعی کرده است با ایجاد سازمان بریکس، ساختار جایگزین در مقابل غرب و آمریکا به وجود بیاورد و این سبب شده است که جنگ تجاری آمریکا و چین شدت بیشتری به خود بگیرد. اما هنوز مالیه بین‌الملل یا ساختار مالی نظام بین‌الملل در دست آمریکا است و «می‌توان گفت که نظام مالی مجموعه‌ای از قواعد و رویه‌های است که چگونگی برخورد و نحوه پرداخت بدهی‌ها در بین کشورها را تعیین می‌کند.» (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲). ساختارهای که آمریکا در اختیار دارند عبارتند از: مناسبات و روابط مبتنی بر امنیت، تولید، تجارت و دسترسی به دانش و تکنولوژی (بالام، ۱۳۹۲، ص ۱۰۲). این موارد امروزه قطعاً در جنگ تجاری آمریکا و چین، نقش مهمی دارند.

در ساختار دانش و فنی، آمریکا امروزه تولید کننده بسیاری از نرم افزارهای است که در جهان رقیب ندارد اما چین کم‌کم، این برتری را به مخاطره می‌کشانند: اغلب گفته می‌شود که

دانش قدرت است. دانش برای کسانی که می‌توانند از آن به طور مؤثری استفاده کنند، به مثابه ثروت نیز است. این که چه کسی دانش دارد و چگونه از آن استفاده می‌کند، یکی از مهم‌ترین عوامل در اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. یکی از دلایل تمایل چین به امضای موافقت‌نامه تجاری با ایالات متحده در گذشته، دسترسی به تکنولوژی‌های سطح بالای این کشور بود. تکنولوژی در سطح وسیعی در تعیین سطح و جایگاه یک کشور در ساختار تولید مؤثر است (بالام، ۱۳۹۲، ص ۲۰) و امروزه چین با توجه به توانایی‌های که در عرصه دانش پیدا کرده است قدرت ساختاری آمریکا در زمینه دانش را به چالش کشیده است.

ساختارهای جهانی چهارگانه به‌عنوان قدرت نهادی و نرم، نقش مهمی در چگونگی تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی آمریکا دارد. جنگ تجاری آمریکا و چین با توجه به این ساختارها از یک سو و در اختیار داشتن نهادهای رسمی نظام بین‌الملل از سوی دیگر، قابل ارزیابی است. این بحث همانگونه که می‌تواند چارچوبی برای تحلیل منازعه تجاری آمریکا و چین باشد می‌تواند موضوع این منازعه هم باشد. آمریکا و چین به این دلیل با هم جنگ و منازعه دارند که سعی دارند در این ساختارها برتری خودش را حفظ و یا تصاحب نمایند اما مشخصاً به دست آمد که نقش قدرت ساختاری/ نهادی در سطح ساختار نظام بین‌الملل یا سطح سیستم، توانمندی آمریکا در جنگ تجاری با چین را بیشتر می‌سازد.

آمریکا علاوه بر موارد فوق، از سازمان ملل هم در مسیر اهدافش استفاده می‌کند. سازمان ملل هم یک نهاد عینی است و هم یک نهاد مشروعیت بخش و از جنس قدرت نرم. برخی براین باور است که بین آمریکا و سازمان ملل متحد، مرزی وجود ندارد و هر دو، دو روی یک سکه‌اند (مهرنیا، ۱۳۹۹، ص ۴۰۶). سازمان ملل درواقع ابزاری برای اعمال ارزش‌های آمریکا در جهان بوده است که به‌عنوان قدرت نرم، رفتار سلطه‌گرایانه و هژمونیک آمریکا را در جهان، مشروعیت بخشیده و موجه جلوه می‌دهد (مهرنیا، ۱۳۹۹، ص ۳۸۹). با توجه به همین است که اهمیت قدرت نرم و قدرت ساختاری در سطح سیستمی، در جنگ تجاری آمریکا و چین خودش را نشان می‌دهد. درواقع، استفاده از قدرت نرم، اساس و پایه‌ی توانایی یک ملت و دولت در تأثیرگذاری بر ملت‌های دیگر است و به جای وابستگی به اجبار، براساس جذابیت سیستم اجتماعی و فرهنگی و نظام ارزش‌ها و نهادهای آن، خواسته‌های خویش را تعقیب می‌کند (مهرنیا، ۱۳۹۹، ص ۳۹۲). پس در جنگ تجاری آمریکا و چین در سطح ساختار نظام بین‌الملل و سطح سیستمی، نقش قدرت نهادی / ساختاری، برای برتری آمریکا، نقش بسیار مهمی است.

۲. دلایل ساختاری جنگ تجاری

در جنگ تجاری آمریکا و چین چه چیزی اتفاق می افتد؟ یکی از رویکردهای آمریکا در قبال چین در گذشته، این بود که چین را در بازار جهانی جذب نماید تا از منازعه بیشتر نظام بین الملل کاسته شود اما در عین حال آمریکا تلاش دارد تا از تبدیل شدن چین به یک تهدید علیه هژمونی آمریکا جلوگیری نماید اما متأسفانه مناسبات دو کشور پس از روی کار آمدن ترامپ به هم خورد. سیاست ترامپ در این زمینه، سیاست تهاجمی بوده است (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۲۰).

گرچه در رویکرد دیگر، چین هم چنان به عنوان یک خطر در نظر گرفته می شد و به همین خاطر آمریکا سیاستی مستلزم آمادگی های جنگی برای دفاع از تایوان را دنبال می کند (چرنوف، ۱۳۸۸، ص ۶۷). آمریکا سعی می کند از یک طرف رقابت با چین را ادامه دهد و در جانب مقابل، کاهش تدریجی تنش ها را تعقیب نماید (چرنوف، ۱۳۸۸، ص ۶۸). اما آنچه امروزه باعث جنگ تجاری این دو کشور شده ست؛ این است که آمریکا در عرصه های صادرات و واردات کالا، خدمات، سرمایه گذاری و تسلیحات با کسری تراز پرداخت ها مواجه است و آمریکا چین را متهم به سیاست حمایت گرایی و ناعادلانه بودن رویکردهای شان در عرصه تجاری می کند (غفارزاده، ۱۴۰۳، ص ۳۲).

جنگ تجاری آمریکا بیشتر به این دلیل رخ داد که واردات کالا از چین به آمریکا بیش از صادرات کالا از آمریکا به چین است و: «کسری تجاری دوجانبه ایالات متحده در کالاها با چین به ۳۷۵ میلیارد در سال ۲۰۱۷ رسید.» (غفارزاده، ۱۴۰۳، صص ۳۲-۳۷). از نظر ترامپ در دوره اول، آمریکا در مقابل چین با کسری تراز تجاری مواجه است که او آن را اقدامات تجاری ناعادلانه می خواند. سرقت مالکیت های معنوی و عدم دست رسی شرکت های آمریکایی به بازار آزاد چین، یکی از مصادق تجارت ناعادلانه است (غفارزاده، ۱۴۰۳، صص ۳۲-۳۸). به همین خاطر وقتی ترامپ در سال ۲۰۱۸ به قدرت رسید سعی کرد بر کالاهای وارده از چین تعرفه های سنگینی وضع نماید در حالی که چین در حدود ۱۰۰ میلیارد دالر بر کالاهای آمریکا به چین تعرفه وضع کرد (لیلا غفارزاده، ۱۴۰۳، ص ۳۹). جنگ تجاری آمریکا علیه چین در دوره ترامپ، متأثر از سیاست ملی گرایانه ترامپ که ریشه در نظریه مرکانتلیسمی و واقع گرایی اقتصادی دارد؛ قابل ارزیابی است (زاهدی ختیر و صالحی، ۱۴۰۱، ص ۱۳۳).

مرکانتلیسم براین باور است که ثروت ملی از طریق ترازتجاری مثبت یعنی صادرات بیشتر و واردات کمتر، افزایش می‌یابد. از این رو تعرفه سنگین بر واردات از چین، کسری ترازتجاری آمریکا را جبران می‌کند. ترامپ می‌گوید که براساس روش مرکانتلیستی، چین تهدیدی برای قدرت اقتصادی آمریکا تلقی می‌گردد. می‌توان گفت که جنگ تجاری یکی از شیوه‌های جنگی آمریکا در قبال چین است و آمریکا در یک نظام تک‌قطبی، با این‌باور که تنها تفوق آمریکا بر جهان صلح عمومی را تضمین می‌کند و ایالات متحده به‌عنوان قدرت برتر جهانی باید باقی بماند؛ سعی کرده است از ظهور یک قدرت سیاسی نظامی هژمونیک (رهبری-سلطه - برتری) جدید در اروپا - آسیا جلوگیری نماید. و این از منافع حیاتی آمریکا به حساب می‌آید (کیسینجر، ۱۳۸۳، ص ۱۲). منطقه اروپا و آسیا برای آمریکا که هم جمعیت زیاد دارد و هم انرژی زیاد، یک منطقه‌ی راهبردی و استراتژیک است هرکسی که در اینجا از آمریکا پیشی بگیرد برای آمریکا یک خطر راهبردی خواهد بود و آمریکا از آن جلوگیری خواهد کرد (کیسینجر، ۱۳۸۳، صص ۵۷۹-۵۸۰). چین حالا در رویکرد ذات‌گرایانه، سیطره و هیمنه آمریکا را باچالش مواجه ساخته است. آمریکا نمی‌خواهد به آسانی آن را از دست بدهد. ترامپ معتقد بود چین مانعی اصلی برای امنیت و شکوفایی آمریکاست و قدرت و نفوذ آمریکا را به چالش می‌کشد بنابراین با شروع یک جنگ تجاری، سعی کرد که مانع از کاهش فاصله این کشور از آمریکا گردد (زاهدی، ۱۴۰۱، ص ۱۳۷). ترامپ در این رویکرد، بی‌مهابا، واقع‌گرایی اقتصادی را در پیش گرفته است که به شدت دولت‌محور و قدرت‌محور است (زاهدی، ۱۴۰۱، ص ۱۴۱). جنگ تجاری ترامپ در قبال چین نه به یک امر شخصی و روان‌شناسانه بلکه به امر ساختارگرایانه و ذات‌گرایانه بر می‌گردد. به عبارت دیگر گرچه برخی جنگ تجاری را ناشی از رفتار ترامپ می‌دانند اما مشکل این است که چین دارد به یک رقیب جدی برای آمریکا یا حتی قدرت اول اقتصادی تبدیل می‌گردد (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۸۲). قدرت چین تنها در حوزه اقتصادی نیست در حوزه سیاسی و نظامی هم، چین آمریکا را تهدید می‌کند به همین خاطر جنگ تجاری آمریکا و چین به‌صورت کلی جلوگیری از قدرت‌مند شدن چین به یک راهبرد برای آمریکا تبدیل شده است (کاشیان، ۱۴۰۰، ص ۸۲). کسری ترازتجاری آمریکا با چین و رقابت بر تسلط بر اقتصاد جهانی از دلایل اصلی جنگ تجاری آمریکا و چین است (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۵). به همین خاطر، ترامپ در سند استراتژی امنیت ملی خود از چین به‌عنوان رقیب استراتژیک یادکرد و آن را تهدیدی برای تسلط آمریکا بر اقتصاد جهانی دانست (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۵).

۳. واکنش ساختاری چین در جنگ تجاری

چین در جنگ تجاری در سطح سیستم و ساختار، سعی کرده است اقدامات ذیل، در برابر آمریکا را انجام دهد: «تداوم رابطه»؛ «اصلاح بازار»؛ «منافع کل ملت» و نهایتاً اقدام «چرخه دوگانه». در چرخه دوگانه، چین می‌خواهد هم رابطه‌ی خویش با آمریکا را حفظ نماید و هم به سمت استقلال تدریجی از آمریکا حرکت نماید (شفیعی، ۱۴۰۱، صص ۲۰-۲۱). به همین خاطر در جلسه کمیته مرکزی حزب که در جولای ۲۰۲۰ برگزار گردید این ابتکار به نام استراتژی «چرخه دوگانه» نام گرفت. «...چرخه اول یا موتور محرکه اول افزایش سهم مصرف داخلی و خودکفایی و استقلال بیشتر در عرصه تکنولوژیک است و چرخه‌ی دوم جلب سرمایه‌گذاری خارجی است.» (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۲۱).

البته باید توجه کرد که استراتژی‌های پیش گفته شده از ناحیه چین به شدت بستگی دارد به بحث از برداشت‌ها و ایستارهای که از ناحیه‌ی رهبران سیاسی و تصمیم‌گیرندگان تبارز داده می‌شود. در بحث از سطح تحلیل فردی به صورت کوتاه، آورده شد که ایستارهای ذهنی رهبران در تصمیم‌گیری‌های شان، نقش دارد. این جا هم، نوع استراتژی که چین یا آمریکا در پیش می‌گیرد قبل از همه، به نوع برداشت و فهم موضع‌گیری رقیب بستگی دارد. اگر در پکن جنگ تجاری آمریکا علیه چین به یک «رقابت ذاتی» ناشی از قدرت طلبی و سیطره‌جویی آمریکا تفسیر گردد در این صورت احتمال زیاد دارد که چین استراتژی «جدایی اقتصادی» را در پیش بگیرد و «اما اگر در پکن جنگ تجاری آمریکا علیه چین ناشی از «تعارض نهادی» در نظام سیاسی و اقتصادی چین و ایالات متحده تلقی گردد واکنش چین احتمالاً در شکل انجام اصلاحات اقتصادی و حرکت به سمت «پیوند اقتصادی بیشتر» با آمریکا خواهد بود.» (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۲).

مشکل اصلی بیشتر به همین ایستارهای ذهنی در سطح فردی بر می‌گردد. مخصوصاً آمدن ترامپ از این منظر قضیه را پیچیده‌تر کرده است. در واقع جنگ تجاری یکی از راه‌های میانی بین جنگ و «برخورد نظامی» و بین «شیوه مسالمت آمیز حل اختلاف» میان دو قدرت طرفدار وضع موجود یعنی آمریکا و قدرت تجدید نظر طلب یعنی چین است. «این بدان معناست که ادارک چین و آمریکا از یک‌دیگر هنوز در میانه راه قرار دارد. یعنی آن‌ها یک‌دیگر را نه یک «دوست خوب» و نه یک «دشمن بد» قلمداد می‌کنند.» (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۶). یکی از مشکلاتی که ایستارهای ذهنی رهبران را منفی ساخته است، مشکل تایوان است. اگرچه آمریکا با به رسمیت شناختن چین، تاحدودی مشکلات را کم ساخت اما با

این همه از تابوان هم چشم پوشی نکرده‌است. از این رو: «ایالات متحده و چین دوستان نزدیک یا متحد هم نشدند ولی از آن پس، یک‌دیگر را به چشم دشمنان تمام‌عیار هم ندیدند (فردچرنوف، ۱۳۸۸، ص ۶۳).

بحث از ایستارهای ذهنی در سطح تحلیل سیستمی و ساختاری هم کشیده می‌شود. آیا جنگ تجاری آمریکا و چین ناشی از «رقابت ذات‌گرایانه» است یا یک «رقابت نهادی» در عرصه سیاسی و اقتصادی؟ به نظر می‌رسد که آمریکا در سطح سیستمی، این رقابت را ذات‌گرایانه می‌داند چرا که رویکرد چین به چالش کشاندن سیطره و سلطه آمریکا در منطقه و جهان است و شکاف قدرت بین دو کشور روز به روز کمتر شده و هژمونی آمریکا رو به زوال می‌رود و «از این منظر جنگ تجاری آمریکا علیه چین با هدف کند نمودن رشد اقتصادی چین به‌عنوان موتور محرکه قدرت سیاسی و نظامی چین صورت می‌گیرد.» (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۷).

مکتب سیستم کل‌ملت، که دارای گرایش تندروانه‌ی ناسیونالیستی در چین است و تعارض آمریکا با چین را تعارض ساختاری یا ذات‌گرایانه در سطح سیستمی می‌داند و «... برای این مکتب، سیستم کل‌ملت بدان معنی است که در حوزه تولید و صیانت از فناوری‌های مهم و پیشرفته باید دولت و نه بازار آزاد نقش اصلی را داشته باشد» (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۹). این نگاه، همان رویکرد مرکانتلیستی می‌باشد که بازیگران در عرصه‌ی اقتصادی، دولت است نه افراد. منافع دولت مقدم بر منافع افراد است و دلیل اصلی شکایت ترامپ هم، همین امر بود که شرکت‌های آمریکایی در مقابل اقتصاد «سرمایه‌داری دولتی» چین، کاری از پیش برده نمی‌تواند. در چارچوب نظری تحقیق، نظریات مکتب مرکانتلیسم به خوبی شرح داده‌شد. آمریکا و چین هر دو متأثر از ایستارهای ذهنی تصمیم‌گیرندگان، نگاه بدبینانه بهم دارند و هر دو در واقع از رویکرد مرکانتلیسم بدخیم و تهاجمی استفاده می‌کنند.

دقیقا باهمین رویکرد ساختارگرایانه و ذات‌گرایانه است که آمریکا سعی دارد که جلو پیشرفت و توسعه‌طلبی‌های چین را با استفاده از قدرت نرم و سخت و قدرت هوشمند، بگیرد. آمریکا سعی می‌کند حضور نظامی در شرق آسیا داشته باشد؛ انگیزه‌های جدایی‌طلبی در غرب چین را تشدید کند؛ اتحاد با کشورهای پیرامونی چین را افزایش دهد؛ از حضور نهادهای بین‌المللی در مسیر اهداف خودش استفاده نماید (عرفانی، ۱۴۰۳، ص ۹۸). استراتژی «جدایی اقتصادی» در چین به گسترش بازاردخلی فکر می‌کنند که به موجب آن، حجم تجارت با آمریکا روز به روز باید کاهش پیدا نماید (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۱۰). در حالی که رویکرد نهادگرا در چین براین باور است که رقابت آمریکا و چین، یک رقابت نهادی است و نه رقابت ذات‌گرایانه. این رقابت، ریشه در نوع نظام سیاسی و اقتصادی

دو کشور دارد که آمریکا معتقد است بازار آزاد مورد حمایتش نمی‌تواند در برابر «سرمایه‌داری دولتی» چین رقابت کند از این‌رو، جنگ تجاری شکل گرفته است (شفیعی، ۱۴۰۱، ص ۱۲). درواقع در چین «مداخله و کنترل دولت بر بخش خصوصی بسیار گسترده است به گفته کانگ‌وپادهیه، «بخش خصوصی به واقع زاییده بوروکراسی دولتی است» (احمد سیف، ۱۳۸۹، ص ۲۷۸).

به‌صورت کوتاه گشایش همه‌جانبه شامل بازگشایی بازار کالا، بازار خدمات و بازار سرمایه‌گذاری بر روی جهان؛ پیشرفت ایده یک کمربند یک جاده و اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا؛ اصلاحات ارزی و اصلاحات داخلی اقتصادی؛ و تأمین انرژی استراتژی‌های چین در برابر آمریکا می‌باشد (غفارزاده، ۱۴۰۳، صص ۳۲-۳۳). از سوی دیگر، هم‌سویی چین با ایران، که سازمان اقتصادی اکورا به وجود آورده است؛ با روسیه، که امنیت دسته‌جمعی و سازمان همکاری‌های شانگ‌های را وجود آورده است، درواقع ایجاد موازنه نرمی است که چین، روسیه و ایران سعی کرده‌اند در تقابل با سلطه‌گرایی آمریکا، حرکت نمایند و این قطعا از سوی آمریکا، به‌عنوان برهم زنده نظم موجود تلقی می‌گردد (رنجکش، ۱۳۹۷، ص ۴۳). و «هدف از ایجاد موازنه نرم را می‌توان خنثی کردن عملکرد دولت دارای نقش رهبری (Leadership) بدون مقابله مستقیم و نظامی دانست.» (رنجکش، ۱۳۹۷، ص ۴۰). و می‌توان گفت که موازنه نرم، یکی از استراتژی‌هایی است که چین در تقابل با آمریکا در جنگ تجاری دارد: «موازنه نرم در پی آنست که توانایی ایالات متحده برای تحمیل ارجحیت‌های خود بر دیگران را محدود کند.» (رنجکش، ۱۳۹۷، ص ۳۹). چین و در کنارش روسیه و ایران تلاش دارند که در موازنه نرم با آمریکا، مشروعیت‌زدایی از هژمون، تقویت قدرت اقتصادی، عدم پذیرش سرزمینی، ایجاد سازمان‌های فرمانطقه‌ای چون بریکس و شانگهای، امنیت دسته‌جمعی و اکو، در یک مسیر تلاش نمایند. جنگ تجاری بخشی از راهبردهای آمریکا علیه چین در یک رویکرد کلان و منطقه‌ای‌اش می‌باشد (رنجکش، ۱۳۹۷، ص ۳۹).

پس چین با رویکردهای مختلف اما بیشتر با رویکرد «چرخه دوگانه» از یک طرف سعی دارد بر بازار داخلی و تقویت تکنولوژی خود، تکیه نماید از سوی دیگر اما، می‌خواهد به جلب و جذب سرمایه‌گذاری توجه خاص داشته باشد. به همین خاطر ایجاد سازمان‌های که می‌تواند ساختار مالی، امنیتی، تولیدی و فن‌آوری را تقویت کند؛ از راهبردهای اساسی چین در جنگ تجاری می‌باشد. همه‌ی این تلاش‌ها، در سطح نظام بین‌الملل و در سطح ساختار، رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، اگرچه آمریکا در سطح ساختار بین‌الملل، به دلیل در اختیار

داشتن قدرت نهادی/ ساختاری، مخصوصاً سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، در جنگ تجاری دست بالاتری را دارد اما چین هم با ایجاد بازار داخلی قوی و ترویج مصرف‌گرایی داخلی و ایجاد نهادهای مشروعیت‌ساز و فرامرزی سازمان بریکس، شانگهای و ایجاد یک جاده یک کمربند، در رویکرد چرخه دوگانه، سعی کرده در سطح سیستمی، سیطره آمریکا را به چالش بکشد. جنگ تجاری به دلیل کسری تراز تجاری آمریکا از یک سو و جلوگیری از رشد اقتصادی چین در برابر هژمون از سوی دیگر به وجود آمد.

نتیجه‌گیری

بحث این بود که، قدرت نهادی/ ساختاری آمریکا در سطح ساختار نظام بین‌الملل و سطح سیستمی، چه نقشی را در جنگ تجاری آمریکا و چین دارد؟ این تحقیق در سه بحث مفاهیم، چارچوب نظری و بطنه‌ی تحقیق مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت نهادی/ ساختاری آمریکا در سطح سیستمی، باعث برتری آمریکا در جنگ تجاری شده است. در سطح ملی و سیستمی هردو کشور از قدرت سخت و قدرت رابطه‌ای برخوردار است که به موجب آن می‌توانند همدیگر را توبیخ و مجازات نمایند. هردو کشور بر صادرات کشور رقیب، تعرفه گمرکی وضع کردند اما آنچه که آمریکا را در این جنگ، در موقعیت برتر قرار می‌دهد، استفاده آمریکا از قدرت نهادی/ ساختاری است که به علاوه نقش اجرایی، نقش مشروعیت بخشی دارند و از مشتقات قدرت نرم به حساب می‌آیند. در حالی که آمریکا به خاطر کسری تراز تجاری خود و جلوگیری از رشد اقتصادی چین، اقدام به وضع تعرفه‌های سنگین علیه چین کرده است؛ چین ضمن وضع تعرفه‌های متقابل، اما، با سیاست‌های ساختارشکنانه خود، مخصوصاً با استراتژی «چرخه دوگانه» به این جنگ تجاری در سطح ساختار، پاسخ داده است. چین در سطح سیستمی در برابر آمریکا، از یک سو سعی کرده است بر بازار داخلی تکیه نماید و از سوی دیگر، به جذب سرمایه‌گذاری و ایجاد نهادهای بیرون‌مرزی و مشروعیت‌ساز، اقدام نماید. تلاش‌های چین در ایجاد ساختارهای بدیل مثل سازمان شانگهای و بریکس، که ساختار مالی و پولی آمریکا در عرصه سیستمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ می‌تواند نوع رویکرد چین در مبارزه با قدرت هژمون تلقی گردد و بدیهی‌ترین جواب آمریکا، وضع تعرفه‌های سنگین تجاری علیه چین است تا جلو هژمونیک شدن چین را سد کرده باشد.

منابع:

- ۱) بلام، دیوید، وست مایکل (۱۳۹۲)، درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه احمدساعی، چاپ اول، تهران، نشر قومس.
- ۲) توکلی، احمد (۱۳۸۲)، مالیه عمومی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- ۳) جکسون، رابرت، سورنسون، گئورگ (۱۳۹۰)، درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه: مهدی ذاکریان، احمدتقی‌زاده و حسین کلامی، چاپ سوم، تهران، نشر بنیاد حقوقی میزان.
- ۴) دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ۵) رنجکش، محمدجواد و برناه، فرزانه، (۱۳۹۷)، جایگاه سازمان‌های بین‌المللی در سازوکار موازنه‌نرم عصر پساجنگ، در: فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره چهارم، شماره پیاپی سی‌ام، ص ۳۹-۷۴.
- ۶) زاهدی‌خطیر، الهام و صالحی، مختار (۱۴۰۱)، روند پژوهشی تداوم جنگ تجاری آمریکا علیه چین (۲۰۱۸-۲۰۲۲)، در فصلنامه روابط خارجی، دوره ۱۴، شماره ۳، (شماره پیاپی ۵۵)، ص ۱۳۳-۱۶۲.
- ۷) زمانی، سیدقاسم و لاهیجی، مهشیدآجلی (۱۴۰۰)، چالش مشروعیت در ساختار و عمل‌کرد سازمان بین‌المللی: مطالعه موردی بانک جهانی، در: فصلنامه علمی پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۳، شماره ۷۱، ص ۳۳-۹.
- ۸) سالاری‌فر، محمدرضا و دیگران، (۱۳۹۳)، روان‌شناسی اجتماعی، چاپ پنجم، نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۹) سیف، احمد، (۱۳۸۹) اقتصاد سیاسی جهانی کردن، چاپ ۱، تهران، نشر آگه.
- ۱۰) سیف‌زاده، حسین (۱۳۹۹)، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری، چاپ ۱۳، تهران نشر سمت.
- ۱۱) شاملو، پریرسا (۱۴۰۳)، جایگاه حقوقی صندوق بین‌المللی پول در دستیابی به آرمان‌های توسعه پایدار، دوفصلنامه حقوق تطبیقی، دور یازدهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۱، ص ۲۰۷-۲۲۷.
- ۱۲) شفیعی، نوذر (۱۴۰۱)، از جدایی اقتصادی تا پیوند بیشتر: تحلیلی بر آینده جنگ تجاری آمریکا و چین، در: فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۴، شماره ۱، ص ۱-۲۷.
- ۱۳) عرفانی، سیدطاهر، (۱۴۰۳)، خیزش چین در نظام بین‌الملل و چالش هژمونی آمریکا، در: فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه خاتم‌النبین (ص)، سال اول ۱۴۰۳، شماره سوم، ص ۷۹-۱۰۰.
- ۱۴) غفارزاده، لیلا، کیهان بزرگر و محمد توسلی رکن‌آبادی، (۱۴۰۳)، جنگ تجاری آمریکا و چین؛ تأثیرات آن بر روابط ایران و چین، در: پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره چهاردهم، شماره ۴-۵۵.

- ۱۵) فتاحی اردکانی، حسین، مسعود نیا، حسین، امام جمعه زاده، سیدجواد، (۱۳۹۷)، تحلیل مفهوم قدرت و منابع تشکیل‌دهنده آن از دیدگاه جوزف‌نای (سخت، نرم و هوشمند)، در: فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات قدرت نرم، سال هشتم، شماره ۱۸، ص ۱۳۰-۱۵۲.
- ۱۶) فتحی‌آشتیانی، علی (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، چاپ ششم، تهران، موسسه انتشارات بعثت.
- ۱۷) فرد چرنوف، (۱۳۸۸)، نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، نشرنی.
- ۱۸) قوام، عبدالعلی (۱۳۷۱)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، نشر سمت.
- ۱۹) کاپوراسو، جیمز. ای، ولوین، دیوید پی، نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل (۱۴۰۳)، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، چاپ هفتم، تهران، نشر ثالث.
- ۲۰) کاشیان، عبدالحمید (۱۴۰۰) چین و نقش آن در افول قدرت اقتصادی آمریکا، در: مطالعات راهبردی آمریکا، سال ۱، شماره ۳، ص ۶۷-۸۴.
- ۲۱) کنت نیل والتس (۱۳۹۴) نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی، چ ۱، تهران، نشر مخاطب.
- ۲۲) گریفیس، مارتین (۱۳۹۱)، نظریه روابط بین‌الملل برای سده بیست و یکم، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، نشرنی.
- ۲۳) گنجی، حمزه، (۱۳۹۳)، مبانی روان‌شناسی عمومی، تهران نشر روان.
- ۲۴) لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید (۱۳۹۰)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه دکتر احمد ساعی و دکتر مهدی تقوی، چاپ پنجم، نشر قومس.
- ۲۵) مارکس، کارل (۱۳۸۸)، سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی، ترجمه حسین مرتضوی، ج ۱، چ ۲، تهران، انتشارات آگاه.
- ۲۶) قربانی، مژگان (۱۳۹۹)، جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، ص ۱۳۴-۱۵۴.
- ۲۷) مهدی فیل‌سرای و صدیقه میرغمگین (۱۳۹۵)، در: مجله اقتصادی دانشگاه پیام‌نور، دوره ۱۶، شماره ۱ و ۲.
- ۲۸) مهرنیا، حسین‌علی، (۱۳۹۹)، قدرت نرم و کارکرد سازمان ملل متحد در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در: دوفصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، سال دهم، شماره اولی (پیاپی ۲۲)، بهار و تابستان، ص ۳۸۹-۴۰۹.
- ۲۹) موسوی، سیده‌مریم (۱۴۰۰)، جنگ تجاری چین و ایالات متحده آمریکا: موازنه قدرت در برابر هژمونی، در: فصلنامه مطالعات امنیت اقتصادی، سال اول شماره سوم، ص ۶۱-۸۲.

۳۰) نش، کت و اسکات، آلن (۱۳۸۸) راهنمایی جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ ۱، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۱) نمازی، حسین (۱۳۸۴)، نظام‌های اقتصادی، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۳۲) هنری کیسینجر، (۱۳۸۳)، دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی و رضا امنی زیر نظر محمدحسن کاووسی عراقی، چاپ دوم، نشر اطلاعات، تهران، ص ۵۷۹-۵۸۰.

۳۳) وندولکا کوبالتکووا، (۱۳۹۵)، سیاست خارجی در جهان بر ساخته، ترجمه مهدی میرمحمدی و علیرضا خسروی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

The US–China Trade War and Its Impact on US Unilateralism

Sayed Taher Erfani¹

Abstract

One of the important global trends after Donald Trump's victory in 2016 was the emergence and intensification of trade disputes between the United States and its major trading partners. At the same time, trade tensions between the two leading global economic powers, the United States and China, have been very prominent; as most scholars refer to it as "trade war." The aim of this article is to examine the impact of the trade war on US unilateralism. The question of the article is what is the impact of US-China trade war on US unilateralism? The hypothesis of the article is that the US-China trade war has weakened US unilateralism and, in order to prevent the decline of US hegemony, the United States seeks to create barriers and increase tariffs on China in order to continue its hegemony. The findings of the research show that the trade war between the United States and China is a manifestation of a power transition in the international system. As an emerging power with growing economic power, China is trying to increase its influence and position in the international system through global initiatives. In response to China's rise, the United States is trying to maintain its position as a world leader by imposing trade barriers on China in order to maintain its position in the international system. The United States believes that this strategy can delay the fall of American hegemony. This research analyzes the trade war and its impact on American unilateralism by using an analytical-descriptive method and primary and secondary sources.

Keywords: Trade war, power, United States, China, hegemony, tariffs, international system.

¹. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University, Afghanistan. erfani55@gmail.com

✓ **Received:** 12/07/2025; **Accepted:** 01/09/2025; **Published:** Summer 2025

Citation for this article: Erfani, Sayed Taher (2025) The US–China Trade War and Its Impact on US Unilateralism. Scientific–Research Quarterly of Political & International Studies 2 (6), pp. 1–26



The Domain of Legislation in Islamic Governance

Sayed Abdul Qaium Sajjadi¹

Abstract

The existence of law as a means of creating order and justice is a fundamental necessity. Law is one of the essential pillars of governance, and it has received serious attention in the political system of Islam as well. In Islamic thought, both existential and legislative sovereignty belong exclusively to God. Considering the comprehensiveness of Islamic Sharia and the necessities of life along with temporal requirements, the right of legislation has been granted to human beings in a limited manner and under specific rules and conditions. The Islamic ruler, in order to secure the objectives of Sharia and apply Islamic rulings in specific cases, enjoys this right. From early times until today, the scope and domain of human legislation within the Islamic political system has been a subject of discussion among Muslim jurists. The key question is: What is the extent and boundary of human lawmaking? (Main Question).

The author seeks, through a descriptive-analytical method and by referring to the views and theories of Muslim jurists, to examine and discuss this question. Considering the comprehensiveness of Islamic Sharia and its capacity to respond to the evolving questions of human life, Islamic law acknowledges the right of human legislation in determining the application of Sharia's general principles, secondary rulings, governmental decrees, and the sphere of legal discretion, based on the principle of non-contradiction with Sharia rulings and texts. This right is realized by specialists and religious scholars familiar with Islamic sources, through the process of deriving specific rulings from the four primary sources of Sharia.

The findings of the study indicate that, in light of the classification of Islamic rulings, the human right of legislation can be explained in four areas: identifying the applications of Sharia rules, issuing governmental decrees, exercising discretion within the domain of permissible acts, and dealing with issues pertaining to secondary titles.

Keywords: Legislation, Lawmaking in the Islamic Political System, Principle of Initial Permissibility, Positive Law.

¹. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan. Ab.sajjadi@knu.edu.af

✓ **Received:** 23/06/2025; **Accepted:** 15/08/2025; **Published:** Summer 2025

Citation for this article: Sajjadi' Sayed Abdul Qaium (2025) The Domain of Legislation in Islamic Governance. Seientific-Research Quarterly of Political & Internationl Studies 2 (6), pp. 27-46

Council on Foreign Relations and US Foreign Policy A Cold War Case Study

Mohammad Qasim Erfani¹

Abstract

Understanding the policymaking processes of the United States, as a global superpower, is of critical importance. Think tanks are among the most influential behind-the-scenes actors in this arena, having increasingly attracted the attention of researchers and U.S. foreign policy experts. The Council on Foreign Relations (CFR) is an old, powerful, and impactful think tank that has been active for over a century. This paper addresses the following question: What role has the Council on Foreign Relations played in shaping the foreign policy doctrines of the United States? To answer this question, the study analyses and evaluates two major U.S. Cold War strategies concerning their interactions with the two major powers, the Soviet Union and China. The research employs a library-based methodology for data collection. The findings indicate that the Council on Foreign Relations has played a prominent role in shaping U.S. foreign policy, particularly during the Cold War. Its influence was exercised through several key mechanisms: forming study groups, publishing the journal *Foreign Affairs*, generating policy-influencing ideas, mobilising public opinion, educating future government officials, recruiting retired personnel, organising deliberative meetings, and mediating between different political factions, government officials, and the public.

Keywords: Foreign Policy, Council on Foreign Relations, US, China, USSR, Containment, Normalisation.

¹. PhD Student and Researcher in International Relations. qasimerfani@gmail.com

✓ **Received:** 06/07/2025; **Accepted:** 02/08/2025; **Published:** Summer 2025

Citation for this article: Erfani, Mohammad Qasim (2025) Council on Foreign Relations and US Foreign Policy A Cold War Case. *Scientific-Research Quarterly of Political & International Studies* 2 (6), pp. 47-63

Evaluation Indicators of Cultural Identity Policy in Afghanistan

Mohammad Reza Rahimi¹

Abstract

Cultural identity is a vital foundation for social cohesion and sustainable development in multi-ethnic societies such as Afghanistan. To achieve this, policies need to be carefully designed and systematically evaluated. This study explores the key question: “What are the main indicators for evaluating cultural identity policies in multi-ethnic societies, and how can they be effectively applied?” The research assumes that coherent indicators tailored to cultural diversity can support the preservation of cultural identity and help reduce social tensions.

The study aims to identify and analyze evaluation indicators for cultural identity policies across three stages: policy design, implementation, and assessment. Using a descriptive-analytical approach and reliable sources, it highlights indicators such as alignment with religious and ethnic values, stakeholder participation, contextual relevance, provision of supportive infrastructure, and multi-level smart monitoring.

The findings suggest that these indicators strengthen the compatibility of policies with cultural diversity, safeguard both tangible and intangible heritage, and reduce the risk of conflict. However, challenges such as insecurity, weak infrastructure, and poor institutional coordination undermine effective policy implementation. The study recommends the use of digital technologies and stronger local engagement to improve monitoring and evaluation, thereby ensuring the sustainability of cultural identity in Afghanistan.

Keywords: Cultural identity, cultural policy, evaluation, indigenous indicators, social cohesion, Afghanistan.

The India-Pakistan Conflict; Divergent Perceptions and Conflicting Interests in Afghanistan

¹. Adjunct Faculty and Researcher, International Research Institute, Al-Mustafa International University. rahimireza11388@gmail.com

✓ **Received:** 06/07/2025; **Accepted:** 03/08/2025; **Published:** Summer 2025

Citation for this article: Rahimi¹ Mohammad Reza (2025) Evaluation Indicators of Cultural Identity Policy in Afghanistan. Scientific-Research Quarterly of Political & International Studies 2 (6), pp. 64-94

Abstract

Given the significance of India and Pakistan in Afghanistan's foreign policy, the escalation of tensions and conflict between the two states generates adverse implications for Afghanistan. A thorough understanding of these implications is essential for formulating an effective and coherent national strategy in the domain of foreign policy, which constitutes the central concern of this study (Objective). Without doubt, considering the political and economic roles of both India and Pakistan in Afghanistan, as well as the strategic importance of both countries for Kabul, an intensification of hostilities between them would produce profound repercussions for Afghanistan. The principal question addressed herein is the political and security consequences of the India-Pakistan conflict for Afghanistan (Research Question).

The authors endeavor to examine the ramifications of this conflict for Afghanistan's national security within the framework of constructivist theory. They argue that the escalation of hostilities between India and Pakistan constitutes a serious threat to Afghanistan's national security (Hypothesis). To substantiate this hypothesis, the article first explores the nature and underlying causes of the historical dispute between the two countries, and subsequently analyzes the conflicting national interests and foreign policy objectives of both actors in relation to Afghanistan. The study concludes by emphasizing that a balanced orientation in diplomatic relations, the pursuit of a shared understanding of regional threats, and the consolidation of equidistant relations with both countries should form the cornerstone of Afghanistan's foreign policy strategy in addressing this conflict.

Keywords: Constructivism, Afghanistan and India, India-Pakistan conflict, balance of power, national security.

The Role of the International System Structure in the U.S.–China Trade War

¹. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan. Ab.sajjadi@knu.edu.af

². PhD Student in International Relations and Associate Professor at Khatam Al-Nabieen University' Afghanistan. m.sirat24@knu.edu.af

✓ **Received:** 08/07/2025; **Accepted:** 27/08/2025; **Published:** Summer 2025

Citation for this article: Sajjadi' Sayed Abdul Qaium & Sirat' Mohammad Reza(2025) The India-Pakistan Conflict; Divergent Perceptions and Conflicting Interests in Afghanistan. Seientific-Research Quarterly of Political & Internationl Studies 2 (6), pp. 95-119



Abstract:

The U.S.–China trade war is one of the major issues in the field of international political economy. During Trump’s first and second terms, the United States sought to prevent its trade deficit and, at the same time, to curb China’s economic growth which, according to mercantilist theory, could be translated into enhanced military and political power. To this end, Washington imposed heavy tariffs on Chinese imports.

The U.S.–China trade war can be analyzed at the individual, national, and systemic levels. However, this study, focusing on the systemic level, examines the role of institutional/structural power in the U.S. trade war against China. The central question is: which category of factors—individual, national, or systemic—has had the greatest impact on the U.S.–China trade war? According to the author, systemic factors have played a particularly significant role.

The findings indicate that the United States, by virtue of its major security, production, financial, and knowledge structures on the one hand, and its use of the United Nations and its subsidiary institutions such as the International Monetary Fund, the World Bank, and the World Trade Organization on the other, holds an upper hand in the trade war against China. In response, China has pursued a multidimensional strategy—most notably the “dual circulation” policy—as a structural countermeasure to this trade war. This research has been conducted using library resources and analyzed descriptively/explanatorily within the framework of mercantilist theory.

Keywords: Political Economy, Trade War, Protectionist Policy, Soft Power, Smart Power, Dual Circulation.

¹ - Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University’ Afghanistan’ Ali.fadahat@yahoo.com

✓ **Received: 03/07/2025; Accepted: 29/08/2025; Published: Summer 2025**

Citation for this article: Fasahat’ Ramazan Ali (2025) The Role of the International System Structure in the U.S.–China Trade War. Seientific-Research Quarterly of Political & Internationl Studies 2 (6), pp. 120-141